

# تئاتر

سال اول - شماره شانزدهم - ۱۷ تیر ماه ۱۳۵۰ بهای ۱۵ ریال

جدول و شرح کامل برنامه‌های این هفته تلویزیون و رادیو





## در جستجوی ارباب

# دنیای چشم تماشا

دیدیم و شنیدیم که در عالم تجارت گروهی که در بازار شهرت و اعتبار ندارند گرد هم جمع میشوند و بازرگان مشهوری را شرکت میکنند و آنوقت موجودیت خود را جین اعلام میکنند:

شرکت آقای ایکس و شرکاء، باین مفهوم که آقای ایکس، بازرگان معبر و مشهور، شریک تضامنی است یعنی با همه هستی خود دادوستد مشترک را تضمین میکند.

دعوت این معبر از سوی آن بی اعتباران به منظور کسب اعتبار است و جلب اعتماد مردم. در شماره یازدهم تماشا زیر عنوان «گلوله یا دسته گل» به تعدادی از نظامها و احزاب سیاسی آسیا و آفریقا اشاره کردیم که در سالهای اخیر از بیگانگان قدرتمند بارها برای تثبیت نظام و حزبشان مهر تأیید خواسته اند، هنوز مرکب این نوشته خشک نشده بود که بار دیگر در خردادماه که گذشت یکی از احزاب خاورمیانه عربی به نمایندگان یک دولت قدرتمند شرق خیرمقدم گفت و فراوان تلاش کرد تا میهمانان حزبی و دولتی بر اصالت و صحت وجود آن حزب نقطه تأیید گذارند.

سخنرانیها جالب بود: میزبانان از تشابه و تقاضای دو حزب سخن میگفتند و میهمانان فقط درباره گسترش همکاریهای اقتصادی سخن میراندند، و بار دیگر این فکر کهنه تازه شد که آیا کشورهای کوچک باز هم برای تحکیم نظام و حزبشان برسم عالم تجارت، یا بر اساس حقوق مرسومه قرن هجدهم و نوزدهم، در بند در جستجوی ارباب و شریک معتبرند؟

آیا نظامها و احزاب قدرتمند بزرگ شرق و غرب میتوانند الگوی سالی برای کشورهای کوچک باشد؟

که در اینصورت باید اسباب بزرگی را فراهم سازند یعنی کشورهای کوچک نیز بساطدیرین بزرگان، برای خود مستعمره دست و پا کنند و یا بشیوه نو از راه عتیده بر منابع اقتصادی و حیات سیاسی کشورهای دیگر دست نیابند زیرا بزرگها غالباً از این راه به بزرگی رسیده اند و کوچک هائسی که در دنیای امروز با بزرگان وصلت کرده اند جزو اقلانند: در شرق یا در غرب.

آیا بتکبار و برای همیشه نباید رژیم ارباب و رعیتی در جهان سیاست ملغی شود و کشورهای کوچک در جستجوی ارباب آه کشند؟

در پاسخ این سوال خواست ملتها روشن است که از بردگی نفرت دارند بنابراین چرا باید در ارزیابی خواست دولتهایشان دچار تردید شویم؟

اگر دولتهایشان را نماینده آن ملتها میدانیم!! که در اینصورت احزاب دنیای سوم در برابر قدرتمندان شرق و غرب با هر رنگ و نوعی وجود خواهند داشت و استمرار وجود دنیای سوم قدرتمند بزرگ را وادار خواهد کرد که کتاب حقوق بین الملل «فصل احترام متقابل و حقوق مساوی» را هر چند که برای آنها دشوار است، اما برسم شاگردان ابتدائی کلمه به کلمه بیاموزند، زیرا در این زمینه خاص مستبدند و این دنیای سوم است که باید زحمت تعلیم را به عهده گیرد.

اگر معتقد است که استقلال بدرسرش میارزد؟

محمود جعفریان



روی جلد این هفته: اختاپوس - عکس از علی قشغاری صفحات ۱۶ - ۱۷ و ۱۸ را بخوانید

## از مطالب این شماره:

تلویزیون به یاری روستاها برخاسته است...

مردی در غربت (داستان) از نادر ابراهیمی

یک مصاحبه اختصاصی با مارچلوماسترونی

میان برده (صفحه شوخی و سرگرمی)

پای صحبت نصرت رحمانی

زبان فارسی و وسایل ارتباط جمعی

گفتگویی با استاد ذبیح اله صفا

میزگرد درباره موسیقی ایرانی

کارت توصیه (داستان) از جهانگیر هدایت

شیخ ماریسی - از ژان کوکتو

# ۱۶ تماشا

صاحب امتیاز و مسئول: رضا طبیبی

زیر نظر: ایرج ترمین

طرح و تنظیم: فواد شیوا با همکاری هلد: و ارباطیان

انگهی ها: دفتر مجله تماشا

دفتر مجله: خیابان تلویزیون، ساختمان تولید تلویزیون

صندوق پستی ۲۰۰ - ۲۲ - تلفن ۶۲۱۱۰۵

چاپ زیبا تلفن ۲۰۱۵۲۷ - ۳۱۹۵۴

# تماشا

## از میان نامه های سر دبیر

● در شماره ۱۴ مجله متن مصاحبه آقای کامبیز محمودی معاون سازمان درج شده بود که موارد زیر قابل ذکر است.

«تلویزیون خاموش نه سرگرم کننده است نه آموزنده»

\* در این مورد شکی نیست ولی تلویزیون خاموش نه گمراه کننده است نه آموزنده و اگر پیام آرسالی بهر شکلی سب برداشت ناهنجار شود عدم ارسال پیام اولاً تر.

«تلویزیون ملی ایران نشر فرهنگ سرزمین ایران را سر لوحه هدفهای خود قرار داده است»

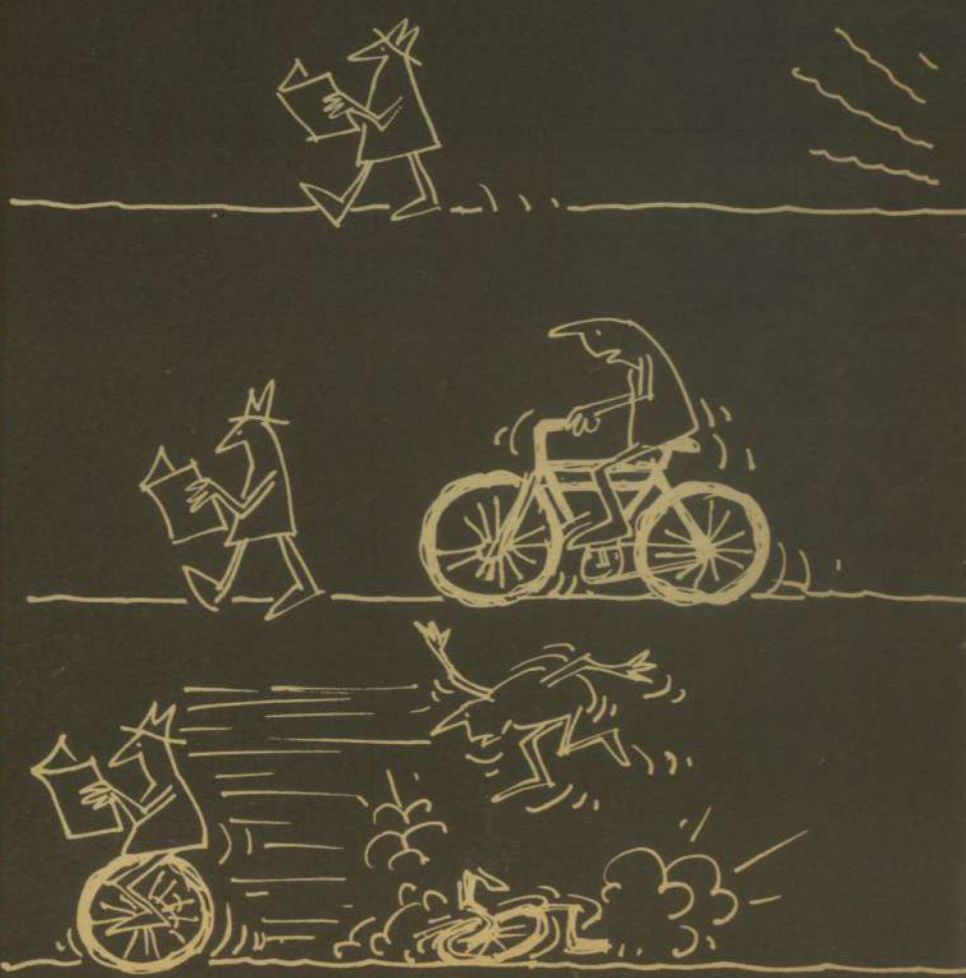
\* این درست نیست، تلویزیون ملی ایران نشر فرهنگ را بطور کلی و ایجاد و هدایت هنجارها را سر لوحه هدفهای خود قرار داده است و نشر فرهنگ ایران زمین یکی از هدفهای تلویزیون است...

حسن طبعی روی سخن با تلویزیون ملی ایران است و شما که سخنگوی تلویزیون هستید.

حما شما بهتر از من میدانید که یکی از هدفهای مهم وسایل ارتباط جمعی، حفظ فرهنگ و سن ملی کشورهاست و مسلماً تلویزیون ملی ایران هم این اصل را جز، هدفهای اصلی خویش قرار داده و کارهای سایش انگیزی هم در این باره انجام داده است. اما گاهیگاهی خودتان ارزش کارتان را بقدری پالین می آورید که آدم تعجب میکند.

شما میدانید که خواستگاری و بله برون و ازدواج یکی از رسوم قدیمی و جالب و قشنگ ما ایرانیهاست پس چرا عده ای از تبلیغاتیها این اجازه را بخود میدهند که این رسم و سنت ملی ما را اینطور به بازی بگیرند و چرا تلویزیون ملی ایران اجازه بخش چنین فیلمهایی را میدهد؟

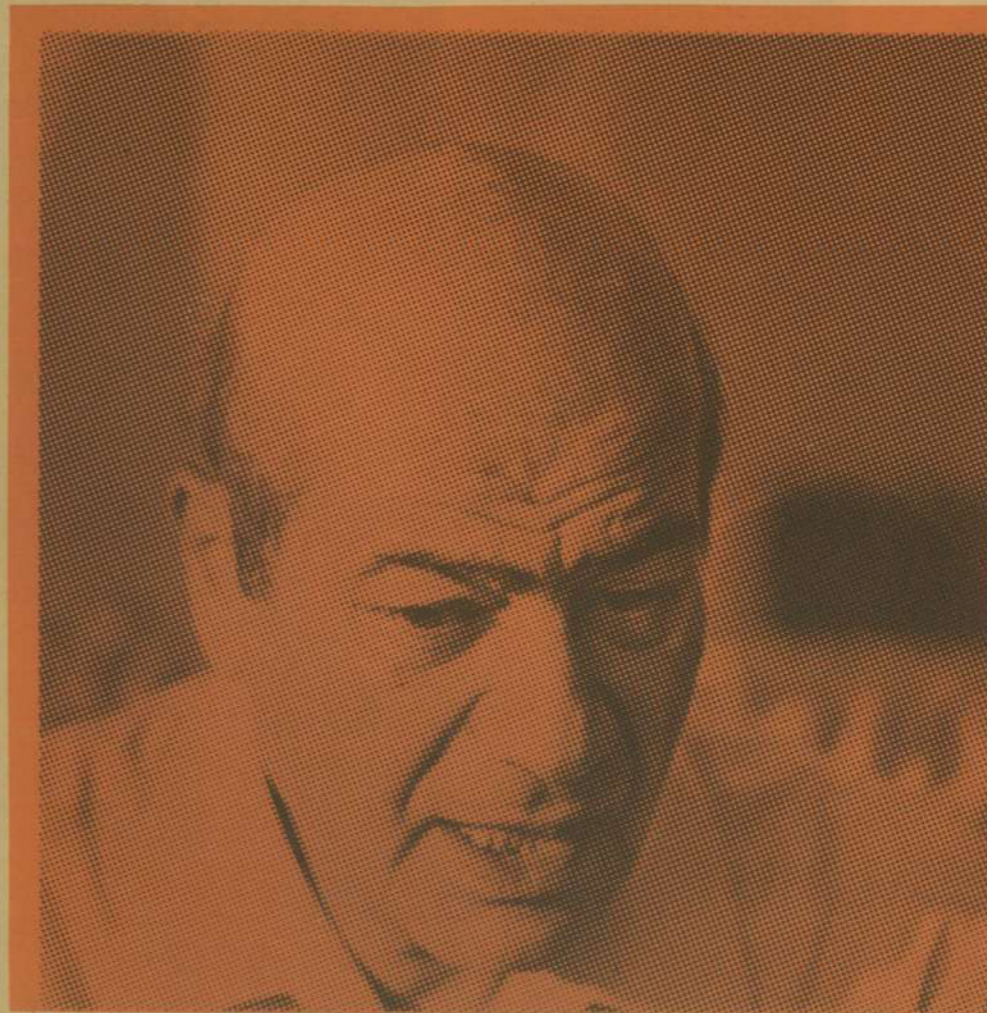
ملاحظه کنید در یکی از همین فیلمهای تبلیغاتی این رسم قشنگ خواستگاری را به چه روزی در آورده اند؟ مگر در این مملکت مریحی وجود ندارد که به کار تبلیغات دخالت کند و جلوی این گونه فیلمها را بگیرد؟ محمد تاج دولتی



پایگاه



# زبان عامیانه تهرانی زبان رسمی مملکت نیست



## مسأله زبان در وسایل ارتباط جمعی

### گفتگو با: استاد ذبیح‌الله صفا

- لغات خارجی را میتوانیم در زبان فارسی بکار ببریم بشرط آنکه در جستجوی ریشه اصلی آنها نباشیم
- قواعد زبان فارسی را درباره آنها جاری کنیم
- رادیو و تلویزیون باید يك سیاست زبانی داشته باشند و خط مشی خود را در این مورد تعیین کنند

### از: ن. همدانی

جمعی از جهات مختلف مخصوصاً از جهت حفظ سنن ملی و افکار و عقایدی که در يك ملت ریشه دارد و باید همیشه باقی بماند، اهمیت و ارزش دارد. از جمله چیزهایی که در میان يك ملت - طبعاً در نتیجه سنت‌های دیرین - وجود پیدا کرده، باقی مانده و باید باقی بماند، زبان آن ملت است که وسیله ارتباط مردم با گذشته خودشان و نیز وسیله ارتباط مردم با یکدیگر است. وسایل ارتباط جمعی در حفظ چنین عاملی - یعنی زبان - باید نقش و اثر داشته باشد. و اگر بی‌اثر

خوبی نباشد باید گفت که دستگاه خطرناکی است. چرا؟ برای اینکه اگر يك معلم بد زبان فارسی يك عمر کار کند حد اکثر می‌تواند زبان هزار نفر را فاسد کند. اما وسایل ارتباط جمعی، مثل رادیو و تلویزیون و همچنین مطبوعات میتوانند کاری را که صد هزار معلم بد در عرض چندین سال ممکن است انجام بدهند، در مدت یکسال انجام دهند یعنی در عرض یکسال يك زبان را فاسدکنند و یا برعکس میتوانند يك زبان را احیا و اصلاح بکنند زیرا اینها بطور غیر مستقیم کلمات صحیح یا غلط را مرتب در گوش کسانی که اینها را گوش می‌کنند یا می‌بینند و یا می‌خوانند فرو می‌کنند و بصورتی که طرف هیچ‌وجه متوجه نشود او را بسوی زبان غلط یا صحیح سوق میدهند. پس وسایل ارتباط جمعی بدون تردید در زبان مردم يك مملکت اثر دارد. کیفیت این اثر بستگی دارد به نحوه عمل کسانی که این دستگاه‌ها را میچرخانند. اگر این عده از لحاظ زبان خوب کار کنند، دستگاه اثر خواهد داشت در پیشرفت زبان ملی. . . . و اگر بد کار کنند، دستگاه اثر خواهد داشت در انحطاط زبان ملی. برای همین است که من همیشه، بموضوع زبان فارسی در رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها و مجلات توجه دارم و چه نزد مقامات رسمی و چه در دیگر جاها باین مسأله اشاره میکنم که اینها در زبان امروز ما

تأثیر دارند و باید کاری کرد که این‌اثر، اثر خوب باشد و باید ترتیبی داد که این وسایل خود به‌خود وسیله پیشرفت زبان ملی باشند نه برعکس. من معتقدم که وقتی يك ملت زبان رسمی دارد و این زبان رسمی بنا بر اطلاعات بسیار متن تاریخی و اطلاعات زبانی شناسی بسیار دقیق مربوط است، به‌سراسر مملکت و هیچ‌جای این مملکت زبان رسمی دیگری غیر از زبان پارسی دری - که ما امروز باین صحبت میکنیم - نداشته، ماحق نداریم در هیچ جای مملکت جز زبان پارسی دری را بعنوان زبان رسمی بکار ببریم. منظورم از زبان رسمی آن نیست که در ادارات بکار می‌رود، بلکه همین زبانی است که در وسایل ارتباط جمعی از آن استفاده می‌کنند. این در حقیقت میراث اجداد ماست و زبانی است که پدران ما کوشیدند و آفرایا احیا کرده‌اند در برابر زبانهای عربی، ترکی و امثال اینها، برای اینکه خودشان را بوسیله این زبان نگه داشته‌باشند. . . . و برای اینکه بگویند ما هستیم، ما نمرذیم. و حالا ما حق نداریم این زبان را در بعضی جاهای مملکت و حق نداریم باین زبان تخطی بکنیم. ما باید ترتیبی بدهیم که این زبان در کوچکترین نقاط این مملکت، در ده کوره‌های

را میگوئیم زبان عامیانه روزانه. اما این زبان هیچ‌وجه برای بیان مفاهیم عالی علمی، افکار و عقاید و نظریه‌های مختلف کافی نیست. این زبان هیچ‌وجه برای بیان احساسات و عواطف يك شاعر یا نویسنده یا افکار يك فیلسوف یا يك مرد اجتماعی یا يك عالم کافی نیست. پس زبانی که در وسایل ارتباط جمعی شما با آن سروکار دارید آن زبان ارتباطی عامیانه نیست زیرا شما در مراحل خیلی بالاتری کار میکنید. مراحلی که شما در آن کار میکنید ارتباط دارد با آخرین ترقیات دنیا در افکار و عقاید و اختراعات. حتی شما گاهی احتیاج دارید به بحث‌های دقیق فلسفی و اجتماعی. باین ترتیب شما با يك زبان خیلی عامیانه نمیتوانید کارتان را پیش ببرید. شما محتاجید به يك زبان بالاتر. کسانی که در دستگاه‌های شما کار میکنند اعم از نویسندگان، گویندگان و حتی ایفا کنندگان نقش‌های نمایشی باید کسانی باشند که به‌زبان - زبان بالا - مسلط باشند. همچنین شما موظفید که مردم را همانطور که از لحاظ فکر بالا میکنید زبانشان را هم بالا ببرید. اینکه در رادیو و تلویزیون‌های ما فکر می‌کنند که چون با مردم عادی سروکار دارند باید پروند بائین تا به طققات



این مملکت بیهان نحوی که پدران ما بکار میبرده‌اند، بکار برود. این اولین وظیفه ماست. بقیه وظایف در مرحله دوم است. ایجاد بفرمانده مسأله را کمی بازتر و دقیق‌تر بررسی کنیم. بنظر جناب‌عالی، در حال حاضر وسایل ارتباط جمعی در کشور ما آن نقشی را که شما اشاره کردید چگونه ایفا میکنند و آیا در این راه موفق هستند یا نه؟ ● باید عرض کنم که وسایل ارتباطی ما تا آنجا که برایشان میسر بوده است کوشیده‌اند این اثری را که عرض کردم داشته باشند. اما اشتباهات کوچکی در کار هست که باعث میشود رسالتی را که این وسایل ارتباط جمعی بعهده دارند نتوانند ادا کنند. میدانید که سخن گفتن درست بيك زبان ادبی کار سبکی نیست. ما در زندگی عادی - تا آنجا که مربوط میشود بانجام امور ساده زندگی مثل آب خوردن، خرید کردن و نان خواستن و حرف زدن عادی روزمره - احتیاج بسیار مبرمی به خیلی از لغات و ترکیبات نداریم. زندگی روزانه مردم در هر جای دنیا بيك مقدار محدودی از کلمات و افعال احتیاج دارد که شاید از هفتصد تا هزار کلمه تجاوز نکند. شما اگر در دهات مطالعاتی بکنید می‌بینید که غالباً با همین مقدار کم کلمات حرف خودشان را می‌زنند و زندگی‌شان اداره میشود. این

از این قبیل تلفظ‌ها که آدم مشمئز و ناراحت میشود. این نکته را هم باید عرض کنم که زبان عامیانه تهران از کجای آسمان افتاده است که باید زبان همه مردم این مملکت باشد؟ مگر عوام تهران چه طبقه ممتاز و عالی هستند که همه ایرانیان باید حرف‌های اینها و طرز صحبت کردن عامیانه این‌ها را یاد بگیرند؟ چرا شما به تمام مملکت نگاه نمی‌کنید؟ در سراسر کشور يك طبقه‌ای هستند که زبان متوسط مملکت را صحبت میکنند. چرا اینها را اساس قرار نمیدهید؟ چرا زبان عوام تهران را مناط اعتبار قرار میدهید و میخواهید این زبان را بخورد مردم اهواز یا ساری هم بدهید؟ به چه دلیل ما حق داریم با لهجه قهوه‌خانه‌های تهران در رادیو مملکت برای مردم سراسر کشور حرف بزنیم. این نکته‌است که من ایراد دارم و اطمینان دارم که از این جهت خاص رادیو و تلویزیون کار درستی انجام ندادند. البته از جهات دیگر بنده دیده و شنیده‌ام و میدانم که کارهای بسیار خوب و با ارزش هم از طرف این دستگاه‌ها انجام شده است. گفت: «عیب‌می‌جمله‌بگفتی هنرش نیز بگو!»، من اگر آن عیب را گفتم از این هنرها هم غافل نیستم، منتها آن عیب در شما نباید باشد برای اینکه اثر آن چندین هزار برابر همان عیب در يك فرد و حتی در يك معلم یا استاد است.

● ممکن است برخی در رادیو و تلویزیون چنین استدلال کنند که اگر ما حرفی را که میخواهیم بزنیم بيك زبان سنگین ادبی اجرا بکنیم ممکن است مردم رادیو را بی‌بندند یا کانال تلویزیون را عوض بکنند و در نتیجه اصلاً حرف ما را گوش نکنند. باین ترتیب نه‌تنها از نظر پیشرفت زبان کمکی بمسردم نکرده‌ایم بلکه در القاء يك فکر و رساندن يك پیام نیز ناموفق خواهیم بود. در مطبوعات و بخصوص مجلات هم همیشه این بحث وجود داشته و دارد که اگر ما مطالب خود را بزبانی بنویسیم که مردم برای فهمیدن آن احتیاج به‌تقداری دقت و تفکر داشته باشند، اصلاً این مطالب را نمی‌خوانند چون حوصله این کارها را ندارند و در نتیجه مجله‌خردار پیدا نمیکند. جناب‌عالی در این مورد چه نظری دارید؟ ● حرف من در این مورد اینست که رفتاری ما سرنا را از سرگنداش می‌نوازند! بلکه حق دارند فکر کنند که باید مطالب را طوری بیان کرد یا نوشت که مردم بفهمند. این در همه جای دنیا هست یعنی بقول فرانسویها باید مطلب را «وولگاریزه» کرد و طوری گفت که مردم بفهمند. مقصود چیست؟ مقصود اینست که اگر شما يك مطلب دشوار علمی یا ادبی یا اجتماعی داشته باشید و بخواید آن را برای يك طبقه غیر متخصص بیان بکنید، باید مطلب را بیاورید بيك سطحی که قابل فهم افراد غیر متخصص باشد. این نکته غیر از مسأله زبان است. مثلاً اگر شما از يك دانشمند علم فضا بخواهید برایتان بچگونگی سفر بيك سفینه فضایی به ماه را تشریح کند، او میتواند دوجور این مطلب را

بیان کند. يك وقت تمام مسائل علمی و فیزیکی را با همان اصطلاحات خاص خود طوری تعریف میکند که کوی برای يك همدار متخصص خود میکوبد. در این مورد بنده که از علم فضا و فیزیک هسته‌ای بی‌اطلاع هیچ چیز نمی‌فهمم. اما وقتی متوجه شود که طرف صحبتش بيكی از مسائل تخصصی بدور است. مطالبش را طوری بیان میکنند که او بفهمد. اما این بدانمعنی نیست که او زبان معشوقش و غیر صحیح بکار ببرد، بلکه باید با زبان شسته و رفته و تمیزی حرف بزند منتها مطلبش را ساده‌میکند. موضوع ساده‌گردن در مطلب است نه در زبان. زبان را نمیشود ساده یا دشوار کرد. ما زبان دشوار در فارسی نداریم. فقط در يك دوره از تمدن اسلامی، تعداد معینی نویسندگان متنوع عرب‌مآب داشتیم که بجای لغات ساده فارسی لغات عربی بکار میبردند که حالا دفترهایشان بسته شده افتاده گوشه کتابخانه‌ها و امروزه دیگر آن زبان وجود ندارد. بنابراین ساده نوشتن برای ما عبارتست از اینکه مطلب را ساده بکنیم در حدی که قابل فهم طبقه متوسطی در مملکت باشد ولی زبان باید زبان پاکیزه و فصیح و شسته و رفته باشد. یعنی يك زبان تمیز و بدون غلط و تکرار میکنم شسته و رفته فارسی... اگر شما حتی مطالب مشکل را باین زبان بیان کنید، مطمئن باشید که همه مردم خواهند فهمید منتها باید مطالب را از حد تخصص بیرون بیاورید. چرا وعده‌ای فکر میکنند که اگر زبان «دانی» بکار ببرند همه ایرانیان خواهند فهمید، در حالیکه من خودم بعنوان نمونه اصلاً این زبان را نمی‌فهمم. آخر اینکه زبان فارسی نیست، يك لهجه‌است و لهجه محلی زبان همه مردم نیست. زبان مردم زبان ادبی مملکت است. ● آقای صفا، شما روی «زبان شسته و رفته» تاکید کردید و این، مرا یاد مسأله‌ای انداخت که سالهاست در این مملکت مطرح‌ست و آن نفوذ لغات خارجی در زبان فارسی که نظرات متناقضی در این باره ارائه میشود. نظر جناب‌عالی در این باره چیست و آیا شما معتقدید که اصولاً میشود از نفوذ زبانهای مختلف در یکدیگر مانع شد یا نه؟ ● بحث درباره این مطلب خیلی طولانی است، اما من باختصار تمام عرض میکنم که همانطور که نمیشود مرزهای يك مملکت را بست و آمد و شد بیگانگان را در آن مملکت منع کرد، مرزهای زبانها را هم نمیتوان بست بنحوی که يك زبان به زبان دیگر تجاوز نکند. این کار عملی نیست، چرا که زبان عبارتست از يك مقدار اصوات و کلمات که وسایل بیان مفاهیمی هستند که افراد در مسائل مختلف دارند و این مفاهیم مربوط میشود به فرهنگ‌ها و تمدن‌ها. چون تمدنها و فرهنگها در دنیا همیشه داد و ستد داشته‌اند همین جهت زبانها هم باهم داد و ستد داشته‌اند. زبان فارسی یا پهلوی در زبان عربی اثر بسیار شدیدی کرده است یعنی در حدوده چهار هزار کلمه ایرانی در عربی هست.



## زبان عامیانه تهرانی ...

دیگر پیدا کرده است و بسا از این لغات و کلمات . بسیاری از افعال عربی هم در فارسی صفت شده است . پس تعصب در اینکه ما لغتی را که گرفته‌ایم بمسورت اصلی بکار ببریم یک تعصب احمقانه است بحث در اینجاست که ما حق نداریم لغات خارجی را به شکل اصلی تلفظ کنیم بلکه باید آنطور تلفظ کنیم که در زبان ما هست و در زبان ما قبول شده است و باید در این راه اصرار کنیم. چرا ؟ برای اینکه این نشانه استقلال یک زبان است . عرب کلمات « تردید » و « قند » را از فارسی گرفته و از آن کلمات « سرید » و « مقنود » را ساخته است و هیچ عربی هم نمیگوید که این کلمات را باید به صورت اصلی آنها بکار ببریم .



نکته ای که اهمیت دارد اینجاست که ما میتوانیم لغات و کلماتی را که از زبان های خارجی وارد زبان ما شده بکار ببریم اما هیچ حق نداریم این لغتها را بصورتی بکار ببریم که در زبان اصلی هست . مثلاً فرض کنید عرب با او میگوید عقب (با کسر عین - که ع و ق را با مخرج خاصی بیان می کند ) و شائیا عقب بمعنی پاشنه پاست . حالا اگر یک فارسی زبان بگوید که آقا نگو که « فلان کس عقب فلانی رفت » بلکه بگو « فلان کس وقتی میرفت عقب فلانی را دید » این دیگر یک کار ابلهانه است که از روی عدم اطلاع و بی ذوقی و بیاداشی عمل میشود . من از شما سؤال میکنم کدام ایرانی میگوید ، عوض ( با کسر ع ) ؟ از هر کس ، با سواد یا بیسواد و در هر نقطه کشور بپرسید ، میگوید عوض ( بافتحه ع ) . حالا شما حلقوم بایارا بگیری که عرب فرموده است ، عوض ( آنهم با بیان ع و ض با مخرج خاص ) و توهم باید آنطور ادا کنی ، این دیگر درست نیست . همچنین بسیاری از لغت های عربی است که در فارسی تغییر معنی داده است . یک روز ما یا عدمی از ادبای مملکت جلسه ای داشتیم درباره بزرگداشت نظامی . بنده و یکی از استادان معروف مامور شدیم که در این باره بیانیهای تهیه بکنیم و بدیم چاپ بشود . ما در این بیانیه دو سه جا نوشته بودیم « تحلیل از نظامی » . البته تحلیل در عربی یعنی « جل گذاشتن روی اسب » است در حالیکه در فارسی بمعنی بزرگداشت بکار می رود . وقتی بیانیه را در آن جلسه خواندیم و همه گفتند احسن ، یک آقای بلند شد و گفت : آقایان اینجا نوشته اند تحلیل و تحلیل یعنی « وضع مرحوم ادب السلطنه سمیع که رئیس جلسه بود و مردی بسیار با ذوق و دانشمند بود بقدری عصبانی شد که رنگ چهره اش تیره شد و گفت : آقا ، اینجا عربستان نسبت ا این بازیها را بگذارید کنار !

پله ، عربها کلمه « جل » فارسی را گرفته اند و آن لغت « تحلیل » را درست کرده اند که بمعنی جل گذاشتن روی اسب است اما در فارسی این لغت معنی

فردوسی و حافظ وجود دارد یانه . اگر چنین لغتی وجود داشت طبیعی است که باید از قبول این لغت اجتناب کنید مثلاً ، « فامیل » وارد زبان ما شده در حالیکه ما کلمه زیبای « تبار » را در برابر آن داریم یا خانواده و خاندان ... چرا باید آن کلمه خارجی را بکار ببریم ؟ یا « شانس » که امروزه از همه جا بگوش میرسد . ما با داشتن کلمات « بخت » و « نصیب » چرا باید « شانس » فرانسه را رایج کنیم ؟ البته کلماتی هست که وارد زبان فارسی شده و در واقع فارسی هم شده است . مبارزه با استعمال این کلمات اتلاف وقت است مثلاً همین کلمه « وقت » وارد زبان ما شده و هیچ کارش هم نمیتوانید بکنید . پس چرا بیهوده وقت خود را تلف کنیم ؟ اما می توانیم و باید از ورود کلمات خارجی ناز به پیش گیری کنیم . شما « ماهواره » درست کردید ، خیلی زیباست . یا « موشک » ساختید . اینها خیلی خوب است . چرا در مورد سایر کلمات اینکار را نکنیم ؟

این کار را چه کسی باید بکند ؟ آیا هر بچه محصل یا هر کسی که بعنوان نویسنده قلم بدست میگیرد چنین حتی دارد ؟

تخیر . دولت یا دستگاههای فرهنگی میتوانند انجمن هایی ترتیب بدهند از مردم متخصص ، از کسانی که زبان فارسی آشنا هستند . زبان فارسی یعنی زبان سندی ، یعنی آن زبان فصیح پارسی دری که بان سخن میگوئیم و کتاب خواندیم . بله ، باین زبان آشنا باشند و بازی هم در نیاورند که این لغت در قیل از ورود قوم اریا به ایران اینطور تلفظ میشد ، پس باید آنطور تلفظ شود ! این عده میتوانند جلوی هر لغت بیگانه ای را بگیرند و بجایش لغتی تعیین کنند که با ذوق سلیم ایرانی سازگار باشد .

این لغت را بشما میدهند شما بکار میبرید و بزودی می بینید که رایج شده است . اگر کار را نکنند ، شما مجبورید لغت خارجی را بکار ببرید و تا شما بکار بردید مردم لغت را میگیرند و بگردش میاندازند و دیگر نمیتوانید جلوش را بگیرید .

جناب عالی چه پیشنهادی دارید برای این که رادیو - تلویزیون و سایر وسایل ارتباط جمعی زبان صحیح بکار ببرند ؟ ● برای این کار ، در درجه اول باید درس خوانند . یعنی کسانی که قلم بدست میگیرند ، کسانی که سخن میگویند و کسانی که این دستگاهها را میگردانند باید فارسی یاد بگیرند . فارسی یاد گرفتن هم کار بسیار سهلی است و فقط کسی کوشش میخواید ، چون زبان مادری ماست و کافی است قدری بیشتر کار بکنیم و آثار استادان بزرگ را بخوانیم . این کار را که کردید مطلب تمام است چون فکر نمیکنم کسی که باو خوب فارسی یاد دادید دیگر غلط صحبت کند . اما وقتی شما یاد ندادید ، چه کار کند ؟ چون زبان را در کوچه یاد گرفته یا مدارس ما که متأسفانه تدریس زبان در آنها خیلی ضعیف است ... خیلی طبیعی

است که نمیشود او را بجایی رساند . انهایی که بعد از این وارد این دستگاهها میشوند باید شرط ورودشان گذراندن یک امتحان خیلی دقیق زبان فارسی باشد . آنهایی هم که الان مشغول کارند باید برایشان یک دوره های درس و تمرین و ممارست در زبان فارسی تشکیل داد که در عرض یکی دو سال کار با مردم خوش ذوق و استادان فارسی دان بتدریج اشکالاتشان مرتفع شود .

در ضمن ، سازمان رادیو و تلویزیون باید یک سیاست زبانی داشته باشد یعنی باید اداره کنندگان این دستگاه بنشینند و فکر کنند که در این دستگاه چگونه باید حرف بزنند . آیا باید زبان تازه ای اختراع کرد ؟ آیا باید زبانی را بکار برد که استادان مسلم زبان فارسی بکار میبرند ، آیا باید زبان قهوه خانه هارا بکار گرفت ؟

هیات مرکزی این سازمان باید در این مورد تصمیم بگیرد و سیاست زبانی خود را روشن کند ، آنوقت میتواند درباره رفع مشکلات زبانی تدابیری اتخاذ کند .

در این صورت هیچ اشکالی در کار نخواهد بود . اگر سیاست زبانی روشن شود ، آنوقت میتوان با یک مشورت چند روز مسایر مسائل و مشکلات را انشاء الله برطرف کرد و راههایی پیدا کرد که رادیو و تلویزیون یک زبان تمیز پاکیزه ساده مثل زبان سندی داشته باشد .

خیلی متشکرم .

# قسمت سوم تأثیرات و نتایج فصل پنجم

## رادیو - تلویزیون در اوقات فراغت

اگر از یک طرف برنامه های مدرسه ای و از طرف دیگر جنبه صوتی اوقات کار را از رادیو یا تلویزیون در نظر بگیریم متوجه می شویم که اوقاتی که صرف گوش کردن رادیو یا تماشا می تلویزیون می شود از اوقات فراغت است . پس برای قضاوت عینی درباره نتایج و تاثیراتی که رادیو و تلویزیون می توانند در زمینه های فکری ، اخلاقی و اجتماعی داشته باشند باید ابتدا بررسی کرد که چه مقامی را در مجموعه اوقات فراغت مردم احراز کرده اند . بدین ترتیب بهتر می توان قابلیت نسبی آنها را در ایفای سه نقش نه منسوب به انهاست یعنی سرگرمی ، اطلاع و آموزش ، ارزیابی کرد . در حقیقت مفهوم فراغت ( که رابطه ای نزدیک با سرگرمی دارد ولی در هر حال نباید با آن یکی گرفته شود ) باید در معنای وسیعی مستفاد شود که بهیچوجه دریافت و اخذ شناسایی ها از آن حذف نگردد . به عبارت دیگر فراغت باید شامل آموزش و کسب معرفت هم بشود . از طرف دیگر همچنانکه قبلاً دیدیم اگر سرگرمی و استفاده از اوقات فراغت ، بیش از هر عامل دیگر در راه استفاده از رادیو و تلویزیون مورد توجه مردم قرار گیرد ، غالباً همزمان با نتشهای اطلاعاتی ( که رابطه ای نزدیک با سرگرمی دارد ولی در هر حال نباید با آن یکی گرفته شود ) باید در معنای وسیعی مستفاد شود که بهیچوجه دریافت و اخذ شناسایی ها از آن حذف نگردد . به عبارت دیگر فراغت باید شامل آموزش و کسب معرفت هم بشود .

از طرف دیگر همچنانکه قبلاً دیدیم اگر سرگرمی و استفاده از اوقات فراغت ، بیش از هر عامل دیگر در راه استفاده از رادیو و تلویزیون مورد توجه مردم قرار گیرد ، غالباً همزمان با نتشهای اطلاعاتی ( که رابطه ای نزدیک با سرگرمی دارد ولی در هر حال نباید با آن یکی گرفته شود ) باید در معنای وسیعی مستفاد شود که بهیچوجه دریافت و اخذ شناسایی ها از آن حذف نگردد . به عبارت دیگر فراغت باید شامل آموزش و کسب معرفت هم بشود .

افراد دارای تحمیلات متوسط ۷۰ ساعت به رادیو ، ۴۳ ساعت به تلویزیون ، ۳۴ ساعت به قرائت ، ۲۵ ساعت به مطالعه ، بیست ساعت به امور هنری ، ۱۰ ساعت به تئاتر و سینما ، ۱۳ ساعت به کافه نشینی و ۱۶ افراد دارای تحمیلات عالی ۴۳ ساعت به رادیو ، ۳۵ ساعت به تلویزیون ، ۳۴ ساعت به قرائت ، ۴۳ ساعت به مطالعه ، ۱۷ ساعت به امور هنری ، ۱۰ ساعت به تئاتر و سینما ، ۱۳ ساعت به کافه نشینی و ۱۶ ساعت به گردش اختصاص می دادند .

افراد دارای تحمیلات متوسط ۷۰ ساعت به رادیو ، ۴۳ ساعت به تلویزیون ، ۳۴ ساعت به قرائت ، ۲۵ ساعت به مطالعه ، بیست ساعت به امور هنری ، ۱۰ ساعت به تئاتر و سینما ، ۱۳ ساعت به کافه نشینی و ۱۶ ساعت را به تفریح می برداختند .

افراد دارای تحمیلات عالی ۴۳ ساعت به رادیو ، ۳۵ ساعت به تلویزیون ، ۳۴ ساعت به قرائت ، ۴۳ ساعت به مطالعه ، ۱۷ ساعت به امور هنری ، ۱۰ ساعت به تئاتر و سینما ، ۱۳ ساعت به کافه نشینی و ۱۶ ساعت به گردش اختصاص می دادند .

ملاحظه می شود که در این ارقام ، و در ارقام دیگری که بر حسب سن و جنسیت گردآوری شده و برای جلوگیری از طول کلام از ذکر آنها خودداری میشود ، تلویزیون و رادیو ، در گذران اوقات فراغت مردم ، مقام مهمی را دارد و به نسبت ، بیشترین وقت فراغت را به خود اختصاص می دهد .

مساله ارتباط خاص رادیو و تلویزیون با انواع مختلف فراغت ها ( سینما ، تئاتر ، مطبوعات ، قرائت ، ورزش ، گردش ، کافه ) - موضوع نظرحوی های امری قطعی است . بسون در انگلستان به این نتیجه رسید که افرادی که صاحب تلویزیون شده اند ، در سال اول ۱۱ درصد ، در سال دوم ۴۲ درصد و بعد از سال چهارم ۳۰ درصد کمتر از گذشته به سینما می روند . در ایالات متحده بسیاری از سنخ نامه های بوگارت نشان می دهد که این نسبت بر حسب موارد و مناطق مختلف بین ۶۰ تا ۸۰ درصد نوسان دارد .

در تحقیق دیگری که در آمریکا انجام شد در جواب این سؤال که « آیا دیشب به سینما رفته اید ؟ » ۲۷ درصد خانواده هایی که تلویزیون داشتند در مقابل ۴۴ درصد بی تلویزیون ها جواب مثبت دادند . در فرانسه سازمان رادیو تلویزیون ضمن تحقیقی که در ۱۹۵۹ انجام داد از مردم پرسید : « از وقتی که صاحب تلویزیون شده اید به اندازه سابق به سینما می روید یا کمتر یا بیشتر ؟ » ۸۱ درصد پاسخ دادند کمتر ، ۱۹ درصد به همان اندازه و صفر درصد بیشتر . و می دانیم که تهیه کنندگان سینما ، در برابر خطر رقابت تلویزیون دست به تکمیل شیوه های فنی زدند و کوشیدند که بازار توزیع را در کشورهای که هنوز صاحب تلویزیون نشده اند فتح کنند .

مساله در اینجا تفاوت مختصری با سینما دارد زیرا تماشاگران تئاتر ، دقیقاً همان تماشاگران سینما نیستند . حتی گاهی اتفاق می افتد که تلویزیون ، یعنی از مردم را که آشنایی چندانی با ترازدی یا کمدی ندارند ، نسبت به تماشاگر تئاتر و رفتن به آن راغب کند .

فی المثل نمایشنامه بریتانیکوس ، فقط در ظرف دو ساعت روی پرده آمدن در تلویزیون ، تماشاگرانی چهار برابر بیشتر از نمایش اش در طول سه قرن در صحنه تئاترها داشته است و همین امر در نهایت می تواند ، اثر تشویق کننده و برانگیزاننده ای به نفع سالن های تئاتر که شاهکار های کلاسیک را نشان می دهند داشته باشد . با اینحال باید توجه داشت که هرچند تئاتر آسیب کمتری از سینما در رقابت با تلویزیون دیده است ولی کاملاً از این آسیب در امان نبوده . و کاهش واضحی در طرفداران تئاتر ، بعد از آنکه دارای تلویزیون شده اند دیده شده است . در یکی از سنخ های سازمان رادیو تلویزیون فرانسه ، از مردم سؤال شد : « از وقتی که صاحب تلویزیون شده اید بیشتر به تئاتر می روید یا کمتر یا به همان اندازه ؟ » پاسخ های رسیده چنین نسبت هایی را نشان می داد : « دو درصد بیشتر ، ۶۳ درصد کمتر و ۳۵ درصد به همان اندازه . »

## ۱- سینما

در زمینه سینماست که بخصوم نفوذ تلویزیون احساس می شود . در خانه جلو پرده کوچک نشستن هم راحت تر است و هم با صرفه تر . اما بعضی طبقات افراد ، بخصوم نوجوانان سینما رفتن را ترجیح می پردازیم :

# جامعه شناسی رادیو و تلویزیون

## ۲- تئاتر

مساله در اینجا تفاوت مختصری با سینما دارد زیرا تماشاگران تئاتر ، دقیقاً همان تماشاگران سینما نیستند . حتی گاهی اتفاق می افتد که تلویزیون ، یعنی از مردم را که آشنایی چندانی با ترازدی یا کمدی ندارند ، نسبت به تماشاگر تئاتر و رفتن به آن راغب کند .

## تلویزیون و رادیو بیشترین اوقات فراغت مردم را بخود اختصاص می دهند

## تلویزیون و رادیو در عین رقابت با سینما ، خود نیز با یکدیگر رقابت میکنند

## تلویزیون غالباً در تشویق مردم به رفتن تئاتر نقش موثری داشته است



پرویز کردان به حمام سونا رفت



از همان لحظه که پشت میز نشست و نگاه مرد - این سوزن سرشکسته زنگ زده - به باصراری خشن در صورت فرو رفت ، و سرم را بسوی کردادم تا حس کند که نداشتم را حس کرده‌ام و حس کند که بدم آمده است ، دانستم که هر لحظه بخوام سیر از پیش چشم بردارم ، این ماجرا تکرار خواهد شد . غریب ، در شهری غریب ، در اسارت نداه نمرت اور است . و اینطور شد که پیشخدمت بر سر صدا کردم و کفتم : « از آن اقا بی‌سری امری دارند ؟ » تا شاید خجالت بشند و حس کند که آدم بی‌بست و پای نیست ، و مکی نیست در تارهایی که می‌تند ، و پیشخدمت - که بدون شك آن مرد را می‌شناخت ، و نگاهش را - رفت ، خم شد ، چیزی گفت یا چیزی پرسید ، و بعد مرد از پشت سنگر سبز رنگ بطری های ابدو برخاست و بسوی من آمد - که انتظار همین را نداشتم - و صدنلی روبروی مرا عتب کشید ، نشست ، نفسی تازه کرد و گفت : متشکرم !

گفتم : اختیار دارید ، خیلی محبت کردید .  
گفت : « تعارف است . » و گفت : « تازه آمده‌ید ، معلوم است . و نمی‌دانم ، معلوم است . شاید مطالعه می‌کنید ، در احوال مردم یا بناهای تاریخی - مثلا کاشی‌های هفتصد سال پیش را نگاه می‌کنید - یا کار تجارتي دارید ، که معلوم است ندارید . با ماشین خودتان آمده‌ید ، از آن بالا از پشت پنجره دیدم ، و معلوم است که گرفتاری زیاد ندارید ، و هزار و هفتصد کیلومتر راه آمده‌ید و پیراهن‌تان سفید سفید است ، که خوب ... معلوم است یدکی هم زیاد دارید . و هر شهری که می‌رسید ، مهمانسرای و حمامی تمیزی ، شامی ، تازمی ، و بعد ، کافه‌ی تمیزی ، شامی ، گیلاسی ، صورت حسایی ، خوب معلوم است : اما که چه ؟ و اصلا بمن چه که بدانم ، و هیچکس نباید بداند که دیگری چه می‌کند ، چه می‌خواهد ، کجایی رود ، می‌رود اصلا یا نمی‌رود ، مانده است یا نمانده ، گندیده است یا هنوز نگندیده ، هیچ چیز هیچکس به هیچکس مربوط نیست - و آدم‌ها استقلال درد دارند ندارند ؟ »

یکدم گمان کردم که این می‌جنون ، خطابه‌اش را اینگونه تمام می‌کند ، و حال ، بمن امان می‌دهد که بگویم : « آخر ، حرف حساب تو چیست ، مرد ؟ چرا نمی‌روی تیمارستان استراحت کنی ؟ » و برخیزم بروم جای دیگری که بشود یک لقمه غذای راحت ... اما در فرصتی که داد آنقدر بختندگی نبود که کلمه‌یی از دهان من راهی به بیرون پیدا کند . فقط نفسی کوتاه کشید ؛ کاری که گویی در تمام مدت ابتدای خطابه‌اش نکرده بود ، و گفت : « حتما می‌گویید بروم خودم را به بیمارستان امراض روحی معرفی کنم ، آقا ! و حتی فکر می‌کنید که منکن است بزنم توی گوش‌تان و بعد قاه قاه بخندم . خوب معلوم است ؛ اما من این کار را نمی‌کنم آقا ، و اگر بخوام بروم

بیمارستان امراض روحی ، مگر ممکن است ؟ اینجا ، توی این خراب شده که - می‌دانم ، چند بنای تاریخی خیلی مهم دارد - بیمارستان امراض روحی نداریم ؛ باید مرخصی بگیرم بروم تهران . جانشین ندارم . تقاضا کنم ؟ خیال می‌کنید که نکرده‌ام ؟ خیال می‌کنید آقا ! کرده‌ام . سه سال و ده ماه - تقریبا چهار سال - است که کرده‌ام . بروم با زنم حرف بزنم ؟ یا با یکی از رفقایم . دیگر نمی‌خواهم این کار را بکنم . تا به حال هزار بار این حرف‌ها را به زنم زده‌ام . دیگر گوش نمی‌کند . فرار می‌کند ، گریه می‌کند ، جیغ می‌کشد . طلاقش بدم ؟ چرا بدم ؟ کی از بچه

درد می‌ترسد ، از سقوط می‌ترسد ، از فقر می‌ترسد ؛ اما من همه‌ی اینها را دارم ، و هیچکس از اموال و املاک خودش نمی‌ترسد . خوب معلوم است که نمی‌ترسد آقا . چه‌رازی . نه ؟ پول می‌خواهد . کی خرج مرا می‌دهد ؟ بروم دیوانه‌خانه ؟ همینطور است راست بروم بگویم : « من آمدم . دیوانه هستم ؟ شما باشی این کار را می‌کنی ؟ خوب معلوم است که نمی‌کنی . هیچ دیوانه‌ی ابلهی نمی‌کند . باید بیایند ، آدم را بگیرند ، زنجیر کنند ، پول اتویوش را بدهند ، خرج زن و بچه‌اش را تأمین کنند و بعد ... تازه من که آزارم به یک مورچه هم نمی‌رسد . می‌ترسی ؟ می‌ترسی بزنم توی

مروطنیت . به هیچکس مربوط نیست آقا . بعضی هادارند ، خیلی هادارند . من ندارم . چکار کنم ؟ همه به آدم می‌گویند اگر توی چشم بچه‌های من بیفتد ؟ اوه خدای من ! بچه‌های من ، بچه‌های من ! شما بچه ندارید آقا ؟ تازه داشته باشید . عاقله ندارید . اگر این دوتا را با هم داشته باشید ، خوب ، چرا نباید چشم شما توی چشم بچه‌های من بیفتد ؟ کی گفته نیفتد ؟ و تازه ، من اصلا دردی ندارم ، حرفی ندارم ، شکایتی ندارم . چرا باید شکایت داشته باشم ؟ و شما کی هستید ؟ بتوانید به درد من و به شکایت من برسید ؟ شما از من دعوت کردید . پرسیدید که با شما کاری دارم یا نه . خوب ، این یک دعوت است . هر احمقی

احترام می‌گذارد ، چرا آدمیزاد باید به خودش احترام بگذارد ؟ این ، حماقت نیست ؟ من چه چیز قابل احترامی دارم ؟ اگر هم داشتم مرد ، تمام شد ؛ اما شما چرا خیال می‌کنید که من قابل احترام نیستم ؟ بچه حتی ؟ چون یک کارمند جزء از پافتاده‌ی پرحرف یک شهر دور هستم ؟ آخر چرا اینطور فکر می‌کنید آقا ؟ مگر من با شما چه فرقی دارم ؟ شما بچه حق مرا تحقیر می‌کنید و اینطور بزرگوارانه بمن نگاه می‌کنید ؟ اینطور سبورانه و نکه کردن عاقل اندر سفید ، من همانقدر نماینده‌ی طبقه‌ی خودم هستم که شما هستید . چرا بلند نمی‌شوید بروید بی‌کارتان ؟ ها ؟ فقط ترحم ؟ یا

میرودید  
عزبت  
نویسنده : نادر ابراهیمی

میرودید  
عزبت  
نویسنده : نادر ابراهیمی



این را می‌فهمد . شما - از من - دعوت کردید - که بیایم و با شما درد دل کنم . من هم قبول کردم . من که آدم بی‌سرو پای نیستم . مرا از کنار خیابان بر نداشتید به اینجا بیاورید . من تا حالا شن تا آبدو خورده‌ام . نمی‌خواهم مهمان شما باشم . خوب معلوم است که نمی‌خواهم . شما بروید بچه سفیدها را مهمان کنید . می‌کنند . البته ؛ اما بمن چه به شما چه ؟ نه من از آن آدم‌ها هستم نه شما . آه خدای من خدای من ! چرا اینطور شد ؟ من ناله می‌کنم . نیست ؟ احترام را از بین می‌برم . نیست ؟ شما مرا چطور می‌بینید ؟ حتی ؟ و له شده . نه ؟ خوب معلوم است ؛ اما زمانی که انسان به من

گوشت و قاه‌قاه بخندم ؟ خوب بلندشو برو ! ببخشید که اینطور حرف می‌زنم آقا ! شما اگر کاری دارید می‌توانید تشریف ببرید . من مزاحمتان نمی‌شوم . و کاری هم ندارید . معلوم است که ندارید . فقط فکر می‌کنید که آدم‌ها استقلال درد دارند . به شما چه مربوط است که یکی ، چند قدم آن طرف‌تر ، دارد داغان می‌شود ؟ نه ؟ هیچکس مجاز نیست که رنجش را با دیگری تقسیم کند ، یا قسمتی از آن را ببخشد . اگر عروسی من بود ، و من آدم اسم و رس‌دار این شهر بودم ، و از شما دعوت می‌کردم که بنده را سرافراز کنید ، نمی‌کردید ؟ خوب معلوم است که نمی‌کردید . کاکا

بعد می‌توانید تعریف کنید . شما از من قسمی بسازد که در آن تسخر و ترجم قسمی بسازد که در آن تسخر و ترجم وجود داشته باشد . من هم عینا همان رویاها را داشته‌ام که شما داشته‌ید ، که هر آدمی دارد ، که باید داشته باشد . شما خیال می‌کنید من وقتی نظام را تمام کردم ، تمام نقشه‌های اینده‌ام این بود ؟ جان را بهای گفتن یا نگفتن یک کلمه می‌کنند . البته ؛ اما بمن چه به شما چه ؟ نه من از آن آدم‌ها هستم نه شما . آه خدای من خدای من ! چرا اینطور شد ؟ من ناله می‌کنم . نیست ؟ احترام را از بین می‌برم . نیست ؟ شما مرا چطور می‌بینید ؟ حتی ؟ و له شده . نه ؟ خوب معلوم است ؛ اما زمانی که انسان به من

درد که مرا بفرستند توی این اتاق ؟ اگر این کار را نکنند رابطه‌ها قطع می‌شود . ترقی یعنی رتبه ؟ یعنی اینکه انسان ، حقیر بماند و پرونده‌اش رشد کند ؟ یعنی انسان در یک جا بماند و چیزی بیرون از انسان آمان کند ، باد کند ؟ ورم کند ؟ نه آقا ... نه ... اینطور نیست . تمام این تصورات مال آدم‌های علیل ذلیل است ؛ مال آدم‌هاییست که مغز ندارند . من زنده‌ام ، زندگی را لمس کنم ، بودن را و دنیا را لمس کنم . من مشارکت می‌خواستم ، مشارکت . خوب ، آدم اینجا - اول جوانی . به هر حال بد نبود . سیمصد

درد که مرا بفرستند توی این اتاق ؟ اگر این کار را نکنند رابطه‌ها قطع می‌شود . ترقی یعنی رتبه ؟ یعنی اینکه انسان ، حقیر بماند و پرونده‌اش رشد کند ؟ یعنی انسان در یک جا بماند و چیزی بیرون از انسان آمان کند ، باد کند ؟ ورم کند ؟ نه آقا ... نه ... اینطور نیست . تمام این تصورات مال آدم‌های علیل ذلیل است ؛ مال آدم‌هاییست که مغز ندارند . من زنده‌ام ، زندگی را لمس کنم ، بودن را و دنیا را لمس کنم . من مشارکت می‌خواستم ، مشارکت . خوب ، آدم اینجا - اول جوانی . به هر حال بد نبود . سیمصد

هم می‌گوید . به‌ریش من هم می‌خندد . پیرمردها ، بازرها ، کسار کشته‌ها نصیحت می‌کنند : « مگر نمی‌خواهی ترقی کنی ؟ مگر نمی‌خواهی بروی مرکز ؟ مگر نمی‌خواهی - بالاخره - صاحب چیزهای بشوی ؟ سر راحت بسر زمین بگذاری ، اب راحت از کلویت پایین برود ؟ راه دارد . » شما بگویید ؛ کدام احمقی نمی‌خواهد ترقی کند ؟ نمی‌خواهد برود مرکز ؟ . نمی‌خواهد سر راحت بر زمین بگذارد ؟ خوب معلوم است که همه می‌خواهند ؛ اما اگر من می‌توانستم راهش را پیدا کنم ، راهش را پیدا کرده بودم ، و اگر راهش را پیدا کرده بودم ، دیگر اینجا نبودم ؛ و اگر اینجا نبودم ، اصلا چه احتیاجی داشتم که راهش را پیدا کنم ؟ نه ... فایده ندارد . ندارد آقا ندارد . من باید « جزء » بمانم . کارمند جزء ، کارمند جزء ، کارمند جزء . چرا این اصطلاح را ساخته‌اند ؟ چرا در این اصطلاح ، این همه تحقیر وجود دارد ؟ نه ... کارمند جزء بودن خفت آور نیست آقا ... « جزء » بودن و جزئی از یک کل نبودن خفت آور است . شما بگویید ؛ من زندگی‌ام را با چه چیز علامت گذاری کرده‌ام ؟ چه چیز مشخص قابل توجهی در زندگی این کارمند جزء وجود دارد ؟ من هرگز نتوانستم حتی یک نقطه روشن در طول طولانی این راه بلندتاریک بگذارم و گاه‌گاه برگردم و به پشت سرم نگاه کنم ، و به آن نقطه‌ی نورانی نگاه کنم ، و بگویم : « بفرما ! تو چیزی بیش از هیچ هستی . » خدای من ، خدای من ! چطور شد ، چطور شد ؟ چرا اینطور شد ؟ من دیروز بچه بودم ، و امروز پیرم . نیستم آقا ؟ پس جوانی من کجا رفت ؟ پس من بین بیست سالگی تا سی و پنج سالگی‌ام را کجا گذراندم ؟ من آن جوان پرشور دلسته به‌آینده را کجا به خاک سپردم ؟ لااقل این را که باید بدانم . من بی یک قبر می‌گردم . حق ندارم برگردم ؟ خدای من ! مگر من نمی‌خواستم به حال خودم ، به حال مردم ، به حال سرزمینم و به حال دنیا مفید باشم ؟ مگر من همان خواب‌ها را نمی‌دیدم که شما می‌بینید ؟ که انسان زنده می‌بیند ؟ که انسان ناآینده می‌بیند . ایسن آینه‌ی چطور شد ؟ کجا رفت ؟ همین یک ساعت پیش ، همه‌ی وجود من آینه‌ی بود ، و حال ، هیچ نیستم . خاکم ، خاک‌ترم ، بدبختم ، شکست خورده‌ام ، تمام شده‌ام . من اصلا نیامدم . من نیامدم آقا . آمدن ، شرایطی دارد . بودن هم شرایطی دارد . خدای من خدای من ! من اصلا نفسی خواستم ترقی کنم . ترقی یعنی چه آقا ؟ ترقی یعنی رتبه ؟ یعنی اینکه انسان ، حقیر بماند و پرونده‌اش رشد کند ؟ یعنی انسان در یک جا بماند و چیزی بیرون از انسان آمان کند ، باد کند ؟ ورم کند ؟ نه آقا ... نه ... اینطور نیست . تمام این تصورات مال آدم‌های علیل ذلیل است ؛ مال آدم‌هاییست که مغز ندارند . من زنده‌ام ، زندگی را لمس کنم ، بودن را و دنیا را لمس کنم . من مشارکت می‌خواستم ، مشارکت . خوب ، آدم اینجا - اول جوانی . به هر حال بد نبود . سیمصد

میرودید  
عزبت  
نویسنده : نادر ابراهیمی

بقیه در صفحه ۶۴





تورگیف - فلور - گنگور - در نام آخرین

مردان بزرگ و عروسک‌های ظریف

در سال ۱۸۶۲، یعنی صدو نه سال پیش، گروهی از بزرگان ادب فرانسه يك باشگاه شام تشکیل دادند و قرار گذاشتند هر دو هفته يك بار در رستوران «مکی» (Maggi) در پاریس جمع بشوند و ضمن خوردن غذای مطبوع و نوشیدن شرابی ناب، که مستمربین کارهای روزانه هر فرانسوی تمام عیار است، گفتگویی دوستانه هم با یکدیگر داشته باشند، و فارغ از دیگران، درباره همه چیز - از جمله دیگران - به بحث و نقد بپردازند!

اعضای دائمی این باشگاه خصوصی «گوستاو فلور» نویسنده کتاب «مادام بوواری»، «سنت‌بو» ناقد مشهور، «ارنست رنان» مورخ فلسفی و مذهبی، «توفیل گوئید» شاعر و نویسنده و برادران «گنگور» نویسنده‌گان شیوه «ناتورالیسم» و بنیان‌گذاران فرهنگستان «گنگور» و همچنین نویسنده روسی مقیم پاریس «تورگیف» بودند.

«رابرت بالدیک» در کتابی که زیر عنوان «شام در مکی» منتشر کرده کوشیده ضمن تشریح چهره بزرگان ادب و فلسفه قرن نوزده فرانسه، پاره‌یی از گفتگوهای جالب آنها را ضمن این شام و ضیافت خودمانی نقل کند.

دید آنها از زندگی بیشتر افسرده است تا هیجانی و احساساتی و نظریاتشان درباره ادبیات یا نوعی بغل و کینه آمیخته است، ولی وقتی صحبت از جنسیت و زن به میان می‌آید، آقایان جملگی حس يك نوع آرامش مطبوع می‌کنند و با نوعی بی‌خیالی به بحث‌های جنسی ادامه می‌دهند.

رفتار آنها نسبت به زنان آنچنان که از گفته‌هایشان برمی‌آید ناقد رفتار سلحشورانه عصر آنهاست. زنان مشوقه را بر همسران ترجیح می‌دهند و البته شیرینی لذت رستوران را هم از مشوقه‌ها برتر می‌شمارند! بحث آنها درباره نقش زنان در جامعه و خاصه در ارتباط با نویسندگان گل می‌اندازد و سرانجام «گنگور» بزرگ اعلام می‌کند که يك عروسک خودکار درست به قامت انسانی اختراع کرده است و جملگی همداستان میشوند که این عروسک بهترین

# گزاره‌نامه هفته

از: حسین نظریان

همه آنها میتوانند باشد.

بعضی از گفتگوهای شبانه رستوران «مکی» معجونی از تحولات اجتماعی و سیاسی زمان از جمله انعکاس جنگ فرانسه و پروس و حادثه «کمون» پاریس است. در کتاب «رابرت بالدیک» از شش شام و شش گفتگوی دراز سخن به میان آمده است. از آخرین ضیافت دیگر از «سنت بو»، «گوئیه» و «گنگور» بزرگ خبری نیست، چه آنها در گذشته‌اند. «فلور» «گنگور» کوچکتر در این ضیافت آخرین، که میتواند کنایه‌طرز آمیزی از «شام آخر مسیح» هم باشد، به گذشته می‌نگرند - تلخ‌تر، مشوش‌تر و متاوم‌تر از همیشه! حتی دیگر از خود نیز بی‌مناک هستند و نیش خویش را نیز به خود فرو می‌برند.

«تئاتر آزادرم» بازیگر و تماشاگر

سه سال پیش «ژان لوئی بارو»، مرد بزرگ تئاتر فرانسه و اروپا، تئاتر «اودئون» در پاریس را به این سبب که هنگام با زمان پیش نمیرود و پاسخگوی نمایندگان پستاز فرانسوی نیست تترك گفت و عده‌یی از همکاران بازیگر خود را به سیر و سیاحت در اروپای متحول و اجرای برنامه در نقاط مختلف كشاند. در سه سال اخیر «بارو» به «اودئون» بازنگشته است، ولی اینك نه فقط این تئاتر قرن نوزده پاریس، بلکه بسیاری دیگر از تالارهای بسته و باز قدیم یا جدید این شهر در اختیار گروه‌های بی‌تاز پستاز اروپایی قرار گرفته و پاریس بار دیگر مرکزی برای تحولات جدید تاتری و یادآور شخصیت‌هایی شده است که از «ویکتور هوگو» گرفته تا «آنتونین آرتور» جملگی چهار چوب صحنه تاتر مسدود را پاریس و استوار نگاه داشته‌اند.

چندی پیش مطبوعات اروپایی بحث‌های مفصلی درباره طریقه‌های جدید نمایشی يك گروه پاریسی به رهبری خانم «آرمن منوشکین» (Mnouchkine) درج کردند و از نمایش این گروه، به نام «۱۷۸۹»، نه فقط به عنوان جالب‌ترین و زنده‌ترین بررسی انقلاب کبیر فرانسه، بلکه به عنوان نمایشی که همه قرارداد های تاتر دیروز و پرروز را شکسته و هر گونه مرز میان نمایشگر و تماشاگر را از میان برداشته است، یاد کردند. این روزها بسیاری از صحنه‌های پاریس در اختیار کارگردانان جوان، صاحب‌دلان جدید و انبوهی از کسانی است که حرف‌ها و شیوه

های جدیدی برای ارائه و ارتباط دارند.

«تاتر و لیبرودی روما» - Teatro Liberodi Roma یکی از این گروه‌های پستاز و به تعبیری پیشروترین آنهاست. این گروه، به رهبری «لوکا رونکونی»، دو سال پیش، با اجرای انقلابی نمایش «اورلاندو» در جشنواره «اسپولتو» در ایتالیا، نظر بسیاری از محققان تاتر جدید جهان را به خود معطوف داشت. بعد که این نمایش، توسط همین گروه «تاتر آزاد» رم، در پاریس، داینبورا، نیویورک و جاهای دیگر اجرا شد، مهر تاتر به اصطلاح «اولترامدرن» («نو» تر از «نو») بر پیشانی آن خورد و اینك «لوکا رونکونی» شخصیتی است که در ردیف بزرگترین مردان تاتر معاصر نظیر «گروتوفسکی» و «پیتربروک» جدیدترین نمایش گروه «رونکونی»، به نام «بیست» و به وسیله ۲۰ نمایشگر و در ۳۰ اتاق نمایش اجرا میشود. ضمناً این عده ۲۰ کنایه‌یی از قرن‌های متضادی است که بر انسان جهان غرب از آغاز میلاد مسیح تاکنون گذشته یا میتواند گذشته باشد.

نمایش در تاتر «اودئون» پاریس جریان‌دار. فضای داخلی این بنای سنساله، که به شیوه معماری «روکوکو» ساخته شده، برای اجرای این نمایش یکسر تغییر یافته است، بدین ترتیب که در محوطه داخلی تاتر دو طبقه تعبیه شده است و در هر طبقه ۱۰ اتاق، و مجموعاً ۲۰ اتاق در آنجا ساخته شده است. در هر يك از این اتاق‌ها تماشاگرانی در حدود ۲۵ نفر قرار می‌گیرند و هر يك از بیست‌تن بازیگر گروه «تاتر آزادرم» - که آمیخته‌یی از بازیگران ایتالیایی و فرانسوی هستند - در یکی از این اتاق‌ها به ایفای نقش خود می‌پردازد.

بازیگران، از همان آغاز کار، مشکل زبان را به‌پاس می‌نهند و بر تماشاگران نهیب می‌زنند که مسئله مهم لهجه غریب یا زبان عامیانه و ابتدایی آنها نیست، بلکه مسئله در عمق حوادثی است که در صحنه می‌گذرد و تماشاگر باید هر لحظه این صحنه‌ها را به خوبی دریابد، چون همین لحظه‌ها بوده که بارها مورد فراموشی میلیونها تماشاگر زندگی قرار گرفته و طی بیست قرن نمونه‌هایی از روش‌های اجتماعی را پدید آورده است و ضمناً همین لحظه‌هاست که درست در خارج از تاتر «اودئون» در این گوشه یا آن گوشه جهان غرب جریان دارد و منجر به ایجاد فضاهای خاص اجتماعی و فرهنگی میشود. پس، خانها و آقایان، از قید شکل و قالب به‌درآید و بر آن چیزهایی نظاره کنید که فی الواقع دارد بر نفس وجود شما می‌گذرد!

بازیگران گروه «تاتر آزادرم» سپس خیلی ساده و سریع به شکستن مرزهای میان نمایشگر و تماشاگر می‌پردازند. بازیگر برای خودش نیست که

# گزاره‌نامه هفته

از: حسین نظریان

بازی میکند، او مستقیماً با تماشاگران سخن می‌گوید، حتی آنها را سؤال می‌کند. مثلاً تاریخ تولد پدران، پدر بزرگان و مادر بزرگان آنها را می‌پرسد، از هویت اصلی آنها با خبر میشود، شجره‌نامه آنها را پیش‌رویشان می‌گذارد و سپس از همه‌خطرهایی صحبت می‌کند که رحیم و شفقت، انسان‌دوستی و محبت، در راه ایجاد روش‌های فاشیستی، پدید می‌آوردند، و به تماشاگر خطاب میکنند که اگر ناپینایی را بر سر چاهی دیدی، نه فقط او را از پیشروی باز مدار، بلکه سعی کن او را شخصاً به درون چاه بیندازی، چون چه‌بسا که این ناپینایی قلابی باشد و چه بسا که بخواهد به نوعی از ایجاد فضای لازم زندگی و روش جدید جلوگیری کند.

«رونکونی» در بیست اتاق نمایش خود، با بیست بازیگر و در صحنه‌های جداگانه، در واقع میخواهد اجزاء مختلف رویش و پرورش يك روش ضدانسانی را نشان دهد. آدم‌ها در اجتماع به‌ندرت میتوانند گسترش این روش را به‌طور واحد و کل مشاهده کنند، بلکه هر يك از آنها ناظر قسمتی و جزئی از این گسترش هستند. ندای «رونکونی» این است که هر يك از این اجزاء مکمل دیگری است. بعضی از صحنه‌های نمایش در همه اتاق‌های بیست‌گانه تکرار میشود، ولی گاهی هم تماشاگر يك اتاق، در حالی که ناظر صحنه‌های مخصوصی است، از اتاق‌های دیگر صحنه‌های مختلف، فریادهای بلند و کوتاه و همه‌های خفیف یا پرطنین میشود و بدین طریق، وجدان ناخودآگاهش به کار می‌افتد، و همزمان با جریان يك حادثه، بر حوادث دیگری وقوف می‌یابد که امروز یا فردا و یا مغازی یا همین حادثه در حال جریان اتفاق می‌افتد و هیچکدام از این حوادث نیز مجزا از هم نیستند.

با ادامه نمایش، به تدریج اتاق‌های بیست‌گانه یکی پس از دیگری برداشته میشود و تماشاگران هر اتاق ابتدا خود را در برابر تماشاگران و بازیگران اتاق‌های مجاور و سپس در برابر انبوه آدم‌های همه اتاق‌ها که اینك رو در روی هم ایستاده‌اند، مشاهده میکنند. با این تدبیر، آدم‌های هر اتاق متقابلاً تماشاگران و بازیگران اتاق‌های دیگر میشوند و ضمناً با گشایش دیوارهای هر اتاق گویی گشایشی در فکر و اندیشه آنها پدید می‌آید نسبت به حوادث دیگری که در پشت‌گوش آنها و غلبه غفلت آنها جریان داشته است.

صرف‌نظر از هر ایرانی که ممکن است بر محتوای نمایش «بیست» و طرز تلقی اجتماعی نویسندگان و گردانندگان آن وارد باشد، این نمایش به‌رحال در نفس خود آزمایشی است بزرگ و هراس‌انگیز از نحوه پیدایش و گسترش و تکامل يك یا چند روش خاص اجتماعی، و در واقع نوعی تجزیه و تحلیل تاریخی و اجتماعی زندگانی گروه‌هایی از انسان دوران تاریخ را ارائه میکند.

اما بسیار مهم‌تر از محتوای نمایش، شکل و شکل‌گرد خاص آن در ساخت و پرداخت این موضوع و ابراز جدیدترین شیوه‌های نمایشی برای راه یافتن به ذهن معشوش تماشاگر امروزی و تصفیه کردن فکر و روح اوست. تاکنون برای ایجاد ارتباطی دقیق و محکم میان تماشاگر و نمایشگر، شیوه‌های مختلفی آزموده شده است، ولی «تاتر آزادرم» در این زمینه مسلماً به نتایج درخشان‌تری رسیده است.

هیچکاک: من چکش قضاوت هستم!

فعلی سینمای فرانسه داشت، سخت کوشید که از درک عظمت و نوع سینمایی خود طفره برود، ولی نوع آدمی پوشیده نمی‌ماند، حتی اگر دیگران منکر آن شوند و حتی اگر خود آدمی هم آن را هیچ‌بیانکارند. کتاب گفتگوی تروفو و هیچکاک اینك نه فقط کلید کاملاً مناسبی برای گشودن دنیای سینمایی هیچکاک است بلکه زندگی هنرمندی را از طریق واسطه هنریش و درست از طریق واسطه بررسی میکند و برخورد های او را با ذهن خویش و تطبیق این مقابله را با هنر مورد علاقه او به تجزیه و تحلیل میکند.

ایا هیچکاک يك «کافکا» یا يك «داستایوسکی» و یا يك «ادگار آلن پو» ی قرن بیستم است؟ هیچکاک خود را فروتنانه از هر گونه مقایسه‌یی با بزرگان هنر و ادب برکنار میدارد، ولی ضمناً میگوید: من فقط يك داستانسرای تصویر و تجسم هستم. هیچکاک میگوید: من به يك سینمای خالص، يك سینمای تصویری میان‌دیشم. من سینما را همان‌گونه که هست و همان‌گونه که باید باشد می‌پذیرم، و آن سینمای تصویر است و تدوین، سینما برای من در وهله اول يك هنر تجسمی است، و نقش گویندگی آن در درجه بعدی قرار دارد.

هیچکاک سپس از علاقه شخصی خود به تهیه فیلم‌های هیجان‌انگیز و اضطراب‌آور سخن می‌گوید: آنچه من در جستجوی هستم، یافتن موقعیت‌های بسیار مناسب و دقیق برای خلق هیجان و دلهره در تماشاگر است، چرا که این بهترین وسیله انتقال هر گونه احساس و فکر خویش است به تماشاگر و ایجاد ارتباط لازم با او، و سینما در نهایت خود هنری است که بتواند احساسات عامه مردم را جلب کند و به‌عبارت دیگر تولید يك هیجان جمعی در میان مردم بکند.

این راه و روش کلی هیچکاک است و از سال ۱۹۳۵ که فیلم مشهور خود به نام «۳۹ پله» را ساخت تا چند سال پیش که «توپاز» را عرضه کرد، هیچ‌گونه تغییر اساسی نکرده است، منتهی قوت و فن او با زمان پیش رفته، و با گسترش جهان صنعت و ماشین و تداخل مردم در زندگی یکدیگر، جستجو های او هم در پی موقعیت‌های مناسب برای ایجاد هیجان عمومی عمیق‌تر و وسیع‌تر شده است.

هیچکاک کار در سینما را در بیست سالگی، یعنی ۱۹۲۰، و به‌عنوان طراح عناوین فیلم‌های صامت در استودیوی «پارامونت» لندن آغاز کرد. در سال ۱۹۲۳ نخستین فیلم سینمایی خود را در انگلستان ساخت و اینك، پس از سالها فیلم‌سازی در هالیوود، به لندن بازگشته است تا پنجاه و دومین فیلم سینمایی خود را به نام «دیوانگی» تهیه کند. شاید این عنوان خود بتواند نقطه اوجی بر فیلم‌های ظاهراً دلهره‌آور و باطناً پرمنای او بشمار آید.





# پای صحبت نصرت رحمانی



● نصرت رحمانی: شعر را شرح دادن به‌طور کلی برای من مثل اثبات یا نفی خداست در قالب کلمات.

\*\*\*

● رسالت شاعر به‌نظر من تنها سرودن شعر است.

\*\*\*

● نگرش جایزه بیشتر نفس جایزه را تأیید و تثبیت میکند.

\*\*\*

● هیچکس مسئول انحراف شعر نیست، و آنچه به‌پیرایه افتاده با شعر امروز هیچ ارتباطی ندارد.

## تهیه و تنظیم از کیخسرو بهروزی

\*\*\*

شب چشم!

موت کلاف دود!

دامن سبید!

سختن!

بگر چگونه دست تکان میدهم؟

گوئی مرا برای وداع آفریده‌اند،

میعاد در کجاست؟

میعاد آخرین!

آنچه آمد تکیه‌ی است از آخرین شعر هایی که نصرت در دیدگاه مردم دیارش گذاشته است.

نصرت رحمانی چهره‌ی ناآشنا نیست، نه‌تنها برای ما، که برای هیچکس، خاصه برای آنان که در فضای شعر هستند و برای روزنامه‌نگاران. سالهاست که نصرت از جماعت خبرنگار روی می‌پوشد و به سخنی تن به مصاحبه میدهد. چه شده که چنین روشی را برابر دوستانش برگزیده است، خود سئوالی است و هر سئوالی را به‌سادگی نمیتوان از دهان فرو بسته او بیرون کشید.

با تمام آنچه گفتم، این‌بار فرعه فال به‌نام من افتاده بود و راهی خانه نصرت بودم به‌سوی خانه‌اش که میرفتم، من دانستم با شاعری روبرو خواهم شد که چون جیوه فرااست با خود میانداشیدم که چطور این جیوه فرار را مهار کنم، که این خود مخصه‌ی است.

با تردید زنگ منزلی را به‌صدای درمی‌آورم. برادری در را می‌کشاید. از نصرت می‌پرسم. میگوید: هست. مرا به‌داخل راهنمایی میکند. وارد اطاق میشوم. چند تنی شاعر و نقاش- در اطاق نشسته‌اند و با نصرت گپ می‌زنند. پس از سلام گفتن به حاضران، کنار نصرت می‌نشینم و آهسته می‌گویم: «الوعدہ وفا». میگوید: «حاضرم ولی...» میگویم: «ولی ندارد، ظفره نرو.» میگوید: «پس به اطاق دیگر برویم.» با عذر خواهی از دوستان که سرگرم صحبت هستند، به اطاق دیگر می‌رویم و شروع میکنیم.

\*\*\*

● شعر از نظر شما.

رحمانی - درباره شعر عقاید بیشماری ناکتون ابراز شده و این بستگی کامل به‌آن دارد که از چه زاویه‌ی بخواهیم به‌شعر نگاه کنیم، ولی به‌طور کلی از نظر من، شعر تنها بیان احساس نیست، بلکه جوهریست فرارکه‌اندیشه‌قادر به‌وصف آن نیست. گاه می‌اندیشم از نظر من شعر آن چیزیست که میدانم و نمیتوانم بازگو کنم، گاه فکر میکنم که در دانستن آن هم مشکوکم. راحت کنم و شعر را شرح دادن به‌طور کلی برای

روش های جداگانه‌ی انتخاب میکنند، این نازه نقطه آغاز نفاق است. همین مسائل، دوستی دیرینی را به دشمنی عجیبی مبدل میکند.

بیش‌از آنچه گفتم اطلاعی در این باره ندارم، جز نیست و نوس هائی که گه‌گاه نیما در لفاف طنز می‌زد و سکونی که دکتر خانلری میکرد.

باری گفتم که زمان هنوز ناآرام بود که دکتر خانلری وزیر فرهنگ شد. تنها من نبودم، دوستان دیگری هم بودند که بای علم و کتل نیما سینه می‌زدند و حرص و جوس شعر را می‌خورند. امروز یکی از همین دوستان وقتی خیر آورد که دکتر خانلری وزیر فرهنگ شده است، ناگاه هیافه نیما عونس شد و بفکر فرو رفت، چند لحظه‌ای گذشت، هیچکدام از برویچه‌ها حرفی نزدند، بالاخره خود نیما گفت: همین روزهاست که بیایند و باهام اینکه شعر را خراب کرده‌ام بیزندم!

با اینکه هرگز دکتر خانلری حرمت و مقام نیما را ندید، نگرش و پس از مرگ او سکوت را شکست، با نفی در خود و شایسته، از او ستایش کرد. اما برآستی نیما همواره از این می‌رسید که بیایند و بجرم اینکه شعر را خراب کرده بیزندش روحتن شاد.

سخت برونوی کردم، ترجه «بیهوده سخن بدین درازا نبود» حالا شما آمدید و از من می‌پرسید: چه کسی مسئول انحراف شعر است؟ تکند این سئوال بانجا برسد که فردا چند نفر سراغ من بیایند که شعر را منحرف کرده‌ای؟ با خود زودتر درستش کن یا آهائی را که منحرفش کرده‌اند معرفی کن. حالا بیبا شعری که خودس را لو داده و ددری شده و زندان گرفته‌اند و منحرفش کرده‌اند درستش کن!

ناراحت نیاشید، هیچکس مسئول انحراف شعر نیست، و آنچه به پیرایه افتاده با شعر امروز هیچ ارتباطی ندارد. در طی بیست سال شاعری، بارها با وضعی مشابه به این وضع در شعر روبرو بوده‌ام. خیل آنبوهی که با ما در پهنه شعر گام بر می‌داشت، تنها عبارت از این و چند تن که باقی مانده‌اند نبود. من در تمام این مدت، چه‌زمانی که صفحات شعر مجلات را اداره میکردم، چه در موافقی که از ترس مجله‌ی شدن و باب روز حرف زدن و باب بسند دوران شعر گفتن از دور شعر را تعقیب میکردم، به انواع این مسائل برخورددم، حتی گاه بیش آمده که متوسل و نگران شده‌ام، اما دیر نیاییده که دیده‌ام شعر زمان بال و بر خود را تکان داده و گرد و غبار افشانده، و به راه خود ادامه داده است. تاریخ نیز در این میان میتواند داوری کند، در هر عصر و دوره‌ی چنین مسائلی را تحمل کرده است، وگرنه به این سادگی‌ها هم نمیتوان از روزنه‌های غربال نوبع و خواست آگاه اندیشان گذشت و شاعر آنها شد.

کوتاه کنم، این شعر زمان نیست که در آن انحراف دیده میشود. آنچه را که شما منحرف می‌بینید، زانده‌ی است که خود را به دنبال شعر روز بسته است. این زانده خود به‌خود حذف خواهد شد و از بین خواهد رفت. به‌شما قول میدهم چند سال دیگر، اگر بنده و شما زنده باشیم و بخواهیم یکی از این شعر های منحرف را انتخاب کنیم، در بیدارگرددش ناکام خواهیم ماند.

● رسالت شاعر.

رحمانی - رسالت شاعر به‌نظر من تنها سرودن شعر است.

همین.

بهروزی - عده‌ی فلسفه و ریاضیات و سیاست را وارد شعر کرده‌اند. به‌نظر شما آیا وجود اینها باعث از بین رفتن لطافت و ظرافت شعر نمیشود؟

رحمانی - فلسفه و ریاضیات و سیاست را باید ببینیم که شاعر به‌چه شیوه به‌کار گرفته و از آن بهره‌جسته است و اصولا شعر از فلسفه و سیاست و... نمیتواند میرا باشد، اینها غذای شعرند. در مورد لطافت شعر هم من معتقدم که شعر اصولا به لطافت نیاز ندارد، چرا که از آن صدمه می‌بیند.

● حال کمی به جایزه کتاب شعر سال بپردازیم. شایع است که شما جایزه کتاب شعر سال را نپذیرفتید، ممکن است در این باره توضیح دهید؟

رحمانی - سئوال را سخت رندانه‌ کردید. کلماتی در آن به‌کار گرفتید که -میتوان افاده معنی به‌شکل های متغایر از

آن کرد. در هر صورت، گفتید: شایع است. شایعه نیز برای خود زیر بنایی دارد که گاه از حقیقتی بزرگ بهره میگیرد. باید ببینیم چه‌چیز علت بروز چنین شایعاتی میشود. چنین شایعه‌ی نیز به‌نظر من از ضمیر ناآگاه مردمی که به‌شعر و شاعری میانداشند سرچشمه میگیرد. باید به‌نحوه و روال دادن این جایزه از زوایای مختلف توجه کرد، آنگاه اگر ایرادی در آن به‌چشم خورد که از محدوده وظایف شاعری بیرون بود، به عنوان اعتراض به آن، از گرفتن چنین جایزه‌ی سرباز زده اما ضعیفی اثر در این جایزه بوده به دلیل نوبایودنش باید آن را بخشید و کوشید تا این ضعف برطرف شود. وگرنه به‌جایزه دادن به کتاب، نه‌تنها من که به اصطلاح شاعرم سخت معتمد بلکه فکر میکنم نهیلیست های - چه میدانم - مثلا گوانالا هم در این باره حرفی نداشته باشند. حتی اثر جایزه ماه و هفته نیز برای کتاب بگذارند، بنده خیلی خیلی خوشحال خواهم شد. سخن دراز شد، همانطور که گفتم کافیت دلیلی قاطع برای نگرش این جایزه در میان باشد تا من هم بتوانم پشت چشمی نازل کنم و ادای مثلا آقای ژان‌پل سارتر را درآورم. از طرفی نگرش جایزه بیشتر نفس جایزه را تأیید و تثبیت میکند، وگرنه بولش مفدارست که از آن به آسانی میتوان گذشت. آنچه مهم است مسئله جایزه دادن به کتاب است که ما هم با آن موافقیم. راستی میدانم کجا خواندم که در حدود چهل و چند کتاب شعر در میان بوده است. راهی به‌نظرم رسید، میتوانستند بول جایزه را بین تمام کتابها قسمت بکنند تا هرکس از این نمذ کلاهی ببرد، در ضمن شایعه هم به‌وجود نیاید.

● درباره هیئت ژوری چه‌نظری دارید؟

رحمانی - متأسفانه نمیتوانم چه‌کسانی بوده‌اند. حتما در این‌باره مسئولان کار جایزه بی‌دلیل کسی را به هیئت‌ژوری دعوت نکرده‌اند. در هر صورت برای جواب به این سئوال باید با بکایت آنها آشنا باشم تا بتوانم عقیده‌ی ابراز کنم.

● به‌نظر شما انتخاب این دو کتاب به عنوان بهترین کتابهای شعر سال ناچه اندازه صحیح بوده است؟

رحمانی - چون کتاب من یکی از دوبرنده جایزه کتاب شعر سال است، صلاحیت اظهار نظر در این مورد را ندارم.

● در مورد کتاب «واژه‌ها» چه می‌گویید.

رحمانی - متأسفانه، با تمام همتی که ناکتون کرده‌ام، هنوز این کتاب به دستم نرسیده تا از آن بهره بگیرم.

● گویا تصمیم براین است که جایزه کتاب شعر سال جهانی شود. در این مورد چه نظر و پیشنهادی دارید؟

رحمانی - جایزه شعر جهانی شود؟ به چه شکلی؟ به‌چه نحوه‌ی؟ آیا منظور این است که کتابهای شعر جهان را هم بکجا در کنار کتابهای اشعار خودمان داوری کنیم؟

● بله، گویا چنین تصمیمی هست.

رحمانی - ناچارم در جواب حقیقتی را ابراز کنم: جهانی کردن این جایزه در سطح جهانی، ضرب‌العمل معروف «غوره نشده موز گشتی» را به‌باد می‌آورد. هنوز این جایزه چنان که قبلا گفتم، نقائص چشم‌گیری دارد که به علت نوبای بودنش میشود این نقائص را ندیده گرفت تا کم‌کم در طی‌زمان برطرف شوند. ولی در وضع حاضر به این می‌ماند که ما کودکی را که نازه راه رفتن را آغاز کرده برای مسابقه دو به‌المسک بفرستیم. در هر صورت، اگر واقعا بتوان به‌این جایزه چنان اعتباری داد که جهانی شود و صاحبزادانی هم از تمام کشورها دعوت کنند، با خرج تراهی که باید صرف صاحبزادان و مترجمین زبانهای مختلف کرد، نازه جایزه بهترین کتاب شعر سال چیزی شبیه بدل جایزه نوبل میشود، آن‌هم به شکلی ابتدایی و ناقص. ولی اثر بخواهیم به‌این جایزه اعتبار جهانی بدهیم، راه دیگری هم هست.

● شما چه راهی پیشنهاد میکنید؟

رحمانی - پس از رفع نقائص، میتوان جایزه را کامل‌تر کرد و اگر مقدور بود تعداد بیشتری کتاب انتخاب کرد و به زبانهای زنده دنیا برگرداند و در دنیا منتشر کرد. به‌این ترتیب شعر و ادبیات فارسی را در سطح جهانی عرضه کرده‌ایم و این شانس هم به‌کتابها داده میشود که از جایزه های بزرگ جهانی بهره‌مند گردند. این روش از یکصدم جایزه جهانی هم کمتر خرج برمی‌دارد.





# مارچلو ماستروویانی در یک گفتگو با نماینده مجله تماشا

● مارچلو می گوید: سینمای «شهوانی» پدیده‌ای مثل «یویو» است. جوانها خیال می کنند این سینمایی «آزادی» و نمی دانند که همه این بازیها ساخته دست آقایانی است پیر و شکم گنده که بولهای کلان به جیب می زنند!

● سینمای آنتونیونی زیباست ولی خودش مثل یک معلم ریاضیات مدرسه است، کار کردن با او لذتی ندارد.

● صحبت را از همکاری با فلینی شروع می کنیم. شما انقدر به فلینی شبیه هستید که او برای ایفای نقش خودش در فیلم «هشت و نیم» شما را انتخاب کرد.

● مارچلو ماستروویانی: بله، احتمالا. اما این که من انقدر شبیه او باشم کمی بر منمایی است. ولی طبیعا به علت همین شباهت است که مرا برای ایفای نقش خودش در «هشت و نیم» یا در «زندگی شیرین» انتخاب کرد. به من می گفت: «من بالاخره امکانی به تو

دلت انجام کار، بدون روحیه حرفه‌یی و، اگر جرات کنم بگویم، با روحیه آماتور» چنان که در دوران دانشجویی، که آدم بگویم: «من کارگردانم، تو هم هنرپیشه‌ای، حالا فیلم بسازیم»، یعنی کاری که کار نیست، سرگرمی است. برای این هاست که من و او به هم خیلی نزدیکی. این نزدیکی وارتباط بین بعضی تپ ها، بعضی ایتالیایی های همسن من وجود دارد.

● من دنیای فلینی، طرز تلقی او از دنیا و طرز کار او را خوب می شناسم. بامن احتیاجی به سناریو نیست. من به سناریو نیاز ندارم، درحالی که فلینی با دیگران سخت محتاج سناریو است. دیگران باید سناریو بخوانند تا شخصیت ها را خلق کنند، اما من فلینی و ایتالیایها را می شناسم و شخصیت او را خوب می آفرینم. به همه این دلایل است که فلینی به من احتیاج دارد، چطور که اول برای فیلم «هشت و نیم» به سراغ لانس الیور رفت و به زودی از او منصرف شد.

● شما با فیلم «زندگی شیرین» شهرت جهانی پیدا کردید. فلینی چطور شما را برای این فیلم انتخاب کرد؟

● م. م. بله، زندگی شیرین مرا در زمینه بین المللی معروف کرد. چطور مرا انتخاب کرد؟ من او را از چند سال بیشتر می شناسم. در دانشگاه رم با زنی «جولینا ماسینا» در تاتر بازی کرده بودم و از آنجا مرا می شناخت. یک روز، خیلی ساده مرا به محل کاری در کنار دریا دعوت کرد و گفت برای این عیبت فرستادم که در فیلم به تو احتیاج دارم. این پیشنهاد او همه برنامه های مرا در هم ریخت زیرا خیال داشتیم یک شرکت تاتری به راه بیندازیم و چند سال نمایش هم اجاره کرده بودم. به او گفتم موافقم، اما باید خلاصه‌یی از سناریویان را بخوانم. گفت بسیار خوب. سناریستش را صدا کرد. برنده‌یی را باز کردند که هیچ چیز جز تصویر که خودش کشیده بود در این نبود. گفت این فیلم من است. تصویر، مردی را نشان می داد که در آب شنا می کرد و چیزی از او تا عمق دریا رسیده

خانۀ آنها مال زمانی است که سینما اهمیتی خارق العاده و حتی انفجاری داشت. نباید فراموش کرد که فیلمهای دسیکا و روسفلدین مهر مهم ترین دوره تاریخ سینمای جهان را دارند. زیرا آن زمان همه با این فرمول جدید «نئورئالیسم» همبستگی داشتند. نمی خواهم مقایسه‌ای کنم، ولی آنچه را که دسیکا انجام داد نمی توان فراموش کرد این است که دسیکا در زمانی بسیار مهم فیلم ساخت، مهم به اندازه آنچه که فلینی کرد.

● به نظر می رسد که دسیکا سقوط کرده است. در این مورد چه عقیده‌ای دارید؟ بین «دزد نوچرخه» و «گل آفتابگردان» تفاوتی بسیار دیده می شود.

● م. م. شما کاملا حق دارید. گل آفتاب گردان واقعا چیز مزخرفی است! ... اما فیلمی نیست که من خودم انتخاب کرده باشم. مجبور بودیم آن را بسازیم، چون احتیاج به پول داشتیم. خیال نکنید که در سینما می شود منحصرأ آنچه را که خواست ساخت. همیشه نمی شود به آزادی انتخاب کرد.

● حالا از آنتونیونی سخن بگویم.

● م. م. آنتونیونی کارگردانی است که من

بود. بری های دریایی در نه آب، با سرینها و سینه های درشت گرد آن چیز می رقصیدند و حلقه می زدند. من این تصویر را چیزی خارق العاده یافته. فلینی این طور شوخی می کند. مثل بچه ها اهل تفریح و شوخی است. گاهی هم خیلی افراط می کند. در موقع کار به آدم آزادی بی حد و حصری می دهد، البته نه برای بازی، چون مراقبت همیشگی دارد بر بازی هنرپیشه. فلینی با همه فیلمسازهای دیگر فرق دارد.

● حالا از دسیکا حرف بزنیم.

● م. م. دسیکا موردی کاملا جداگانه است، نوعی دیگر است. یک آدم کاملا حرفه‌یی است، نییی است که زمینه قبلی استثنایی هنرپیشگی دارد، همه چیز سینما را بلد است، خیلی خیلی دوست داشتنی است، آکنده از طنز است و فراموش نکنیم که هنرپیشه کمندی بوده. دنیای دسیکا ابتدا قابل مقایسه با دنیای فلینی نیست. فلینی، فلینی است و غیر قابل مقایسه، مؤلفی است با شخصیتی بسیار قوی. دنیای دسیکا وابسته است به «نئورئالیسم» به شرایط غم انگیز یک کشور، به مسائل اقتصادی و زندگی روزمره - نان و گوشت و



● درباره ویراژی که بین «آراندیسمان» و «زابریسکی بونیت» وجود دارد، چه فکر می کنید؟

● م. م. «زابریسکی بونیت» را ندیده‌ام. باید بگویم که من هرگز سینما نمی روم. اما «آراندیسمان» فیلم خوبی است. ولی فکر نمی کنم بهترین فیلم آنتونیونی باشد.

● از ویسکونتی حرف بزنیم.

● م. م. آه! ویسکونتی اولین و تنها استاد من بود. یا او من در تاتر کار کردم، تاتر آماتور. درست است که آن موقع من دانشجو بودم و نمی توانستم کار مهیجی انجام بدهم، اما به کمک او یک کار آموزی خیلی خوب کردم. ده سال بی وقفه در تاتر کار کردم. بعد چیز دیگری را کشف کردم: سینمای فلینی را. عبور از تاتر به سینما چیزی عادی و اجتناب ناپذیر و جبری بود، خاصه وقتی سینمایی که در برابرم قرار گرفت خیلی مدرن تر بود، زیرا هیچ نمایشنامه نویسی معاصری وجود ندارد که بتواند نمایشنامه‌یی به قدرت و نازکی «زندگی شیرین» یا «هشت و نیم» بنویسد، حتی وقتی نمایش آرتور میلر «بعداز سقوط» را هم - که در پارهای قسمتها شبیه

«هشت و نیم» است - دیدم، احساس کردم که در برابر کار فلینی هیچ است. این بود که به خودم گفتم برای چه به تاتر برگردم؟ اصراف من از تاتر برای میلیونها پول سینما نیست. می دانم که در تاتر فرصت تماس مستقیم با تماشاگر و جلب تحسین او هست. اما چون روز به روز تعداد مولفان تاتر کاهش می یابد و چون سینما مرا کاملا فاتح میکند، دلیلی برای بازگشت به تاتر نمی بینم. اما اگر روزی به تاتر برگردم، «کمدی موزیکال» مردم انتخاب می کنم که تاتری مردمی است، چون مردم کشور ما کمتر به تاتر می روند و بیشتر به سینما و به «کمدی موزیکال» علاقه دارند. من نمی توانم سینما را فدای خوشایند سه چهار تا آدم بکنم، بلکه می خواهم توده های مردم را راضی کنم. اگر قرار شود به تاتر جدی بپردازم، نویسنده یی را انتخاب خواهم کرد که بتواند سینما را تکان بدهد. در غیر این صورت مردم را ترجیح می دهم. می خواهم کار تکان دهنده بکنم. خواهید گفت کار آسانی است، اما این یک هوس طبیعی است! لااقل مطمئنم که از سه، چهار یا پنج فیلم، لااقل یکیش توجه مردم را جلب خواهد کرد. امروز جوانی که استعداد نویسندگی دارد بیشتر به سینما جلب می شود تا تاتر. اما من می گویم

تاکسی در تاتر نزیسته باشد، نمی تواند نمایشنامه خوبی بنویسد، هر چند که نویسنده بزرگی باشد. حالا که جوانها به تاتر رو می آورند من خوشحالم. این امر نشان می دهد که تاتر کمتر از آنچه می گویند متروک شده است. من فکر می کنم که در فرانسه هم مثل کشور های دیگر، هنرپیشه ها اول در تاتر کار می کنند و بعد به سینما می پردازند. اما دقت کنید، هنرپیشه های هم هستند که فقط در یکی دو فیلم بازی کرده اند، نمی شود یک حرفه را بر مبنای هیچ حفظ کرد. هنرپیشگی نمی شود فقط متکی به «زبان بازی» یا داشتن فیهایی باب بازار باشد. این مرا به یاد دوره‌یی می اندازد که دسیکا هنرپیشه هایش را از نوب کوچه ها پیدا می کرد. دسیکا آنها را هنرپیشه سینما می کرد و بعد این هنرپیشه ها از دست می رفتند. دسیکا بالاخره حقیقت سینما را دریافت.

● بسیار خوب، حالا به ویسکونتی برگردیم.

● م. م. ویسکونتی مرد خارق العاده‌یی است. زمینه تاتری وسیعی داشت و هنوز هم یکی از بزرگترین کارگردان های ایتالیاست. فیلمساز و کارگردان بزرگی است. نمی توانم بگویم دنیای او دنیایی سهل الوصول است چون همه جور فیلم ساخته است، منظوم در تاریخ نئورئالیستی ایتالیاست که در زمان جنگ به آن می پرداخت، فیلم های دیگری هم درباره شرایط انسانی و اجتماعی طبقات معروم ساخت، بعد هم به فیلم های تاریخی روی آورد.

● ویسکونتی در انواع مختلف سینما کار کرد که شاید دقیقا شرایط زمان را به دست نداده اند! دنیای فلینی را می شود شناخت، مال دسیکا را هم همینطور، مال «بتری» را هم. اما ویسکونتی فلمردی بی وسعتر دارد و شاید کمتر شخصی. منظوم این است که ویسکونتی کارگردانی دالفا جوینده است، و تا آنجا پیش می روم که درباره مؤلف بودنش تردید کنم، یعنی درباره این که آیا واقعا از سینما به معنای خاصش سخن می گوید یا نه. ویسکونتی سینمای انتقادی ساخته است، در صدد نمایش چیزی

مثل پدیده «یویو». یکنوع فیلم خیلی تجاری است. اما چیزی که حالم را کمی به هم می زند، وقتی ست که جوانها خیال می کنند این سینما یعنی «آزادی». نمی توانند بفهمند که همه این بازیها ساخته دست آقای است پیر و شکم گنده ... این جور آدها هستند که سینمای شهوانی را می سازند و بولهای کلان به جیب می زنند. این آزادی نیست. آزادی را که سرهیز برای کسی نمی آورند! آن آقایان در حقیقت حمله می کنند، به جوانها هجوم می آورند که آنها را نابود کنند. متوجه باشید!

بر می آید که «چپ» باشد، همیشه مایسل به تهاجم است، می خواهد حد اکثر «ایده» را در فیلمهایش بکنجاند. فیلمهایی که می سازد خیلی «غنی» است. اینها را با ملاحظه زیاد می گویم، چون شاید چیزی از سینمایشان نهمیده باشم! آنچه به یقین می توانم درباره اش بگویم این است که کارگردان قول آسانی است، و این را با توفیق آخرینش «لعنتی ها» ثابت کرده است. فیلم تازه اش «مرکز در وینز»، نا انچاکه به «توماس مان» (فیلم از اثر «مان») اقتباس شده (مربوط می شود، خارق العاده است. فکر می کنم این فیلم قبل از هر چیزی یک اثر تجاری عظیم باشد.

● آنچه ویسکونتی به طریق خود نشان می دهد، به شگردش بستگی دارد. برای کسی که او را بشناسد شناختن فیلمش آسان است، اما برای دیگران بسیار سخت است. توجه داشته باشید، نمی خواهم بگویم به علت این است که او شیوه شخصی ندارد. منظوم چیزی است که به عمق وجود آدم وابسته است. وقتی می گویم تالیف سینمایی و مولف، منظوم شیوه یی است که به وسیله آن مولف افکارش را متجلی می کند، همچون نویسنده‌یی که کتاب می نویسد، سینماگر مولف هم فیلم می سازد. احتمالا ویسکونتی آدمی است واقعگرا تر از فلینی. فلینی طبیعتی و رفتاری چنان بر خودش دارد که گویی همه انعکاسی از او هستند، در باره خود حرف گفتمی بسیار دارد، در حالی که ویسکونتی مردی است مثل همه مرد های با فرهنگ دیگر که به خیلی چیز ها که می توان خود را در آنها بازیافت توجه نشان می دهد.

● حالا از «مارکوفه‌ری» که از نوعی کاملا مخصوص است صحبت کنیم.

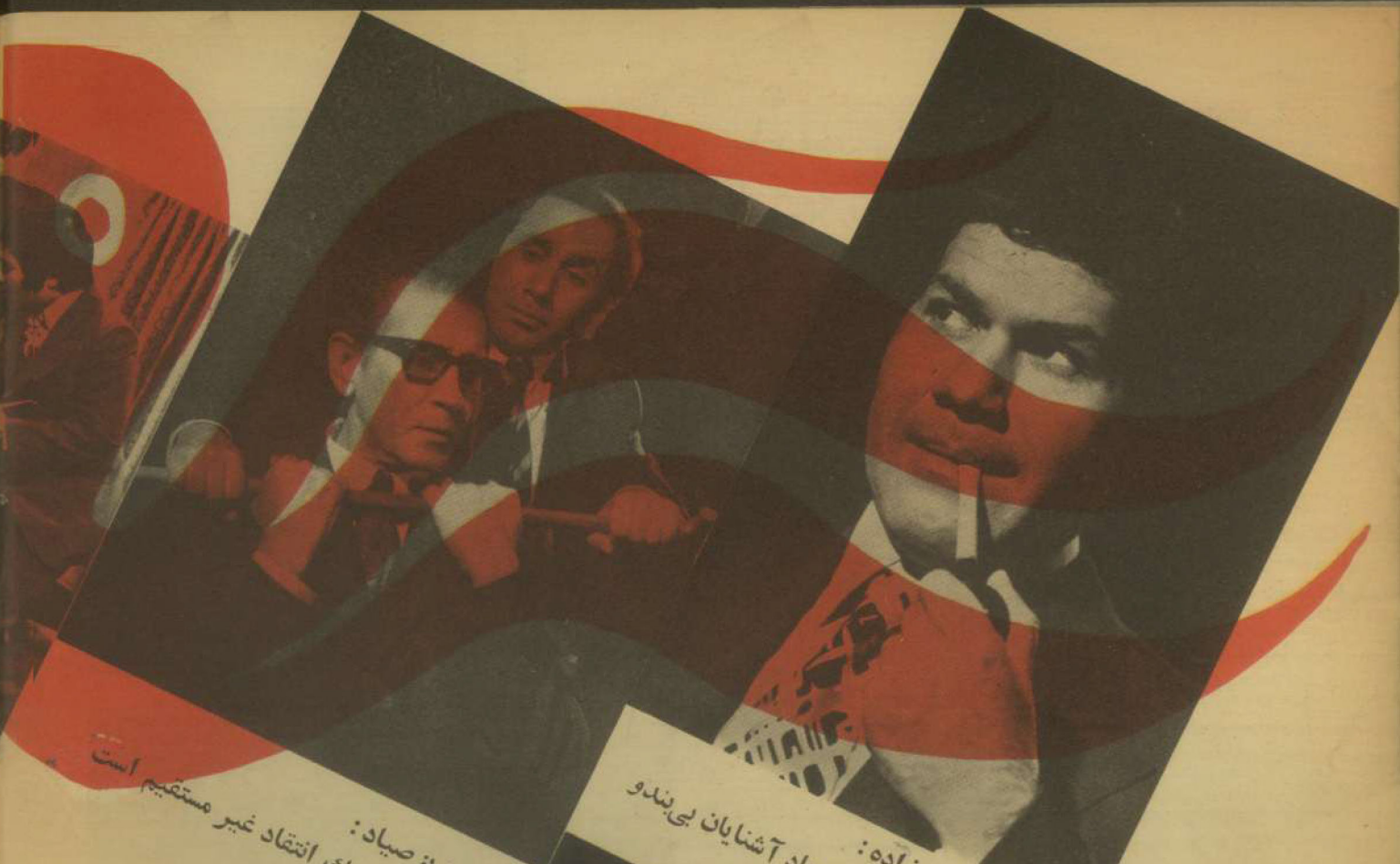
● م. م. بله، باید با او هم فیلمی بسازم. «فره‌ری» موردی کاملا خاص است. او قبل از کارگردان شدن مدیر تهیه بوده، فعالیت های دیگر سینمایی هم داشته، و در نتیجه همیشه در سینما کار کرده است. سینمایش اندکی گروهی در ایتالیا او را می پسندند، منتقدان گروهی در ایتالیا او را می پسندند م منتقدان هم همینطور، ولی توده مردم نه. مسردم «مارکوفه ری» را هنوز نمی توانند بفهمند و همب کنند، چون سینمایش مطبوع نیست، نامطبوع است، چون هیچ کاری برای خوشایند مردم نمی کند. آنچه را که دوست دارد انجام می دهد، همه چیز را به خامی بیان می کند و این جالب نیست. چون خود را هرگز به دست سینما رها نمی کند. ترجیح می دهد که درخط خود باقی بماند، هر چند برایش گران تمام شود. مطمئنم که یک روز خواهد درخشید و همه به جستجوی فیلم های سابقش خواهند رفت. همیشه همینطور بوده است.

● حالا از سینمای شهوانی که موج آن برده ها را در خود غرق کرده است.

● م. م. من فکر می کنم این پدیده یی است مثل پدیده «یویو». یکنوع فیلم خیلی تجاری است. اما چیزی که حالم را کمی به هم می زند، وقتی ست که جوانها خیال می کنند این سینما یعنی «آزادی». نمی توانند بفهمند که همه این بازیها ساخته دست آقای است پیر و شکم گنده ... این جور آدها هستند که سینمای شهوانی را می سازند و بولهای کلان به جیب می زنند. این آزادی نیست. آزادی را که سرهیز برای کسی نمی آورند! آن آقایان در حقیقت حمله می کنند، به جوانها هجوم می آورند که آنها را نابود کنند. متوجه باشید!

بقیه در صفحه ۱۹





# اختاپوس زاده بی رنگی زندگی است

دکتر مایکل صاد شما را بدیداد آشنایان بی بند و بارو پر ادعایتان می اندازد

## انجمن خادمین قوده‌های انسانی و پی گذاران وحدت ستمدیدگان

رپرتاژ از : احمد اللهیاری



پرویز صیاد :  
اختاپوس يك انتقاد غير مستقيم است

وقتی وارد «موسسه آزاد نمایش» شدم، عبدالله عبدالوهابی ایفاگر نقش «غلامجوی» را در مقابل دیدم. عبدالوهابی را از سالهای کودکی می‌شناسم. از بعد از ظهرهای آفتابی و الگ دولک بازی، از شب های ماه رمضان و احیاء و قایم باشک، از صبح‌های بیخزده زمستان شمیران که با هم از مدرسه فرار می‌کردیم و از دعوای سرگذر و کشتی گرفتن، روی خاکهای خیابان و دویدن برسینه سرسبز کندمزار های خانه‌ها مان.

متوجه ورودم شد. احوال پرسى کرد. گفتم: برای تهیه رپرتاژی از سریال اختاپوس آمده‌ام.

تقی بهدرون شخصیت جلال غلامجوی زد و با همان سبک و سیاق گفت: «خووش ش ش بختم» و اضافه کرد: «بچه‌ها دارن تمرین میکنن. چند دقیقه صبر کن».

به انتظار نشستم. از اطاق مجاور صدای آقای «قابطه» می‌آمد که همچنان القاب و عناوینش را تکرار می‌کرد، و صدای دکتر «مایکل صاد» که فرهنگ نداشته‌اش را به رخ اعضاء انجمن می‌کشید. و بعد صدای پرویز صیاد که: «خراب شد آقا، از نو تکرار می‌کنیم».

چند دقیقه بعد صادق بهرامی از راه رسید. عینکی برجسته داشت و همچنانکه راه می‌رفت و اوراقی تاپ شده را (که گویا متن برنامه بود) می‌خواند. عبدالوهابی مرا معرفی کرد.

پرسیدم، گفت: گفتم: جریان مشاجره و رقابت بر سر رهبری انجمن به کجا خواهد کشید؟

جواب داد: نمیدانم. تا ببینم «صیاد» که نویسنده برنامه است چه میخواهد.

گفتگو از تأثیر پیش آمد و استاد یاد دوران جوانی کرد و بازگویی خاطراتی از پیدائی تأثیر در این مملکت و مشکلات کارهای نمایشی در آن زمان و یادی می‌کرد از هنرمندان آن دوره.

علت شرکتش را در سریال تلویزیونی اختاپوس جویا شدم، گفت: چند سال پیش در جریان تاسیس

سندیکای هنرمندان تأثیر با پرویز صیاد آشنا شدم، البته من نام ایشان را شنیده بودم و وصفش را که جوان علاقمند و تحصیل کرده‌ایست. صیاد از من برای شرکت در برنامه اختاپوس دعوت کرد و من پس از مطالعه متن اولین برنامه اختاپوس دریافتم که این برنامه سواى جنبه‌های کمى، برنامه‌ای است انتقادی و آموزنده و به این ترتیب همکاری با صیاد را پذیرفتم. يك دليل خاص دیگری هم برای خودم دارم و آن آشتی دادن بین نسل دیروز و امروز تأثیر است.

پرویز صیاد و سیروس ابراهیمزاده و نمودر آزادی هر کدام فنجانی جای در دست از اطاق تمرین خارج شدند.

از پرویز صیاد، نویسنده، کارگردان و تهیه کننده سریال اختاپوس درباره چگونگی تهیه این سریال پرسیدم گفت: فکر این برنامه را فرخ غفاری داده است. او بهمن پیشنهاد کرد که چنین برنامه‌ای با چنین خصوصیتی، برای تلویزیون بازم. این بود که یکی دو جلسه من و فرخ غفاری به اتفاق چند تن از دست‌اندرکاران سینما و تأثیر به گفتگو نشستیم و خودمان قهرمانان این انجمن خیالی شدیم. از این جلسات نشست و برخاست و گفتگوهای آن نوارهای متعددی ضبط کردیم که این نوارها اساسا الهام بخش و تعیین کننده روال این سریال شد.

نام اصلی این برنامه «انجمن خادمین قوده‌های انسانی و پی گذاران وحدت ستمدیدگان» است که اختاپوس از اجتماع حروف اول کلمات این نام بلند و بالا ترکیب شده است.

هدف این برنامه نشان دادن گوشه‌های آشنای زندگی ما است. و این انجمن ظاهرآ هدفش کمک به بشریت و حل مشکلات زندگی انسانی است. و توجه داشته‌اید که ضمن آن انتقادات اجتماعی را مطرح می‌کنیم.

فکر نمی‌کنید انتقاداتی که در این برنامه مطرح می‌شود باعث سطحی بودن و غیرمستقیم بودن عاری از تأثیر لازم است؟

من شخصا اعتقاد دارم که انتقاد مستقیم، هر چند مورد توجه واقع شود بی‌تأثیر خواهد بود. از طرفی

اگر قرار باشد که انتقاد اجتماعی را مستقیماً و به صورت حادش مطرح کنیم نه تنها در ایران، بلکه در تمام دنیا به محدودیت‌هایی دچار خواهیم شد، چرا که خیلی از مسائل اجتماعی را نمی‌شود در يك برنامه تلویزیونی عنوان کرد. اگر طرح این مسائل حالت ابهام داشته باشد و مقداری در ابهام بماند تأثیرش بهتر و بیشتر خواهد بود. من شخصا عقیده دارم که باید کشف مقداری از مسائل را به عهده تماشاچی گذاشت. اگر این حالت پیش بیاید نظر به اینکه خود تماشاچی در درك مفاهیم سهیم است تأثیر متقابل آن هم بیشتر خواهد بود. من روی این مساله تجربه دارم. موقعی که برنامه «حرف تو حرف» را برای تلویزیون سابق تهیه می‌کردم، به این نتیجه رسیدم که انتقاد مستقیم و صریح طرفداران زیادی دارد ولی فاقد تأثیر ثانوی است.

گفتم: اختاپوس زاده چیست؟ و انجمن اختاپوس چه جور جایی است؟

جواب داد: اختاپوس زاده بی رنگی زندگی ما است. انجمن اختاپوس همه جا هست - هر جا که زندگی هست و آدمهایی نظیر ما وجود دارند.

نظرش را درباره تهیه اختاپوس پرسیدم. گفت: هر نویسنده‌ای بر اثر برخورد و اصطکاک با محیطش تهیه‌ای را خلق می‌کند. تهیه اختاپوس هم چنین هستند. یعنی زاده برخورد من به عنوان نویسنده این برنامه با محیط زیستم هستند. خیلی راحت از يك قسمت این برنامه می‌توان دریافت که تهیه اختاپوس نمایندگان چه فشر یا طبقه‌ای هستند. استاد نماینده طبقه‌ای است که بیش از هر چیز متکی به آداب و رسومی هستند که با آنها بزرگ شده‌اند. آدمهایی که در برابر پذیرفتن هر چیز تازه مقاومت می‌کنند و آموخته‌های خودشان را «وحی منزل» می‌دانند و همه چیز را با معیار خودشان می‌سنجند.

کلنل مرحوم هم نماینده آدمهایی بود که دلایل آدمهایی نظیر استاد هستند. چون دیدم آدمهایی که قیافه‌های استادآبانه و رئیس‌مشانه می‌گیرند، خودشان مستقیماً با مفاهیم تازه در جدول نمی‌افتند و همیشه مثل لوطی‌هایی که «توجه» دارند اینها هم





شهنواز تهرانی: من عاشق نقش سامانتا هستم.

آدمهائی را در اختیار می گیرند و به وسیله آنان نظرات خودشان را تحمیل می کنند. کلنل وابستگی دلاله پانهای به این آدمها داشت و هر چیزی را اعم از معنویات یا مادیات قابل تعویض با پول می دانست. دکتر «مایکل صاد» هم نماینده آدمهائی است که تربیت ایرانی دارند ولی بر آن يك فرهنگ فرنگی سوار شده است. حالا خواه به وسیله تحمیلات خارجی یا مطالعه کتابها، یعنی يك شخصیت مضائق گرفته اند. «قاطبه» هم آدمی است که خودش را ناگهان در هیاهوی تمدن دریافته ولی واقعا از تمدن فاصله دارد و غریبگی خاصی نسبت به مسائل اجتماعی احساس می کند. «حسن بلژیکی» هم آدمی است بوقلمون صفت و حراف که خودش را در همه کار متخصص میدانند ولی واقعا همه کاره و هیچ کاره است. و بابت هیچ مشرب و مرام و مسلک خاصی هم نیست. طرفدار روش تلقیاتی است.

اجرا شد، توجه «پیتربروک»، کارگردان معروف انگلیسی را به خود جلب کرد. از سیروس ابراهیم زاده نظرش را درباره تیب دکتر «مایکل صاد» پرسیدم، در جواب گفت: دکتر «مایکل صاد» یاد خیلی از آدمها را در ما زنده می کند، یاد آدمهائی را که آشنائی جزئی و مختصرشان را با فرهنگ و تمدن غرب به رخ سایرین می کشند و دائما لغت فرنگی می پرانند. بدون اینکه در این لغت پراکنی به معنای وسیع کلماتی که ادا می کنند آشنائی و یا اعتقاد داشته باشند. «دکتر مایکل صاد» نمونه ای از این آدمهائی متظاهر است و دلش به این خوش است که دائما حرف بزند، شعار بدهد و یا زست روشنفکرانه بگیرد و تظاهر به داشتن ایدئولوژی بکند. بدون اینکه بداند در پشت کلمه «ایدئولوژی» چه معنای وسیع و گسترده ای پنهان است. او آدمی است که دائما شعار مینهد اما وقتی بای عمل پیش بیاید مسلما فرار را برقرار ترجیح خواهد داد. و به اصطلاح معروف «تو» خواهد زد. من تصور میکنم هنرمندان این برنامه، جز در بعضی موارد، واقعا خودشان هستند یعنی شاید دکتر «مایکل صاد» همان کاریکاتور و شخصیت اغراق شده سیروس ابراهیم زاده است و یا دیگران هم همینطور.

نوذر آزادی به تندی حرف سیروس را قطع می کند و می گوید: خواهش دارم... قاطبه در اختاپوس تنها آدمی است که خصوصیاتش هیچ نزدیکی با من به عنوان ایفاگر نقشش ندارد. نظر سیروس را در مورد دکتر مایکل صاد و حسن بلژیکی و استاد و یا حتی در مورد «سامانتا» می پذیرم و قبول میکنم که اینها مقداری در مورد خصوصیاتش که دارند غلو می کنند. مثل همان لغت پرانی هاشان که سیروس اشاره کرد یا در میل به حرف زدن و یا در تظاهرات فرنگی مآبانه شان. اما «قاطبه» اینطور نیست. به نظر من قاطبه آدم بسیار بدی است. من هم ممکن است

مارچلو ماسترویانی ...

بقیه از صفحه ۱۵

درباره چرخ دنده ای به اسم تهیه کننده و توزیع کننده چه فکر می کنید؟

سخت است، زیرا تهیه کننده کسی است که، جز در بعضی موارد استثنائی، مانند کسی که کوکاکولا تهیه می کند، فیلم تهیه می کند.



اختاپوس

انجمن کرده و وارث کلیه حقوق و عناوین کلنل می داند. فروهر از همکاران نزدیک مرحوم عزت الله نوید بود، ۲۸ سال مداوم با او در اصفهان به فعالیت تأتری مشغول بوده است. عبدالله عبدالوهابی قبل از اینکه به تلویزیون بیاید دستی در کارهای دوبله داشت. مدتی نقش مفسر سیاسی را در برنامه (حرف تو حرف) اجرا می کرد و بعدها مدتی اجراکننده برنامه «بابا قندی» بود و امروز هم در اختاپوس نقش جلال غلامجوی را بازی می کند. از عبدالوهابی غیر از کارهایی که برای تلویزیون انجام می دهد، چند بازی صحنه ای دیده ایم و نقش آفرینی او را در نمایشنامه های «حکومت زمان خان» و «فالگوش» از خاطر نبرده ایم. شهنواز تهرانی ایفاگر نقش «سامانتا» فعالیت خود را از چند ماه قبل آغاز کرده است. کار تأتر را با مند پرویز صیاد شروع کرد و در پاسخ این سؤال که آیا شخصیت «سامانتا» را دوست داری؟. معصومه و با لحنی که از آن صداقت می باریسد گفت: «عاشقشم»!

یعنی مساله هنری را به هیچ می گیرد، از روی آن عبور می کند، و فهدرا می خواهد بول به دست بیاورد. همین و همین. نمی شود از يك تهیه کننده محترمانه خواست که فقط به سینمای هنری بپردازد. کار سختی است، زیرا ساختمان ذهنی او از نگرستن به فیلم باز می دارد. تهیه کننده علت وجودش سرمایه گذاری است. توزیع کننده از این هم بدتر است. چون که او همه را به هیچ می گیرد. او به سادگی می گوید من بوزیت باردمی خواهم، چون بول برمی گرداند. توزیع کننده در مورد کسانی که «اسم اول» نباشد می گویند: الله، به درد ما نمی خورد، مردم نمی شناسنش، بولمان را به خطر نمی اندازیم! اینها دنبال ارزش های تثبیت شده هستند. برای مقابله با این آدمها سینمای «دولتی» لازم است. اما حتی هم نیست که سینمای دولتی راه حل مطلوب باشد، چون ممکن است سنگین از کار درآید.

همین حسلا از «اسم اول» و «ارزش تثبیت شده» حرف زدید. فکر می کنید خودتان این صفات را به دست آورده باشید؟

م: م: من آه! در مورد هر تراپیستانی کماپی از این نظر وجود نداشته است، چون من در فیلمهایی بوده ام که حتی خرج خودش را هم در نیاورده. اما طمنا برای يك آقای تهیه کننده و توزیع کننده اسم شاید با ارزش تر از يك ناشناس باشد. به همین دلیل هم مردم خیلی بیشتر از يك ناشناس است. از طرف دیگر آنها می دانند که من «می توانم» چیزی باشم و خودم هم احتیاج دارم که فیلم خوب بازی کنم، چون اگر فیلم خوب نباشد مردم ناراحت می شوند، زیرا انتظار دارند چیزی جداگانه، خوب و خاص به آنها بدهم. پس من باید جلب توجه کنم و بازی در هر فیلمی را قبول نکنم. من نباید مردمان سرخورده کنم. متوجهید؟ حالا بی آن که ادعایی درمیان باشد - که این خلاف طبع من است - به سؤالات بر می گردم و می گویم که به نحوی برای تهیه کننده ها يك ارزش تثبیت شده دارم. (دنباله این گفتگو را در شماره آینده بخوانیم)

تاکون برای شرکت این سریال مراجعه کرده اند با استعدادتر و هنرمندتر است تازه کار تأتر را شروع کرده است و با تمام بی تجربگی هایش گاه از يك هنریته سابقه دار بهتر و قوی تر جلوه می کند. آیینک یوسفیان یکی از آشناترین چهره های اختاپوس است. او قبلا در سریال امیرارسلان نقش فرخ لقا را بازی می کرد. سالها ستاره اول بسیاری از فیلمهای فارسی بود و فارغ التحصیل هنرستان عالی موسیقی در رشته پیانو و باله است. «مری آیینک» ایفاگر نقش «متیژه» در سریال اختاپوس، جوان ترین هنریته این سریال است.





ده نیازمند یاری و همدلی است

# صفا و صداقت و سادگی روستاها و

# تلاش برای دانستن و شناختن

تلویزیون به یاری روستاها برخاسته است

حرکت که می‌کنید التهاب به جانان چنگ می‌زند، دلشوره دارید و انتظار، در ازدحام آدم و آهن تصور صداقت دهی که عزمش را دارید مشکل است. مشکل نه، گیج است. آخر ما شهری ها عادت کرده‌ایم به ازدحام، به حرکت، به گیجی. و ده این همه را از ما می‌گیرد. حتی بیش از این که از شهر کنده بشویم، در ذهن شهر زده ما تصویری می‌نشیند که فیراز واقعیت تصور ماست از ده. چرا که ما تنها نام ده را شنیده‌ایم و دست‌بالا چنگ دیدارمان از ده یا فغنی بوده است برای گریز از فشرقی شهر، و با گداری، سطحی. و در تمام این چند دیدار و گذر، تنها نمایی که بین ده و شهر یافته‌ایم مثلا میان ماست و کردها بوده، و با هوایش با هوای شهر. اما وقتی که عزمان دین است و شناختن، دلشوره برمان می‌دارد. آخر می‌رویم که بشناسیم و، بالاتر، می‌رویم که چند ساعتی از اهالی ده باشیم. چهار نفر بودیم. شهرنوش پاریس بود، خانم پرومند، راننده و من.

فکر می‌کنم ده ... و بی اختیار از شهر بریده می‌شوم. اما هنوز در نوسوم خیابان است و صف آرای این و سنگ. اما فکرم در فضای ده می‌رود - که راننده می‌رسد:

— از تویمان برم؟

جواب آری است. آخر حرکت در این جاده طینت شهریمان را بیدارتر می‌کند، و هم این که نندرت می‌دانیم و زودتر به مقصد می‌رسیم.

از: احمد الهیاری

با مدنی بیشتر ساکنیم. شاید حسابگرانه به برخورد همامان در ده می‌اندیشیم. اما کم‌کم کلمات از بریدی به نسل میرسد. شروع به حرف زدن می‌کنیم. حرف که انگار از گذشته های دور دست آویزی بوده است برای گذران وقت در سفر. و همیشه حرفها از هیچ شروع می‌شوند، از بی حرفی، و وسیله می‌هستند برای گریز از آرامش، که آرامش در سفر آدم را دلگیر می‌کند.

حرف همیشه زود به ثمر می‌رسد، از بی مقصدی می‌گریزد و در بیله بی‌خاص جا خوش می‌کند. و هر سفری حرفی دارد - من این را تجربه کرده‌ام -، سفری که به زیارت می‌روی یا سفری که به سیاحت. و حرف ما هم که زود می‌داریم بیله بی‌خاص دارد.

به شهر فکر می‌کنیم، و مثلا به فلان دیدارمان از فلان نمایشگاه نقاشی. کافی است فکر کنیم و بعد کلمه بی‌گویی، دنباله‌اش را دیگران زمین نمی‌گذارند و یک وقت می‌بینیم از «لور» «پاریس سر درآورده‌ایم یا از فلورانس یا از جنون «سالوادور دالی».

یکی می‌گوید: — «زنها دهایی هنوز زن مانده‌اند». و من به زنها فکر می‌کنم که انگار در شهر زیبارند.

بحث به زندگی زنها می‌کشد. زنها ... راستی فکر کردن به «فریاد» با تصور یک زن آنهم زنی که در ده زندگی می‌کند، دشوار است. به کرج نرسیده‌ایم. و عجیب است این گستردگی. آنجاکه حتی فکرمش را هم نمی‌کنی زیر بال آهن و سنگ نشسته و ساختمان. و ساختمانها بیشتر بنای کارخانه هاست -

بگمربه حال از خودم به هم می‌خورد، از خودم که شهیدجویی گریبانم را گرفته است. من که حتی برای گذشتن از خیابانی باید معطل بشوم، با دو ساعت انتظار، در صف طول سیسمایی و به خاطر نفنن به جان می‌بذیرم، یا حتی برای فتنان قهوه‌یی چندساعت خودم را به صدلی (تربا) می‌چسبانم و بی‌ارزش‌ترین کالای زندگی وقت است، حالا به خاطر سه چهار دقیقه معطلی احتمالی دغسه دارم.

فکرم را فریاد همکارم برید، که انگار فتح خیبر کرده باشد. فریاد زد اوناهاش. و چشمم به نابلوی آبی رنگی افتاد که بر پیشانی «ارم» سایه داشت بود و با خطی درشت بر آن نوشته بود «ولد آباد کوچک».

با غرور قدم در آستانه صداقت گذاشتم. گفتم صداقت، زیرا فضای ده بیش از هر چیز بوی صداقت دارد.

سنگینی ضبط صوت را بردوش دارم و سیگاری به گوشه لب، و خیال می‌کنم که با این نطفه های شهر باید آدم دیگری باشم، که نیستم، زیرا در اولین برخورد ما می‌فهمم که روستایی ها بیشتر به عنوان یک آدم نگاه می‌کنند تا یک آدمک شهری. و کم‌کم می‌روم تا در ده حل شوم.

دهی کوچک اما نسبتا تمیز، با خانه های گلی و تمگاه آجر و سنگ هم در بناهایش بینی. خانه های همه تقریبا یک شکل و سخت صمیمانه در کنار هم. و انجاست که فکر می‌کنم در ده هنوز همبستگی هست و در شهر گسستگی است.

خانه ها و پنجره های کوچک دارند و درها اکثرا دوتنه هستند با چوبهای زمخت. و از سر هر بام تکه آهنی یا چوبی به عنوان ناودان سرد کشیده - برای زمستانها یا بهار که فصل باران است.

معماری ده را می‌بینم، خانه های در جوار هم را و سادگی بنا ها را، که نه زرق و برق معماری امروزی شهر را دارند و نه نقش و نگار و بیج و تاب و مقرنس سازی معماری قدیم را.

کارخانه هایی که برای دهان بلننده شهر می‌سازند. چه مصرفی دارد این غول شکمبار، این شهر؟ روزی چند هزار فرقه و فرقه؟ و ما شهری های نفنن زده چهزود از چیزی خسته می‌شویم و به چیزی دیگر دل می‌بندیم. و به علت همین تنوع طلبی، وقتی به صف کارخانه ها نگاه می‌کنیم با تولید های سرسام‌آورشان، سرگیجه می‌گیریم.

بی اختیار به یاد ده می‌افتم با نیازهای اندکش، زندگی ساده اش، و فرقی که با چاه ویل شهرداری. به دنبال دستاویزی می‌گردیم که مسئله را با جهان بینی خودمسان و از پایگاهی که ایستاده‌ایم حل و فصل کنیم. از «ایسم» های مختلف می‌گذریم. در ذهنمان دو دنیا در مقابل هم فرار گرفته‌اند که کیفیت «ایسم» ها را هم لنگ می‌کنند. تجزیه و تحلیل مسائل روستا این ضرورت را دارد که مسائل بسیاری را پیش رو بگذاریم. آخر حساب چیز دیگری است و مسئله نمر آن حدی که از دور بنشینیم و کلمات را ردیف‌هم بگذاریم و خیال کنیم که کلید معماست.

کرج را بیش روگسترده می‌بینم. از میدانچه‌یی که چراغها بزش کرده‌اند می‌گذریم، و به راهی می‌رویم که کم و بیش میدانیم ده منظور در امتداد آن است. از رهگذری سراغ «ولدا باد» کوچک را می‌گیریم، که نشانمان می‌دهد، اما به گنگی. و جلوتر از دومین نفر، و جلوتر از سومی. و چشمه‌ای همه جویای ولد آباد کوچک است که می‌ادا از آن بگذریم و مجبور باشیم سه‌چهار دقیقه بی‌معقب برگردیم.

احساس غربت نکتم. آخر در میان بوی کاهگل و بوی رطوبت خالص، ما شهری ها احساس غربت خواهیم کرد، مگر این که نشانه‌یی از شهر در میان باشد، و این تکه آهن هم نشانی از شهر آهنی من است و مایه ربطم به صداقت ده.

در مقابل دری می‌ایستیم که مدخل همان خانه‌یی است که از دور آنتن را بر بامش دیده بودیم. در می‌زنیم. دخترکی چهارده‌بازده ساله در را به رویمان می‌کشد. سلام می‌گوید. خودمان را معرفی می‌کنیم. بعد داخل دعوتان می‌کنند، با محبت‌فالیچه می‌زیر پاهایمان می‌اندازد. در اطرافمان درختهایند که با تنجه های سبزشان گوجه های رسیده تعارفمان می‌کنند و کمی دوتیر چند مرغ و خروس که بی‌خیال به زمین نوک می‌زنند. درختها وسوسه مان می‌کنند، و حمله می‌بریم به شاخه ها. و گوجه ها را می‌چینیم، و بر می‌گردیم به جای اولمان - که بگمربه دخترک صاحبخانه، با سبزی گوجه که برای ما چیده است، می‌آید.

زنها نان‌نک و گاهی چندتا چندتا می‌آیند. این از خصوصیات ده است. کمتر می‌توانیم مردی یا زنی را تنها ببینیم، زیرا ده بیش از هر چیز محتاج یاری است، محتاج همدلی و همکاری است، چرا که ده محدود است و محدوده چنین می‌خواهد. کم‌کم جمع شکل می‌گرفت و من متعجب بودم و درین حال خوشحال. همیشه در ده جمع یا در تکیه است، یا در امامزاده‌یی، یا در عروسی یا عزایی. اما من این‌بار جمع زنان ده را در شکلی دیگر می‌دیدم - در شکل زندگی، چرا که آنها به دنبال زندگی، تا «فرا گرفتن» راه سپرده بودند، و همین کافی است. اگر فکر کنیم که محتاج به‌آموختن هستیم، مسلما می‌آموزیم. و زن ده - زنی که در ولد آباد کوچک با دهی مشابه آن زندگی می‌کند - نیاز به دانستن را دریافته است. و این نیاز، چون آگاهانه است، مسلما تأثیر خوبی به دنبال خواهد داشت. ده همیشه چنین نبوده است. در سراسر مسیر تاریخ، جادرجا، ده را مسلخ نیازها می‌بینیم. ده در گذشته واقعا مسلخ بود. به گذشته ده می‌اندیشم و به رابطه ارباب و رعیت که حتی حق خواستن و عشق ورزیدن را از جوانک ده نشین می‌گرفت.

بیش از اینها رابطه در ده طور دیگری بود - ولدا باد کوچک یا هر ده دیگری، فرق

نمی‌کند. «فلودالیزم» بکه ناز بود و هرچه بود قدرت فاهر یک تن بود برصد ها و کاهن بر هزاران تن. از خواب و خوراک گرفته تا غرائز و عشق، در سلطه «خان» بود، و روستاییان تنها ملامت می‌بودند برای ارضای خودخواهی و، به عبارتی، نخواستن او.

آنچه به حساب می‌آمد نیاز ارباب بود و آنچه در میان نبود نیاز رعیت و ده‌نشین بود. و بهر حال بگذریم که اوضاع ده در این چند سال چه دگرگونی‌هایی داشته است و ناچمد رویه کامل رفته است. آخر مردم کم‌کم دریافته‌اند که آگاهی نیمی از تحول است. و حالا دیولد آباد کوچک - که دهی است از هزاران ده این سرزمین - من به آگاهی جمعی نشسته‌ام که نه جمعی است که کورگورانه در تزا بگرد و نه جمعی که برای گذران وقت گرد هم آمده باشد.

این جمعی است که برای کسب آگاهی فراهم آمده، و تلویزیون نقش بزرگی در راه رساندن این آگاهی به روستا دارد. تلویزیون این جمعه ۸۰ در ۸۰ - چه معجزه‌یی دارد در تأثیر گذاشتن و القاء افکار، و راستی به مدد این جام جهان نما چه آگاهی‌ها می‌تواند در مغزها بنشیند و چه تغییراتی ممکن است در ذات زندگی آدمها راه یابد.

از تلویزیون برنامه زنان روستایی بحث می‌شود. برنامه‌یی درباره کوبین و کامل چنین در رحم. زنان روستایی شگفت زده به نماشا مشغولند. رشد یک چنین را می‌بینند - از بدو پیدایش تا آخرین لحظه‌یی که به‌دنیایی آید و این که چگونه باید مراقبتش کردو چگونه بیروی از دستورات بهداشتی از مرگ و میر می‌کاهد.

زن روستایی ولد آباد کوچک را در باشگاه تلویزیونی دهش در حال کسب فرهنگ می‌بینم و در حال کسب شعور برای شناخت هرچه بیشتر زندگی، تا زیستن را چیزی خارج از قدرت انسانی نداند و تن به خرافات و قضا و قدر نیسپارد. به یاد تلاشهایی که در راه ایجاد باشگاههای تلویزیونی شده می‌افتم و این که اولین باشگاه تلویزیونی در کجا افتتاح شد. امروز چند باشگاه در سراسر کشور وجود دارد و هدف از ایجاد این باشگاهها چیست؟

\*\*\*

\*\*\*

در خرداد ماه سه سال پیش، هنگامیکه برای اولین‌بار در روستاهای «ورامین» و «شهریار» تلویزیون بهمیان روستائیشان رفت، شور و ولوله عجیبی میان آنها در گرفت. دیدن برنامه‌های تلویزیونی از این جمعه سحر آمیز، برایشان شوق‌انگیز و تمجیب‌آور بود. تا مدتها، روستائیشان، مردان و زنان ساده‌ای که دشتهای وسیع، به‌دشتان سیرده شده، و به‌طبیعت دلستانند، درباره این پدیده اعجاب‌انگیز با هم حرف می‌زدند، و همه شب، هنگام بخش برنامه های مخصوص روستائیشان، گرداگرد این «جمعه» جمع میشدند، و چشم و گوش خود را به‌دیدن و شنیدن برنامه‌های تلویزیون می‌سپردند.

□□

روستائیشان «ورامین» و «شهریار» که عضو باشگاه‌های تلویزیونی شده‌بودند، روزبه‌روز بر تعدادشان افزوده میشد، از دوچک و بزرک با علاقه پای تلویزیون جمع میشدند، و با دیدن برنامه‌های آموزشی، بر آگاهی های ساده و محدود خود می‌افزودند.

واحد آموزش روستائی تلویزیون ملی ایران، پس از استقبالی که اهالی شهریار و ورامین از باشگاههای تلویزیونی بعمل آوردند، با تصمیم راسخ‌تری به‌احداث باشگاههای تلویزیونی در شهر های دیگر اقدام کرد.

مشکل بزرگی که در این راه وجود داشت، نبودن برق، در دهات اطراف شهرستانهای مختلفی بود. که طرح ایجاد باشگاههای تلویزیونی برای آن ریخته شده بود. اما این مشکل هم با کمک اهالی و مسئولان امور شهرستانها، خیلی زود حل شد، و دستگاههای تولید برق در دهات اطراف شهرستانها به کار افتاد. همچنین با توسعه شبکه‌های تلویزیون ملی ایران، ایجاد باشگاههای تلویزیونی سهل‌تر و آسان‌تر شد. در حال حاضر بیش از ۶۰ باشگاه تلویزیونی در دهات اطراف شهرستانهای: قم، ساوه و کاشان و نیز در گیلان مشغول به کار هستند که بیش از پنج هزار تماشاگر





دارند. نوار برنامه های تهران به مراکز تلویزیونی شهرستانها نیز فرستاده می شود و مورد استفاده روستائیان اطراف آن مراکز قرار می گیرد.

### ● بزرگسالان چه می آموزند؟

برنامه های مخصوص روستائیان بزرگسال، شامل برنامه های بهداشتی آموزش، کشاورزی، دفع آفات، پیوند زدن، درختکاری، برداشت محصول و رموز دیگر کشت و زرع است. برنامه های باشگاههای تلویزیونی، مانند برنامه های تلویزیون مرکز، و یا شهرستانی که دارای شبکه های تلویزیونی هستند گسترش ندارد، و روستائیان از دیدن برنامه های متنوع، به آنصورت که در تهران می بینیم محرومند.

روستائیان همیشه در ساعت معینی در باشگاههای تلویزیونی گرد می آیند و با دیدن برنامه های روستائی بیشتر و بهتر به کار و کشاورزی وارد می شوند، اگر سئوالی برایشان مطرح شود، توسط مسئول باشگاه به واحد آموزش روستائی تلویزیون فرستاده می شود تا مورد رسیدگی قرار گیرد و به آن در همان برنامه پاسخ داده شود.

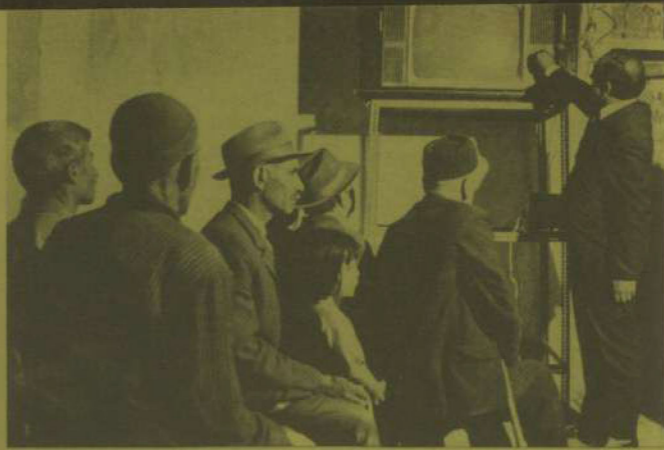
### ● هدف واحد آموزش روستائی تلویزیون، از تاسیس باشگاههای تلویزیونی این بوده است، که در زمینه های کشاورزی، بهداشتی، و فرهنگی برای روستائیان نوعی تجهیز فکری فراهم شود.

نتیجه؟  
نتیجه به نظر من تاکنون رضایت بخش بوده است.

جالب است که عده ای از شهرنشین ها که به زندگی ماشینی عادت کرده اند، اظهار علاقه می کنند که ضمن این برنامه به آنها هم اصول کشاورزی و گل کاری آموخته شود.

تجربه نشان داده است که آموزش پای تلویزیون بست می نشینند و سراپا گوش می شوند و بدون اینکه حرف بزنند و یا شلوغ کنند برنامه را تماشا می کنند. و تئیکه ما استقبال کودکان را از برنامه های روستائی مخصوص بزرگسالان دیدیم، تصمیم گرفتیم برای کودکان روستائی هم برنامه های مخصوصی ترتیب دهیم. این کار را هم کردیم، و اکنون هرشنبه برنامه مخصوص کودکان روستائی، از باشگاههای تلویزیونی پخش می شود. علت اینکه ما مجبور شدیم برای کودکان روستائی هم برنامه ای مخصوص داشته باشیم، این بود که هنگام پخش برنامه بزرگسالان کودکان تمام مندلی ها را اشغال می کردند، و ما نمی خواستیم آنها را بیرون کنیم. فکر کردیم بهتر است برای آنها برنامه ای مخصوص درست کنیم، برنامه ای که هم سازنده باشد و هم به شوق و نیاز آنها پاسخ گوید.

بیجه هایی که در باشگاههای تلویزیونی جمع می شوند، تلویزیون را همچون مادری مهربان دوست دارند. چون فکر می کنند به آنها درس زندگی، تربیت و کار میدهد. همچنین ما بیجه ها را تشویق کردیم تا در هنگام فراغت به ساختن کارهای دستی بپردازند. اکنون ما نمونه های بسیاری از کارهای دستی کودکان روستائی را جمع آوری کرده ایم که گاهی اوقات از شبکه تلویزیونی تهران، برای بینندگان شهری هم نمایش داده می شود.



هستند، باشگاه تشکیل می شود. روستائیان به راحتی به دیدن برنامه بپردازند، و یا اینکه در فصل گرما، در یک سالن سرپای روستائیان را دعوت به دیدن برنامه های تلویزیون میکنند.

چه کسانی مسئول گرداندن باشگاهها هستند؟  
هر باشگاه تلویزیونی یک مربی مخصوص دارد، این مربیان گاهی اوقات از میان سپاهیان دانش و سپاهیان ترویج بهداشت انتخاب می شوند. مربیان مسئولند که به سئوالهای روستائیان جواب بدهند، و آنها را در سئوالی که برایشان مهم مانده و یا تفهیم نشده، راهنمایی کنند. نخستین مسأله ای که باید مورد بحث قرار گیرد، اینست که آیا اعضاء باشگاه پیام برنامه را دریافته اند یا نه؟

پس از پایان هر برنامه جلسات بحث و مذاکره مربوطه چگونگی دریافت اعضاء از برنامه، عکس العملهای آنان و امکان استفاده از دستورها و توصیه ها، ادامه می یابد. مربیان موظفند در پایان جلسه، برگه ارزیابی را که در اختیار دارند پر کنند و نظر خود را در مورد باشگاه و برنامه آن، و استقبال روستائیان و سئوالهای آنان، بنویسند و برای واحد آموزش روستائی بفرستند.

● تهیه برنامه ها  
مسئولیت واحد برنامه های آموزش روستائی تلویزیون، به عهده خانم پروانه سمیعی و آقای خسرو سمیعی است. پروانه

سمیعی از آغاز کار در تهیه برنامه های روستائی نظارت داشته، و با همکاری دوستان دیگر خود همه هفته برنامه های مخصوص روستائیان را آماده ضبط و پخش می کند.

الهمسمیعی مسئول تهیه برنامه نوجوانان و محمد لثری مسئول برنامه کودکان روستائی هستند. یک گروه مستقل فیلم بردار با واحد آموزش روستائی کار می کنند. فیلمبردار گروه ابو القاسم ناسوتی و کمد فیلمبردار، فیروز سهامی است. حسن قنقائی برنامه های روستائیان را مونتاژ میکند. «دانائی» دستیار تهیه و مسئول باشگاهها است و کارهای تحقیقاتی و ارزیابی باشگاهها به عهده او و حقیقی مستیار تهیه برنامه بهداشتی است.

برنامه های آموزش روستائی تلویزیون با همکاری سازمان های مربوط از قبیل وزارت کشاورزی، وزارت بهداشتی، وزارت آموزش و پرورش و وزارت آبادانی و مسکن تهیه می شود.

● برنامه های تازه ...  
چند هفته ای است که برنامه مخصوص آموزش زنان روستائی پخش می شود. این برنامه با استقبال بسیار زنان روستائین روبرو شده است.

● تهیه برنامه ها  
مسئولیت واحد برنامه های آموزش روستائی تلویزیون، به عهده خانم پروانه سمیعی و آقای خسرو سمیعی است. پروانه



افزایش سریع و عجیب جمعیت تهران، با ۷۰ هزار مهاجری که در سال می پذیرد، پدیده ای که آن را، بقول یک مقام آماری، باید سانحه جمعیتی نام داد، مشکل مسکن را به همراه آورده است، و اینکه هم اکنون نزدیک به نصف جمعیت ۴۵ درصد از مردم این شهر اجاره نشین هستند.

جمعیت تهران، طی یک قرن و دهسال ۲۲ برابر شده و پیش بینی های آماری حاکیست که جمعیت سه میلیون و سیصد هزار نفری کنونی، در دهه ۷۰، بیست سال بعد، به ۹ میلیون نفر خواهد رسید، و باین ترتیب است که مشکل مسکن، در سالهای متبادی آینده، همچنان بصورت یک مشکل بزرگ در برابر تهران وجود خواهد داشت.

بر اساس بررسی های سازمان ملل متحد، استاندارد مسکن، برای هر ۲۵ نفر یک واحد مسکونی است، یعنی در هر دو واحد مسکونی باید، پنج نفر زندگی کنند، و در تهران که بر اساس سرشماری سال ۴۵، بدون توجه به ۳۵۰۰۰۰ واحد مسکونی دارد، در هر واحد مسکونی ۷٫۶ نفر سکونت اختیار کرده اند.

یک میلیون و دویست هزار نفر، ۲۴۱ هزار خانوار تهرانی، بدون مسکن هستند و اجاره نشینی میکنند و تهران حدود ۱۰۰ هزار واحد مسکونی کم دارد. ۱۳۹٫۶۵۰ واحد مسکونی تهران، واحدهای مستقل و آپارتمانی، اجاره ای است و انبوه مستاجران تهرانی سالانه حدود ۳۵۰ میلیون تومان اجاره خانه می پردازند و هر خانوار بیا بر آمد متوسط، حدود یک سوم درآمد خود را به توجیر میدهد. با روند کنونی جمعیت تهران سالیانه یکصد و پنجاه هزار واحد مسکونی نیاز دارد و تا دهه ۷۰ باید در این شهر ۴ میلیون و ۶۰۰ هزار واحد مسکونی تازه ایجاد شود.

بر اساس همین آمار ۴۶۳۳ درصد از مردم پایتخت مالک عرصه و اعیانی و ۱۶٫۶ درصد فقط مالک اعیانی خانه های خود هستند و ۴۲٫۶ درصد در صد بقیه، در خانه های استیجاری زندگی میکنند.

۶۶٫۳ درصد کل واحد های مسکونی پایتخت بوسیله نك زبست ها، که تهران تا ۴۰ هزار جمعیت نك زبست، از شهر های نادر محسوب می شود، و ۳۳٫۷ درصد واحدهای مسکونی بوسیله خانوار های دارای افراد متعدد اشغال شده است. باز هم از زبان آمار سخن بگوئیم که آمار مسکن و اجاره نشینان تهرانی، گاه گشتی آفرین است، که بر اساس آمار، توزیع اجاره بها، ۳۵۰ میلیون تومان، در میان ۱۲۰ هزار موجر تهرانی، به نحوی است که ۶۵ درصد کل آن، فقط نصیب ۵ درصد از موجران میشود.

در همین حال اجاره نشینان تهرانی بطور متوسط ۸ تا ۱۲ سال عمر کار آبی خود را بابت اجاره خانه، می پردازند و در همین شهر موجران انگشت شماری وجود دارند که هر یک مالک ۱۲۰ تا ۷۲۴ واحد مسکونی هستند، که ماهیانه تا ۲ میلیون ریال کرایه خانه دریافت می دارند، و با این وجود شگفت اینکه

## مسأله روز:

# مبارزه با زمین بازی

### ● تهرانیها ۱۲ سال از عمر خود را برای اجاره خانه

می پردازند

### ● ۱۲۰ هزار موجر تهرانی، هر سال ۳۵۰ میلیون کرایه

خانه میگیرند

### ● تهرانیان ۱۵ هزار بنگاه معاملات املاک و ۳۰ هزار

واحد مسکونی خالی دارد

### ● در برنامه چهارم ۲۷۵ هزار واحد مسکونی جدید در

سراسر کشور ایجاد میشود.

### ● مبارزه بازمین بازی، مشکل ترین و پیچیده ترین مبارزه

جدید دولت است

### از: هوشنگ پور شریعتی

۱۲ درصد از خانه های تهران، بیش از ۳۰ هزار واحد مستقل و آپارتمانی، خالی است. که موجران هتلان گردی میکنند و مستاجران از عهده اجاره های آنها بر نمی آید.

شهر تهران بر اساس سرشماری سال ۴۵، نخستین سرشماری رسمی در تاریخ جدید، ۱۵ هزار بنگاه معاملات املاک دارد که البته اکثریت بزرگ آنها، یادگار روزگار اوج گرمی بازار زمین بورس بازی آن است، که اینک در این سالهای کساد کار خانه سازی، دکانها را بصورت «باتوق» های دوستانه در آورده اند و چشم براه مشتریان دیر پیدائی هستند که خانه به اجاره دهند، بفرشند و یا اجاره نشین و مستاجر شوند.

در این میان، دولتها، اغلب از کنار تأمین مسکن برای طبقات مختلف مردم غافل نبوده اند و در این راه مساعی و سرمایه گذاریهای بزرگ بدل کرده اند.

تنها در برنامه سوم عمرانی کشور، بخش خصوصی ۷ میلیارد و ۶۰۰ میلیون ریال، در کار مسکن سرمایه گذاری کرده دولت ۲ میلیارد و ۹۰۰ میلیون ریال به این کار تخصیص داده است، که سهم دولت در این راه، فقط ۵٫۱ درصد سهم بخش خصوصی بوده است.

در ششماه نخست سال ۱۳۵۹، در سراسر کشور ۳۸۱۵۹ واحد مسکونی تازه ساخته شد که سهم پایتخت از این رقم، ۵۲۰۶ واحد بود و با این حساب که مستند به آمارهای بانک مرکزی ایران است، در سراسر کشور فمالتیهای ساختمانی، در این شش ماه ۲۵ درصد افزایش نشان میدهند، در حالیکه در تهران، از نظر تعداد واحدها، ۲۹ درصد و از جهت سرمایه گذاری ۳۵ درصد کاهش یافته است.

نکت فمالتیهای ساختمانی در پایتخت معلول چند عامل مهم، و مهمتر از همه بورس بازی روی زمین است، که این بار، نخست وزیر شخصاً علم مبارزه با آنها به دست گرفته است. مبارزه با بورس بازی روی زمین، علی الخصوص در تهران، یکی از مهمترین و مشکلترین مبارزات

اقتصادی و اجتماعی دولت، پس از اسامی مبارزه علیه فئودالها، بخاطر اصلاحات ارضی، بحساب خواهد آمد. بخش خصوصی در شش ماه مورد

اشاره، ۱۳٫۶ میلیارد ریال برای خانه سازی در سراسر کشور، بجز تهران سرمایه گذاری کرد که ۱٫۴۹ درصد بیشتر از سرمایه گذاری در شش ماهه نخست سال ۴۸ بود، در حالیکه در تهران رقم سرمایه گذاری بخش خصوصی در امر ساختمان به ۶٫۶ میلیارد رسید و نسبت به شش ماهه مشابه سال پیش از آن ۱۲۰ درصد کاهش یافت، عوامل دیگر کاهش فعالیتها خانه سازی و افزایش اجاره خانه، گرانی بین المللی نرخ آهن، محدودیت های ناشی از تعیین محدوده های شهرها، و افزایش دستمزدها کارگران ساختمانی است، که این عامل آخر، خود از بهبود وضع کارگران این رشته در زمینه های تأمین اجتماعی و بیمه و بازتستگی ناشی میشود.

دولت در بودجه سال ۱۳۵۰، سال جاری، نیز ۳۳۶ میلیون تومان برای خدمات عمران شهری و ساختمان و مسکن اختصاص داده است که تنها برای تأمین مسکن، ۴۲۰ میلیون ریال در اختیار وزارت آبادانی و مسکن، بانک رهنی ایران و بانک رفاه کارگران گذارده میشود، از این مبلغ ۱۵ میلیون تومان به وزارت آبادانی و مسکن، ۲۵ میلیون تومان به بانک رهنی ایران، و ۲ میلیون و ۶۰۰ هزار تومان به بانک رفاه کارگران پرداخت خواهد شد.

آمار سرشماری سال ۱۳۴۵ حاکیست که ۶۰ درصد از مردم سراسر کشور، ۵ میلیون خانوار سال ۴۵، مالک خانه های شخصی بودند، و ۱۶٫۵ درصد در خانه های اجاری سکونت داشتند و بقیه در خانه های رایگان، رهنی و موقوفه زندگی میکردند.

در فاصله دو سرشماری رسمی کشور، سالهای ۳۵-۴۵، تعداد مالکان خانه های شخصی افزایش محسوس داشته و تعداد مستاجران کاهش یافته، و از ۱۹ درصد به ۱۶٫۵ درصد رسیده است، که این خود نموداری از ضعیف دولت و بخش خصوصی، در زمینه های تأمین مسکن برای مردم محسوب میشود.

با همه این تلاشها و برنامه ها و سرمایه گذاریها، در کشورها، و بخصوص در تهران، هنوز استاندارد مسکن برای هر ۷٫۶ نفر یک واحد مسکونی است. در حالیکه سازمان ملل، دست کم برای هر ۲٫۵ نفر ایجاد یک واحد مسکونی را، توصیه میکند، و ۴۵ درصد از مردم پایتخت اجاره نشین هستند که در همین حال ۱۲ هزار واحد مسکونی در تهران خالی است و قیمت زمین، روز بروز افزایش می یابد، و آرزوی خانه دار شدن، برای طبقات کم درآمد و حتی مردم دارای درآمد متوسط، روز بروز مشکلتر و مشکلتر جلوه میکند.

نخست وزیر، این بار، مبارزه ای جدی و قاطع را با بورس بازی زمین پی ریخته است، باید در انتظار نتایج این مبارزه پیچیده بود.





# آیا فایده شما کوروش است؟

فایده مسابقه ابتکاری و بی سابقه  
مجله تماشا سالنمدترین کوروش ایرانی را در جشن  
دو هنر آر و پانصدمین سالگرد بنیانگذاری شاهنشاهی  
ایران تحویل خواهند کرد

۲۵ کوروش به نمایندگی ۲۵ قرن تاریخ شاهنشاهی ایران  
در تخت جمشید، شاهد برگزاری جشن های سال کوروش  
کبیر خواهند بود

**و حالا همه کوروش هایی که در مسابقه  
ما شرکت کنند صاحب یک دفترچه  
حساب پس انداز بانک بیمه بازرگانان  
می شوند و یک کوروش هم وزن  
خود بول می گیرند!**

فرهنگی که در این سالها گفتم راست را  
بگویند ما همکار زیادی پول میخوانیم  
بلخ داد: من آیدام که بیمه  
کوروشی ایران وجهی تقدیم کنم و به  
پول من از آن نیز هموزن پول بدهم.  
صورت کردیم که این یک توجیه  
سرد، در بعد از ظهر داغ تابستان است و با  
مردست که گنجهای حضرت سلیمان را  
در اختیار دارد... حسن نوم درست  
بود... او دکتر تراف مدیر عامل  
بانک بیمه بازرگانان بود... جسی پیش  
شاهد همکاری پر ارزش وی در زمینه  
تاسیس ۲۵۰۰۰ مدیربان بودیم و اکنون  
پار دکت تراف و بانک بیمه بازرگانان  
است که در بانک کلان بیمه و فرهنگی  
آیدامی خود را برای همکاری اعلام  
می کند...

اکنون با چیل بسیار از بانک بیمه  
بازرگانان، به همه کوروشها برمیگردانیم  
که علاوه بر جایزه های مخصوص مجله  
تماشا، هر کوروش ایرانی صاحب یک  
دفترچه حساب پس انداز بانک بیمه  
بازرگانان خواهد شد و یک کوروش نیز  
که به برگزیده شود هموزن  
خود بول در بانک خواهد کرد.

بسیاری صحبت و اثر از علاقه های بلند  
که صد ها کوروش دیگر در طول این  
مسابقه از خود نشان دادند...

بسیارند ولی این نامه فقط بخاطر خود  
نام و به سبب رشته و اصالت آن انتخاب  
میشود.

هر هفته که یکبار بیشتر با اهمیت  
کاری را به کوروش بزرگی نشان گویم  
آن بود است بریا بگنیم بیت وینج  
ایرانی که نام کوروش مقصود هستند  
رهنجار تحت جشید گیم  
این همها همچنان دنبال میشود  
و آفرای که از آن بعمل آمده است  
نتان میدهد که بروی شاهد رقابتهای  
جانب و همچنان انگیز نیز خواهد بود.  
نامی که هرگز نمی شناسم

## پایه رقابت شد پای

خیر داده بودیم که آقای کوروش  
اسلامی ساگی اصفهان، ۵۷ ساله، بزرگی  
ترین کوروش هستند که تا بهال با ما تماس  
بسیار گرفته اند. اکنون منتظر در یافت  
نابند قول واقعی ایشان هستیم و خوشتر است  
کنند دیگری که ساگی تهران هستند  
بزر وارد پیاده و همسفر سالگردی خود  
شمارند. ایشان آقای کوروش طارودیان  
کارمند بازنشسته شرکت نفت هستند که  
تاریخ تولدشان در قرن سیزدهم هجری به  
بعدی در سال ۱۲۹۴ است. روز و ماه  
تولد ایشان فعلا اعلام نمیشود و همزمان  
با تاریخ تولد آقای کوروش اسلامی اعلام  
خواهد شد.

در این بعد از ظهر گرم بود که  
رنگین مجله تماشا هم در آمد، صدایی  
از آن سوی سیما گفت آیا شما همین  
جواز را برای این کار ارزانه و بزرگی  
کافی میدانید؟ اصرار کردیم که کافی  
نماند و اضافه کردیم که بودجه مسا  
معمود است. این «صدا» گفت که  
میواند در گردانهای ساتیاقه و بیشتر بوق  
بوند آن را ما همکاری کند.

در میان نامه های که بخاطر مجله  
تماشا می رسید ما شاهد نکات بسیار جالب  
و جریاناتگیر هستیم. مسلمانان،  
زرتشتیان، کشتیان، مسیحیان ایران  
همگی بخاطر کوروش بزرگ بر سران  
خود نام کوروش میبندد و این واقعه  
استثنای و افتخار امیراست.

در کوروش های باختر کوروش را  
سیروس و باخترهای تنظیم میکنند و  
اهمیت آنرا این است که وقتی یکسان  
ایز لندی یا آرزاتینی نام بر خود را  
سیروس میکنند ریشه آن را میدانند و  
نام همه سیروسها و کوروشهای جهان  
از نام تنها یک انسان سرچشمه میگردد و  
گرچه نامهای متداول و پر مصرف که  
مورد استفاده ملل و مذاهب مختلف است

در نخستین شماره های این بررسی  
بعورت یک مسابقه آغاز شد. کتیم نام  
هائی ایرانی سیری پس معمول طلی  
کردند است و گفتیم که در پیاده سالی  
که گشت اولین بود، توسعه صنعت  
جای و آگاهی مردم این سرزمین تاریخ  
پر افتخار با کارکنان خود در نامهای  
ایران گهن از تو زمانه گردد و در حقیقت  
یعنی از گنجینه تمدن و ادب سرزمین  
آریانه بعورت نامهای زیبا و انحصار امیر  
مورد بهره داری مردم فرار کردیم.  
هرفی با این بود که هنگام با  
پرکاری با مسابقه جانب و ابتکاری  
از همسپهان کوروش نام خود بزرگداشتی  
کردیم باشیم و در عین حال آنگاه قولیم که  
این تحول در تقسیم نامه از چه زمانی  
و با چه آهنگی آغاز شده است.  
و هدف ما این بود که هنگامی...

## کوروش را برکتید و برای ما بفرستید

سر کوروش و روان کوروش طلوعی  
و آفرای کوروش آل سر کسین تما نیست  
تاریخ تولد خود را برای ما بفرستید.  
\* خانم بصیرت نامدار نامه مطبوعی  
شما رسید در یکی از شماره های آینده  
در باره اینکه چرا آنها از «بدر» یکی از  
کوروشها تحویل بعمل خواهد آمد توضیح  
داده خواهد شد.

نام خانوادگی  
سال تولد  
نام پدر (اگر در حال حیات باشند) و سن او  
محل کار  
تلفن  
تلفن منزل  
تلفن

نام  
تلفن منزل  
تلفن



چند پیام کوتاه  
\* آقای کوروش پشیمانان لطفا  
سال تولد خود را به ما اطلاع دهید  
\* آقای کوروش طارودیان لطفا  
یک قطعه عکس خود را بفرست مجله تماشا  
ارسال دارید.  
\* آقای کوروش جانیخی سلام  
کوروش یا دو «واو» مانعی ندارد لطفا  
در مسابقه شرکت کنیم.

هنرپیشه سینما نیازی ندارد فهمید باشد، بلکه  
فقط وجود او کافی است. ممکن است استدلال شود که  
برای بودن، فهمیدن ضروری است. ولی اینطور نیست.  
زیرا اگر چنین باشد، پس هشدارترین هنرپیشه بهترین  
هنرپیشه نیز خواهد بود. حال آنکه واقعیت در بسیاری  
از موارد به خلاف این اشاره می کند.

وقتی که یک هنرپیشه بزرگ باشد، تلاشهای او  
برای هنرپیشه های خوب بودن، سه برابر دشوارتر میشود،  
چرا که او می خواهد فهمش را ژرفتر کند، همه چیز  
را در نظر بگیرد، موشکافی ها را از یاد نبرد، و در این  
راه به حوزه ای گام می نهد که متعلق بوی نیست. در  
واقع او برای خود موانعی می آفریند.  
تفکرات او در باره ی شخصیتی که بازی می کند  
و این تفکرات بنابر نظریه های عامه پسند او را به توصیف  
دقیق خصوصیات شخصیت مورد نظر نزدیکتر می کند  
با بی حاصلی تلاشها و محرومیت وی از «طبیعی بودن»  
خانه می یابد. بنابراین هنرپیشه ی فیلم باید در حالتی  
از بکارت برای فیلمبرداری آماده شود. کارش هر چه  
بیشتر ناشی از درک مستقیم باشد، بیشتر به خود انگیز  
خواهد بود.

هنرپیشه ی فیلم باید در سطح تخیلی کار کند  
نه در سطح روانشناسانه. تخیل خود را بنحوی  
خود رویانه آشکار می سازد و عاری از هرگونه عامل  
واسطه ای است که بتوان چون تکیه گاهی بر آن خم شد.  
همکاری واقعی بین هنرپیشه و کارگردان  
امکان ناپذیر است. آنها در دو سطح کاملاً متفاوت کار

می کنند. کارگردان باشنای آن توضیحاتی که مضمونی  
سخت کلی دارند، و به آمدهای توی فیلم مربوط  
می شوند، احتیاجی ندارد که به هنرپیشه توضیح بدهد.  
زیرا بحث در زمینه ی جزئیات خطرناک است. پاره ای  
وقتها هنرپیشه و کارگردان ضرورتاً رودرروی یکدیگر  
قرار میگیرند، کارگردان نباید با افشای نیتاش دست  
خود را رو بکند. هنرپیشه در قلعه ی کارگردان نوعی  
اسب تروائی است.

من ترجیح می دهم که بوسیله ی یک روش پنهان  
به نتیجه برسم، یعنی از طریق تحریک برخی از ظرفیت  
های ذاتی هنرپیشه که خودا از وجودشان بی خبر است -  
البته تحریک غریزه ی وی نه هوش. همچنین از طریق  
روشگری راه او، نه دفاع از عقیده ی خودم.  
بیشتر اوقات می توان با درخواست یک چیز و  
کسب چیز دیگر، سر هنرپیشه کلاه گذاشت: بنابراین  
کارگردان باید بداند که چگونه تقاضا کند، و چگونه  
در چیزهایی که ارائه می دهد، تشخیص بدهد چه چیز  
خوب است یا بد، و چه چیز سودمند است یا زائد.  
نخست خصوصیت کارگردان دیدن است. این  
خصوصیت هنگام ارتباط با هنرپیشه ها نیز مفید می باشد.  
هنرپیشه یکی از اجزاء تصویر است. تغییر جزئی حالت  
و حرکات او تصویر را دگرگون می سازد. مثلاً،  
جمله ای که یک هنرپیشه از نیرخ ادا می کند با زمانی  
که آنرا از تمام رخ بیان مینماید، دارای یک معنی  
نیست. یا، وقتی که دوربین بالای سر هنرپیشه جا گرفته



# اندیشه های درباره ی هنرپیشه ی سینما

نوشته  
میکل آنجلو  
آنتونیونی

باشد، عبارتی که وی اظهار میدارد، مفهومش با زمانی  
که دوربین در پای او مستقر شده، یکسان نیست.  
این چند لگزش ساده ثابت می کند که  
این کارگردان - یعنی کسیکه نما را تنظیم میکند -  
است که باید درباره ی حالت، جنبش های اعضای بدن،  
و حرکات هنرپیشه تصمیم بگیرد.  
همین اصل در مورد زیر و بم سازی مکالمات  
مصدق پیدا می کند. آوای انسان «سر و صدائی»  
است که همراه با سایر سر و صداهای، در نوعی هموائی  
که فقط کارگردان از آن آگاهست، پدیدار می شود.  
بنابراین تشخیص توازن یا عدم توازن اصوات، با  
کارگردان است.

ضروری است که از سر تا ته به حرفهای هنرپیشه،  
حتی وقتی اشتباه می کند، گوش داده شود. باید باو  
اجازه اشتباه کردن را بدیم و در عین حال بکوشیم که  
بفهمیم چگونه میتوان از اشتباهات او در فیلم استفاده  
کرد، زیرا این لغزشها به هنگام وقوع، خودرترین  
چیزی هستند که هنرپیشه مجبور است نشان دهد.  
تشریح یک صحنه یا تکه ای از مکالمه، یعنی رفتار  
یکسان با تمام هنرپیشه ها داشتن، زیرا این صحنه یا  
مکالمه بطور کلی تغییر نمی یابد. هر هنرپیشه ای  
به رفتار ویژه ای نیاز دارد. از این واقعیت است که  
ضرورت یافتن روش های گوناگون ریشه می گیرد:  
ضرورت راهمائی تدریجی هنرپیشه به صراط مستقیم  
از طریق غلط گیریهای بظاهر بی غرضانه ای که باعث  
بدگمانی او نخواهد شد.

این روش شاید بنظر متناقض بیاید، اما تنها  
اسلوبی است که به کارگردان اجازه می دهد تا بوسیله ی  
هنرپیشه های غیر حرفه ای که، بقول معروف، «در  
خیابان» پیدا می شوند، به بهترین نتایج برسد.  
«ثورثالیزم» این روش را بنا آموخت، روشی که  
در عین حال در مورد هنرپیشه های حرفه ای و حتی  
هنرپیشه های بزرگ سودمند خواهد بود.  
از خود می پرسم که آیا واقماً یک هنرپیشه ی  
بزرگ وجود دارد یا نه. انگیزه ی هنرپیشه ای که خیلی  
زیاد فکر می کند، میل به بزرگ بودن است. این میل  
مانع وحشتناکی است که امکان دارد قسمت زیادی از  
حقیقت را از عمل او محو کند. نیازی نیست که فکر  
کنم دو پا دارم. چرا که واقماً دارم! اگر هنرپیشه در  
جستجوی فهمیدن باشد، فکر می کند. اگر فکر کند  
فروتن بودن را دشوار خواهد یافت، و تواضع در نیل  
به حقیقت، بهترین نقطه حرکت را پدید می آورد.  
بر محدودیت های طبیعی اش غلبه کند و «شخصاً» راه  
صحیح را بیابد - به بیان دیگر، از هوش ذاتی خود  
برای کاربرد روشی که الساعه توصیف کردم، استفاده  
می کند.

وقتی چنین باشد، هنرپیشه ویژگیهای یک  
کارگردان را دارد.



# هفته تلاش هفته پیروزی...

اتریش ها در دیدار با تیم منتخب تهران خیلی آشفته بودند و در مقابل فورواردهای تهران سه بار تسلیم شدند.

این صحنه‌ها از حملات روی دروازه اتریش است. اصرار شرفی در سمت راست عکس پس از شوت زدن به زمین خورده است در حالیکه دروازه‌بانان (شماره یک) توپ را به زیر پای بازیکن اتریشی نزدیک می‌کنند.



تیم منتخب تهران در مسابقه با ترکیه هم مالک زمین بود هم مالک آسمان، اما در این روز بخت خوش همراه تیم ترکیه بود زیرا از بیش از ۱۰ صوفیست مناسب گل فقط یکی از آنها به نفر رسید. در این عکس‌ها یون بهزادی و «حفلی» را در یک تیرد هوایی مشاهده می‌کنید توپ با فاصله کمی از بالای دروازه می‌نفتد.



ولادیمیر شرام پهلوی نیاجام کوروش کبیر را به نیما سارسیهد خسروانی سوپرست سازمان تربیت بدنی می‌بخشد و لحظه‌ای بعد جام روی دستان بازیکنان تیم تهران دور امجدیه بگردش درمی‌آید.

این لحظه به نمر رسیدن گل دوم تیم تهران در مقابل اتریش و زنده‌ان صفر ایران پاک است. تمام بازیکنان تهرانی با توپ خیره شده‌اند.



## تهران باشایستگی قهرمان و جام کورش بزرگ شد

رومانی‌ها با کمک گرفتن از خط هافبک خود در منطقه دفاعی کاملاً این ناحیه را بسته بودند. تا آنکه در دقیقه ۵۶ پاس دقیق و جالب پرویز قلیچ‌خانی در جلو دروازه به صفر ایران پاک رسید و شوت محکم و کوبنده آن‌به دروازه کوبیده شد توپ پس از رسیدن به قهر دروازه بعلت قدرت زیاد از زیر تور گذشت و به خارج رفت. چون سرعت توپ خیلی زیاد بود و آن را بیرون از دروازه دیدند، تصور کردند توپ گل شده است، اما شادی بازیکنان تیم تهران و علامت داور که میان میدان را نشان داد به نمر رسیدن گل را اعلام داشت. پس از این گل تیم تهران شکرده حریف را بکار برد و با کمک گرفتن از دو هافبک خود «جباری و پروین» بیشتر توپ را در میان میدان به بازی گذاشتند. در این زمان در گوش چپ یک تعویض بموقع و حیاتی صورت گرفت و رضا وطن‌خواه بجای اصغر شرفی وارد زمین شد و چند دقیقه بعد روی یکی از حملات تیم رومانی توپ به مرز دروازه ایران نزدیک شد اما رضا وطن‌خواه روی خط دروازه توپ را به بیرون فرستاد.

تیم تهران با این پیروزی تنها تیم شرکت کننده در جام کورش بزرگ بود که بدون سادی و شکست مسابقات خود را به پایان رسانید و جام طلای فوتبال کورش بزرگ را تصاحب کرد.

## چند نکته در باره مسابقات جام کورش

گل تیم اتریش در اواسط نیمه اول بازیکنان مراکشی چند بخت مسلم خود را از کف دادند و هرچه از وقت بازی می‌گذشت و بازیکنان مراکشی دروازه حریف را بسته می‌دیدند خونسردی خود را بیشتر از دست می‌دادند، تا آنکه چند برخورد کوچک بوجود آمد، اما داور بموقع نتوانست جلوی آن را بگیرد و کم‌کم خشونت دو تیم به اوج رسید و دیده شد که حتی به داور هم اهانت کردند. درحالی‌که داور از کنار این موضوع بی‌تفاوت گذشت و بالین عمل خود عنان مسابقه کاملاً از دستش خارج شد و مسابقه به صحنه زشت جدال دو تیم مبدل شد. هر دو تیم داور را مسبب اصلی ایسین محنه می‌دانستند زیرا اگر او دربرخورد های اولیه به یکی دوبازیکن خاطمی اخطار می‌داد و در صورت تکرار خطا آنها را از زمین اخراج می‌کرد، نتیجه قضاوت تیم های شرکت کننده در مورد داوران ایرانی غیر از این بود. اکنون تیم مغرب در بازگشت دلیل اصلی حنفت شدن خود را از دور مسابقات قضاوت بد داور ایرانی میدانند. آیا خوب است پس از اینهمه خرج و تلاش چنین نتیجه‌ی را بدست آوریم؟

پس بهتر است برای دیدار بزرگ بازیهای آسیایی تهران بیشتر بفکر تدارکات سازمانی باشیم تا مگر در میان خیل عظیم ورزشکاران آسیا رو سفید بیرون بیاییم.

با پوزش از خوانندگان، بعلت کثرت مطالب، درج مساله شطرنج و حل مساله شماره گذشته میسر نشد.

خود حتی یک بار هم دروازه‌اش باز نشده بود. تهران با اتکاء به خط حمله خود و رومانی‌ها با اطمینان به خط دفاعی خویش وارد میدان شدند تا دیدار آخر جام کورش را برگزار کنند.

قبل از دیدار سرنوشت تیم های ترکیه و اتریش مسابقه رده‌بندی را انجام دادند. نتیجه وقت اول این مسابقه یک بر یک بود طرفین بود، اما در دقایق آخر مسابقه فریدون فورواردهای تیم ترکیه با زدن یک گل این تیم را در مکان سوم قرار داد.

تیم تهران قبل از رسیدن به بازی نهایی هلند را ۳ بر صفر، ترکیه را یک بر صفر، چکسلواکی را دو بر یک و اتریش را سه بر یک شکست داده بود و برای تعیین سرنوشت جام کورش بزرگ در مقابل تیم رومانی قرار گرفت. از مختصات جالب این دو تیم قبل از برگزاری دیدار نهایی نتایج خط حمله تیم ایران و خط دفاع تیم رومانی بود، زیرا ایران در طی چهار بازی که انجام داده بود دارای بهترین خط حمله بود و در مقابل تیم رومانی در چهار مسابقه

## گل زیبای ایران پاک

وقت دوم باز هم با حملات بی‌دریغ و سریع بازیکنان تیم تهران آغاز شد

مسابقات فوتبال جام کورش بزرگ برخلاف جام دوستی - که چندی پیش انجام شد - با استقبال مردم رو به رو شد و اکثر روزها به ویژه روزهایی که تیم ایران مسابقه داشت ورزشگاه تقریباً پر بود و تیم انتخابی تهران با حمایت بی‌دریغ تماشاگران مسابقات خود را به پایان رسانید.

مسابقه‌ای که در مدت ۱۰ روز مسابقات بچشم خورد برخی نقیص تدارکاتی بود که شایسته نام و اهمیت این جام نبود. نخستین نقص بزرگ و قابل‌لمس خرابی بیش از حد زمین چمن امجدیه است.

ورزشگاه امجدیه و زمین چمن آن در برابر هراتزه واردی می‌تواند بعنوان معیار ارزیابی ورزش و به‌ویژه فوتبال ایران خودنمایی کند. ما با آنکه از مدت‌ها پیش می‌دانستیم که دو مسابقه بزرگ بین‌المللی در تهران داریم با این وجود هرگز بفکر مرمت زمین تنها استادیوم قابل استفاده خود برنیامدیم و هر دو جام را در این زمین نیمه خاکی و ناهموار برگزار کردیم. در حالی‌که در مقابل هزینه سنگین برگزاری این مسابقات برای محفوظ نگاهداشتن آبروی ورزش ایران در مقابل خارجی‌ها بد نیست کمی بیشتر به فکر چمن این زمین باشیم.

اصولاً در مدت یک سال فقط ما یکی دو ماه چمن در امجدیه می‌بینیم و معمولاً پس از برگزاری جشن‌های فرخنده چهارم آبان، امجدیه تا شهریور سال بعد چمن بخود نمی‌بیند.

در شرایطی که ما می‌کوشیم شکوه هرچه بیشتر جشن‌های دوهزاروپانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران را در

پذیرایی کنیم، اما در میدان مسابقه شاهد قضاوت ضعیف باشیم مسلماً تمام زحمات ما بی نتیجه خواهد ماند.

اکنون از نظر داور خوب و بصیر در ورزش با کمیود عجیبی رو به رو هستیم بطوری‌که مثلاً در برگزاری یک مسابقه فوتبال مانند جام کورش بزرگ که فقط هشت تیم شرکت کننده دارد از نظر قضاوت واقعا عاجز هستیم و سرانجام بدون آنکه خود عمدا خواسته باشیم میهمانان خویش را ناراضی از زمین بیرون می‌فرستیم.

به قضاوت مسابقه مراکش و اتریش اشاره می‌کنیم. این دو تیم در گروه «ب» قرار داشتند و در این گروه از داوران ایرانی برای قضاوت سود می‌بردند. درحالی‌که بخاطر آنکه در گروه «الف» تیم ایران حضور داشت تمام مسابقات آن را داوران خارجی قضاوت می‌کردند که البته هیچ مورد اعتراضی پیش نیامد. در مقابل داور گروه «ب» برانقتاد بود از جمله مسابقه مراکش - اتریش که اوج این بدی قضاوت بود.

این مسابقات تا بیشتر مدت به صحنه جدال و زد و خورد تن‌به‌تن و گروهی بین افراد تیم تبدیل شده بود. داور غالباً فقط ناظر صحنه‌ها بود. بدون آنکه واقعا بتواند با ابتکار بموقع خود جلو اینگونه برخوردها را بگیرد و باید اعتراف کرد که داور ایرانی کاملاً تحت تاثیر بازیکنان میان زمین قرار گرفت.

جریان از این قرار بود که پس از



# برنامه اول شبکه (همدان - اصفهان)



## بخش دوم

- کارتون ۱۸ر۰۴
- اخبار ۱۸ر۳۰
- سرزمین ها ۱۸ر۴۲
- عجیبترین بناهای طبیعت
- کارگردان . هوارمیل کین

پدیده های شگرف طبیعی ، به ها ، رودخانه ها کوهستانهای سربلک کشیده فستق از ایالت یوتا محیط مناسبی برای زندگی ابتدائی و ساده و دور از قید و بند هنای اجتماعی قبیله سرخ پوست ناواهو است که در طی فیلم سرزمینها خواهیم دید.

- روح کاپیتان کرگ ۱۹ر۰۷
- مجله نگاه ۱۹ر۳۴
- دنیاى يك زن ۳۰

يك ساعت شامه دار که از طرف دوستان دورس به وی هدیه شده ، ماجرای را پیش میآورد که در طی آن با نقش پردازهای دوربینی جیمز هانتون - فیلیپ براون روبرو می شویم.

- اخبار ۳۰ر۳۰
- ترانه ایرانی ۳۱ر۰۵
- میلیاردر ۳۱ر۳۰



صحنه ای از برنامه اختاپوس

قسمت شانزدهم بکارگردانی راجرای کلیسی میریام با سفارش فرمانده کشتی در هتل به کار مشغول شده ، و در تلاش دیگران برای پذیرائی ماداموازل دولامار شریک می شود.

- چهره ایران ۳۱ر۴۵
- روزهای زندگی ۳۳ر۱۵

## یکشنبه ۳۰ تیر ماه

### بخش اول

- آهنگهای روز ۱۳
- شروع برنامه ۱۳ر۱۵
- حفاظت و ایمنی ۱۳ر۳۰
- دختر شاه پریان ۱۳ر۳۰
- ادبیات جهان ۱۴
- وارنر ۱۴ر۳۰
- اخبار ۱۴ر۴۵

### بخش دوم

- کارتون ۱۸ر۰۴
- اخبار ۱۸ر۳۰
- آقاخره ۱۸ر۳۸
- نجات از مرداب
- کارگردان گرگ آژولد
- بازنگران دنیس دیور - کلیت هوارد - پشیریکل

فرار دوزندانی مسلح و کوشش پلیس برای دستگیری آنان ، مارک و خانواده اش را به ماجرای نجات از مرداب می کشاند.

- وارنر شش و هشت ۱۹ر۰۶

این هفته جمعی از هنرمندان: محمدنوری، نلی ، داریوش، آلیس ، گیوان ، دورم گرد آمدند تا ترانه های جمعه بازار - رفتم که دیگر برنگردم - بمن یگو دوسته دارم - میروم میروم - قدیم بادش بخیر را اجرا کنند .



میانزو در نقش آلیسون مکزی محله بیتون

- هالیوود و ستارگان ۱۴
- موسیقی اصیل ایرانی ۱۴ر۳۰
- اخبار ۱۴ر۴۵

## پنجشنبه ۱۷ تیر ماه

### بخش اول

- آهنگهای روز ۱۳
- شروع برنامه ۱۳ر۱۵
- درباره مدرسه عالی تلویزیون و سینما ۱۳ر۳۰
- افسونگر ۱۳ر۳۰



الیزابت مونته گری در فیلم افسونگر

- اختاپوس ۱۴
- رقص و آواز هنرمندان اروپائی ۱۴ر۳۰
- اخبار ۱۴ر۴۵

### بخش دوم

- بازی بازی ۱۸ر۰۴
- اخبار ۱۸ر۳۰
- باگزبانی ۱۸ر۴۱
- زنگوله ها ۱۹ر۰۸
- راه آهن ۱۹ر۳۴
- اخبار ۳۰ر۳۰
- ترانه ایرانی ۳۱ر۱۰
- موسیقی ایرانی ۳۱ر۳۱
- فیلم هفته ۳۲

در جستجوی امریکا . کارگردان بل بوکارت بازنیکران . کارلینتر - ورامایلز - روت مکدویت - جف بریجز

پسر یکی از خانواده های معمولی امریکا برای شناخت دنیا و کشف مجهولات و زیبایی های امریکا همراهِ خانواده اش سفری آغاز می کند ... ( معرفی کامل این فیلم را در صفحه ۴۵ بخوانید )

## جمعه ۱۸ تیر ماه

- کارگاه موسیقی و کارتون ۱۳ر۳۴
- کپکشان ۱۴
- رویدادها ۱۴ر۵۰
- فیلم سینمائی ۱۵ر۳۵
- فوتبال ۱۷
- ستارگان ۱۸ر۳۰
- رتگارتگ ۱۹
- شما و تلویزیون ۱۹ر۳۰
- موسیقی فرهنگ و هنر ۲۰
- اخبار ۳۰ر۳۰
- ترانه ایرانی ۳۱ر۰۵
- اختاپوس ۳۱ر۳۰

دو صدویست و پنجمین نشست اعضای

ممکن است در برنامه های تلویزیون ها تغییراتی در آخرین لحظات روی دهد . این گونه تغییرات قبلا از تلویزیون ها اعلام خواهد شد .

# برنامه تلویزیون ملی ایران

## برنامه اول - شبکه :

( همدان - اصفهان )

## برنامه دوم

## مراکز استان

## رشت

## تبریز

## بندرعباس

## کرماتشاه

## رضائیه

## آبادان

## شیراز

## تلویزیون آموزشی

## تلویزیون آمریکا

## رادیو ایران

## رادیو تهران

## رادیو F. M

## از پنجشنبه

## ۱۷ تیر ماه

## تا چهارشنبه

## ۳۳ تیر ماه ۱۳۵۰



دوشنبه ۲۱ تیر ماه

# وارنر بزرگ

# تلویزیونی

## کوششی برای ایجاد نظم و تسهیل رفت و آمد در خیابان ها



## تماشاگران برنامه ضمن شنیدن ترانه های از خوانندگان محبوب خود ، با شعارهای راهنمایی

## و رانندگی و اهمیت توجه به مقررات آن آشنا می شوند

رامش - عارف گلوریا روحانی - ایرج - پوران - سوسن - روحیور . عبدالکریم اصفهانی نیز با اجرای چند قطعه فکاهی به این برنامه رونق میدهد. پرویز کاربدان و محسن هرنندی عهده دار اجرای چند لطیفه هستند و ضمناً قسمتهائی از برنامه را اجرا میکنند. مدت برنامه نزدیک به دو ساعت است ، که با روشن شدن چراغ سبز آغاز میشود و با تابلو ایست و چراغ قرمز پایان میپذیرد . تهیه کننده این برنامه مهدی ظهیری و کارگردان فی آن مصطفی گل آور است .

مثلا راننده ای که میخواهد سمت راست چهارراه حرکت کند تا لحظاتی قبل از رسیدن به چهار راه در منتهالیه سمت چپ قرار دارد . در مورد تحلفات و علل تصادفات فراوانی که مشاهده میشود انحراف به چپ، دور زدن در وسط خیابانها و محل های غیر مجاز و عدم توجه به علائم عبور ممنوع و ایست را باید یادآور شد . باین ترتیب با توجه به نیاز آموزش رانندگان و آشنا کردن آنها به علائم و مقررات مربوط به راهنمایی و رانندگی و جلب توجه همگان نسبت به اهمیت نظم ترافیک تهران تلویزیون ملی ایران يك برنامه وارنر بزرگ با شرکت خوانندگان

با توجه با افزایش روز افزون تعداد اتومبیلها در تهران آموزش مسائل مربوط به راهنمایی و رانندگی بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته است. بسیاری از متخصصان امور ترافیک معتقدند چنانچه رانندگان و عابران پیاده مقررات را بدقت مورد توجه قرار دهند و بیان عمل کنند شهر تهران گنجایش بیش از دو برابر وسایل نقلیه موجود را با معابر و خیابانهای فعلی خواهد داشت . یکی از علل کندی ترافیک شهر تهران عدم تخلیه سریع در چهار راه است زیرا رانندگان قبل از رسیدن به چهار راه ها سمت حرکت خود را مشخص نمیکنند و





فرشید رمزی تهیه کننده وارثه شش و هشت و هنرمندان برنامه قبل از شروع ضبط.

- ۱۹۳۰ ایران زمین
- ۱۹۵۹ کنت عونت کریستو
- ۲۰۳۰ اخبار
- ۲۱۰۵ ترانه ایرانی
- ۲۱۳۰ رومکبول
- ۲۱۴۰ مسابقه جایزه بزرگ
- ۲۲۱۰ جایزه



استیو مک کولین بازیگر فیلم جایزه ۲۳۴۰ روزها و روزنامه‌ها

**دوشنبه ۲۱ تیر ماه**

- بخش اول
- ۱۳ آهنگهای روز
  - ۱۳۱۵ شروع برنامه
  - ۱۳۲۰ کانون خانواده
  - ۱۳۳۰ غرور و تعصب
  - ۱۴ سفرهای جیمی مکفیتز
  - ۱۴ر۴۵ اخبار
- بخش دوم
- ۱۴ (بعد اعلام خواهد شد)
  - ۱۴ر۳۰ موسیقی اصیل ایرانی
  - ۱۴ر۴۵ اخبار
- بخش دوم
- ۱۸ر۰۴ کارتون
  - ۱۸ر۳۰ اخبار
  - ۱۸ر۴۰ تونس
  - ۱۹ر۰۵ موسیقی شاد ایرانی
  - ۱۹ر۳۰ دانش
  - ۲۰ دور دنیا
  - ۲۰ر۳۰ اخبار
  - ۲۱ر۰۵ ترانه ایرانی
  - ۲۱ر۲۰ تشنگان

**سه‌شنبه ۲۲ تیر ماه**

- ۱۳ آهنگهای روز
  - ۱۳ر۱۵ شروع برنامه
  - ۱۳۲۰ کانون خانواده
  - ۱۳۳۰ غرور و تعصب
  - ۱۴ سفرهای جیمی مکفیتز
  - ۱۴ر۴۵ اخبار
- بخش دوم
- ۱۷ر۵۰ آموزش کودکان روستایی
  - ۱۸ر۳۰ اخبار
  - ۱۸ر۴۵ آموزش روستایی
  - ۱۹ر۲۵ جادوی علم
  - ۲۰ ملیسا
  - ۲۰ر۳۰ اخبار
  - ۲۱ر۰۵ ترانه ایرانی
  - ۲۱ر۲۲ سرکار استوار



همایون و حسینی در برنامه سرکار استوار ۲۲ر۱۵ سیمارون

**برنامه دوم**

- در قسمت دوم مجموعه تصویر یک زن اثر هنری جیمز ایزابل فرمان داستان را در زندگی اشرافی خاله‌اش با خواستگاران بسیار مواجه می‌بینیم که هیچکدام نمی‌توانند دل دختر زیبا را برانند.
- ۲۲ر۱۵ وارثه
- جمعه ۱۸ تیر ماه**
- ۱۹ر۳۰ شروع برنامه
  - ۱۹ر۳۴ وارثه تام جونز
  - ۲۰ر۳۰ اخبار
  - ۲۱ شهبای تهران
  - ۲۲ تاتر
- نمایش پرده پوشی نوشته اسماعیل خلیج،

**چهارشنبه ۲۳ تیر ماه**

- بخش اول
- ۱۳ آهنگهای روز
  - ۱۳ر۱۵ شروع برنامه
  - ۱۳۲۰ فیلم بیگمگ
  - ۱۳۳۰ محله پیتون
  - تست ۲۴۹
  - ۱۴ جولیا
  - ۱۴ر۳۰ موسیقی اصیل ایرانی
  - ۱۴ر۴۵ اخبار
- بخش دوم
- ۱۸ر۰۴ آموزش زنان روستایی
  - ۱۸ر۳۰ اخبار
  - ۱۸ر۴۰ آنچه شما خواسته‌اید
  - نمایش با فایق موتوری
  - حرکت فایق موتوری از موانع بسیار عرضه یک الیوم معروف نمیر، باله روی یخ، نمایش اکروبات و بالاخره سوار شدن به هواپیما از روی آب و مشتین در حال حرکت
  - قسمت‌هایی است از فیلم آنچه شما خواسته‌اید
  - ۱۹ر۰۴ وارثه
  - ۱۹ر۳۰ گزارش استرینج
  - ۲۰ر۳۰ اخبار
  - ۲۱ر۰۵ ترانه ایرانی
  - ۲۱ر۳۰ درباره مدرسه عالی تلویزیون
  - و سینما
  - ۲۱ر۴۵ خانه قهرخانم
  - ۲۲ر۲۰ روزهای زندگی

**یکشنبه ۲۰ تیر ماه**

- ۱۹ر۳۰ شروع برنامه
- ۱۹ر۳۴ درجهان ما
- آسیای جنوب خاوری: «وینام»
- آسیای جنوب شرقی و سرزمین وینام که وقایع آن سالها است مورد بحث و گفتگوی جهانیان است قبل از تحولات فعلی و تقسیم به شمال و جنوب، از نظام خاصی در آداب و رسوم اجتماعی و زندگی برخوردار بود. در طی فیلم «درجهان ما» از این منطقه دیدن می‌کنیم.
- ۲۰ بازی سرنوشت
- ۲۰ر۳۰ اخبار
- ۲۱ موسیقی ایرانی
- ۲۱ر۳۰ سفر به ناشناخته‌ها
- لطف کن مریکس، این فریاد هنرپیشه‌ای است که بهشت کهنولت‌نادر به ایفای نقش‌های درجه اول نیست، و اندوه بی توجهی مردم او را وادار کرده که مردی را برای کشتن خود اجیر کند، اما حادثه چنان پیش می‌آید که در طی فیلم خواهیم دید - جری اوهارا کارگردان - جوزف کان و جودی پارفیت بازیگران مجموعه سفر به ناشناخته‌ها هستند.
- ۲۲ر۱۵ موسیقی کلاسیک
- ارکستر ناسیونال رادیو و تلویزیون فرانسه
- برهبری لویی فرمو قطمان اجرا می‌کنند، سولیت برنامه پیاپیست فید «سامسون فرانسا» است.



**زندگی توت**  
در دنباله بخش نخست صحنه‌هایی دیگر از زندگی و تاثیر ادبیات مشرق زمین بویژه حافظ در آثار گوته شاعر قرن نوزدهم آلمان بنظر میرسد.

**۳۰ وارثه**  
۲۰ر۳۰ اخبار

**۲۱ کاوش**  
۲۱ر۱۵ فیلم ویژه

**مردان جسور، عنوان فیلمی از مجموعه ویژه یگار گردانی ویلیام فردین است،** در این فیلم شاهد زندگی و فعالیت‌های پرگیر مردان جسوری می‌شویم که خطرناکترین مشاغل دنیا را بهمه داشته و در گوشه و کنار جهان پراکنده‌اند.

۲۲ر۱۵ موسیقی ایرانی

**سه‌شنبه ۲۲ تیر ماه**

- ۱۹ر۳۰ شروع برنامه
- ۱۹ر۳۴ موسیقی ایرانی
- ۲۰ جون آلیون
- شرافت سربازی، نمونه‌ای است از ابراز شجاعت کاپیتان پیری که برای رسیدن به هدف های سربازی و انجام وظیفه جان خود را به خطر میاندازد.
- لی جی کاب و دیک یولندا در این فیلم که لامونت جانسن کارگردانی کرده می‌بینیم.
- ۲۰ر۳۰ اخبار
- ۲۱ نگاهی بگذشته
- ۲۱ر۱۵ مدافعان:
- بمب مادر بزرگ
- با شرکت: اف جی مارشال - دابرت رید کارگردان ویلارد لویناس
- حکایتی از زندگی و کردارهای یک زن مس که با دستپدر به بانک مساله عجیبی را برای پلیس بوجود آورده.
- ۲۲ر۱۵ ایران زمین
- قدیمترین گوشه‌های محلی ایران، و بازیگرانی آنان به لجه اصلی و برگردان آن به فارسی در برنامه ایران زمین با شرکت آقای ادیب طوسی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

**چهارشنبه ۲۳ تیر ماه**

- ۱۹ر۳۰ شروع برنامه
- ۱۹ر۳۴ جهان حیوانات
- جهان شگفت حیوانات، سرشار از لطف و زیبایی است، با نمایش فیلمی از زندگی پرندگان جزایر مرجانی، خرچنگ زمینی، خفاشهای میوه خوار و مرجانها، سلفهای دریا ها با گوشه‌ای از شگفتیهای این جهان وسیع آشنا می‌شویم.
- ۳۰ جنگ بزرگ
- ۲۰ر۳۰ اخبار
- ۲۱ موسیقی ایرانی
- ۲۱ر۳۰ روهاید
- تله گرگ
- کارگردان: جسی هینر
- بازیگران: کلینت ایستوود.
- دسته گاو چرانها ضمن عبور از یک چراگاه با دسته‌ای گرگ مواجه می‌شوند که عبور از آن منطقه را دشوار کرده قبور سر دسته گاوچرانها تصمیم می‌گیرد که با گذاردن تله گروه را از خطر نجات دهد اما...
- ۲۳ر۱۵ دانش

**مرکز آبادان**

- از نقوش ظروف پلاستیکی، بیماری فلج و مبتلایان آن، بهمه ترانه انتخابی از فستیوال آواز برن.
- ۱۹ر۵۵ جوانان (محلی)
  - ۲۰ر۳۰ اخبار
  - ۲۱ اخبار خوزستان
  - ۲۱ر۱۰ روزهای زندگی
  - ۲۱ر۴۵ چهره ایران
  - بنای ارگنم، بنادر لنکه و گنگ و کشتی‌سازی در آن، مناظر آبگرم گنو همراه با موسیقی محلی بندر میانس در برنامه چهره ایران بنظر میرسد.
  - ۲۲ر۱۵ پیتون پلیس
  - ۲۳ر۱۰ دکتر بن کیسی



- ۱۷ فوتبال
- ۱۸ر۳۰ ستارگان
- کلاه گمشده ایریشی، مردی عاشق برای فرار از بیوفایی زن مورد علاقه‌اش قصد رفتن به لژیون فرانسه در افریقا را می‌کند ولی کلاه گمشده ایریشی ماجرای پیش می‌آورد که بابای زن رونالد کلن بکارگردانی دابرت فلوری خواهید دید.
- ۱۹ رنگارنگ
- ۱۹ر۳۰ شما و تلویزیون
- ۲۰ موسیقی فرهنگ و هنر
- ۲۰ر۳۰ اخبار
- ۲۱ اخبار خوزستان
- ۲۱ر۲۰ اختاپوس
- ۲۱ر۵۵ جشن هنر
- ۲۲ر۳۰ بالانر از خطر

- شنبه ۱۹ تیر ماه**
- ۱۷ر۴۵ قرائت قرآن
  - ۱۸ر۰۴ کارتون
  - ۱۸ر۳۰ اخبار
  - ۱۸ر۴۴ همایگان
  - ۱۹ر۰۷ روح کایتان گرگ
  - ۱۹ر۳۴ مجله نگاه
- پاسخی به نامه های تماشاگران به‌مناسبت بخش سیزدهمین برنامه مجله نگاه، فیلمی

**پنجشنبه ۱۷ تیر ماه**

- ۱۷ر۴۵ قرائت قرآن
- ۱۸ر۰۴ بازی بازی
- ۱۸ر۳۰ اخبار
- ۱۸ر۴۱ همایگان
- ۱۹ر۰۸ زنگوله‌ها
- ۱۹ر۳۴ راه آهن
- ۲۰ر۳۰ اخبار
- ۲۱ اخبار خوزستان
- ۲۱ر۱۰ روزهای زندگی
- ۲۱ر۲۱ موسیقی ایرانی
- سپیده، سوگن، جوهری، غام، مرجان، زیبا، خوانندگان تلویزیون ملی ایران به‌همراه ارکستر موسیقی ملی مجری برنامه هستند.
- ۲۲ فیلم هفته
- ۲۳ر۱۰ التهاب

- جمعه ۱۸ تیر ماه**
- ۱۲ر۱۵ تلاوت قرآن
  - ۱۲ر۲۵ اذان ظهر
  - ۱۲ر۳۲ سخنرانی مذهبی
  - ۱۳ معما
  - ۱۳ر۳۴ کارگاه موسیقی کودک



همفزی بوگارت - بازیگر فیلم سینمایی



یکشنبه ۲۰ تیر ماه

قرآن قرآن	۱۷ر۴۵
کارتون	۱۸ر۰۴
اخبار	۱۸ر۳۰
همسایگان	۱۸ر۴۰
وارثه شش و هشت	۱۹ر۰۶
ایران زمین	۱۹ر۳۰
کنت مونت کریستو	۱۹ر۵۹
اخبار	۲۰ر۳۰
اخبار خوزستان	۲۱
روزهای زندگی	۲۱ر۱۰
سابقه جایزه بزرگ	۲۳ر۱۰
فیلم سینمایی	۲۳ر۱۰

دوشنبه ۲۱ تیر ماه

قرآن قرآن	۱۷ر۴۵
کارتون	۱۸ر۰۴
اخبار	۱۸ر۳۰
همسایگان	۱۸ر۴۰
موسیقی شاد ایرانی	۱۹ر۰۵
دانش	۱۹ر۳۰
دور دنیا	۲۰
اخبار	۲۰ر۳۰
اخبار خوزستان	۲۱
موسیقی تلویزیون خلیج فارس	۲۱ر۱۵
وارثه بزرگ	۲۱ر۴۰



سه شنبه ۲۲ تیر ماه

شروع برنامه	۱۷ر۳۰
تلوت قرآن	۱۷ر۳۲
کودکان روستایی	۱۷ر۵۰
اخبار	۱۸ر۳۰
آموزش روستایی	۱۸ر۴۵
جادوی علم	۱۹ر۳۵
ملیسا	۲۰

کارگردان - آن براملی  
هنرپیشه‌گان: تونی برایتون-هان کریستی- بریال وایلد  
در چهارمین قسمت سلسله فیلم ملیسا، با تلاش فاستر برای پیدا کردن برگه جرم و شناخت قاتل واقعی ملیسا و خطراتی که او را تهدید می‌کند روبرو می‌شویم.

اخبار سراسری و استان خوزستان	۲۰ر۳۰
سرکار استوار	۲۱ر۳۲
سیمارون	۲۳ر۱۵
روزهای زندگی	۲۳ر۱۰

چهارشنبه ۲۳ تیر ماه

تلوت آیات قرآن	۱۷ر۴۵
آموزش زنان روستایی	۱۸ر۰۴
اخبار	۱۸ر۳۰
همسایگان	۱۸ر۴۵
وارثه	۱۹ر۰۴
گزارش استرنج	۱۹ر۳۰
اخبار سراسری و استان خوزستان	۲۰ر۳۰
درباره مدرسه عالی تلویزیون	۲۱ر۲۰
و سینما	
خانه قهر خانم	۲۱ر۴۵
پیتون پلیس	۲۲ر۲۰
موسیقی تلویزیون خلیج فارس	۲۳ر۱۰



پنجشنبه ۱۷ تیر ماه

اسلاید و موزیک	۱۷ر۳۰
کودکان	۱۷
ورزش ( محلی )	۱۸
اخبار	۱۸ر۳۰
توسن	۱۹
دامی و پسر	۱۹ر۳۰
نغمه‌ها	۱۹ر۳۰
اخبار	۲۰
اخبار بندرعباس	۲۰ر۳۵
وارثه	۲۰ر۴۰
خانه قهر خانم	۲۱
سابقه چهره ها	۲۱ر۳۰
فیلم سینمایی	۲۲

شنبه ۱۹ تیر ماه

اسلاید و موزیک	۱۶ر۳۰
تدریس زبان انگلیسی	۱۷
کودک	۱۷ر۳۰
اخبار	۱۸
سرزمینها	۱۸ر۳۵
آرزوهای از دست رفته	۱۹
اخبار	۲۰
اخبار بندرعباس	۲۰ر۳۵
موسیقی ایرانی	۲۰ر۴۰
خانه قهر خانم	۲۱
پیتون پلیس	۲۱ر۳۰
وارثه	۲۲
چهره ایران امواج روش ( محلی )	۲۲ر۳۰
وارثه	۲۳



سخت‌ترین از برنامه داش پالکی  
۲۳ موسیقی کلاسیک  
۲۲ اسرار شهر بزرگ

دوشنبه ۲۱ تیر ماه

اسلاید و موزیک	۱۶ر۳۰
تدریس زبان انگلیسی	۱۷
کودکان	۱۷ر۳۰
دانش	۱۸
موسیقی محلی	۱۸ر۳۰
دکتر کیلندر	۱۹
اخبار	۲۰
اخبار بندرعباس	۲۰ر۳۵
موسیقی	۲۰ر۴۰
میزگرد تلویزیون ( محلی )	۲۱
سال گورش بزرگ	۲۱ر۳۰
داستانهای جاوید ادب فارسی	۲۲
فانوس خیال	۲۳

سه شنبه ۲۳ تیر ماه

آموزش روستایی	۱۶ر۳۰
وارثه غربی	۱۸ر۱۲
آقاخسته	۱۸ر۳۵
آنچه شما خواستاید	۱۹
موسیقی فرهنگ و هنر	۱۹ر۳۰
اخبار	۲۰
اخبار بندرعباس	۲۰ر۳۵
سرکار استوار	۲۰ر۴۰
فیلم سینمایی	۲۱ر۳۰
ایران زمین	۲۲

چهارشنبه ۲۳ تیر ماه

اسلاید و موزیک	۱۶ر۳۰
تدریس زبان انگلیسی	۱۷
کودکان	۱۷ر۳۰
دانش	۱۸
موسیقی محلی	۱۸ر۳۰
نویاگان ( محلی )	۱۸
باگربانی	۱۸ر۳۰
مسابقه تلاش	۱۹
اخبار	۲۰
اخبار بندرعباس	۲۰ر۳۵
وارثه	۲۰ر۴۰
خارج از محدوده	۲۱
پیتون پلیس	۲۱ر۳۰
هفت شهر عشق	۲۲ر۳۰
نگاهی به گذشته	۲۳
کاوش	۲۳ر۱۵



مرکز تبریز

پنجشنبه ۱۷ تیر ماه

کودکان	۱۸ر۱۵
اخبار محلی	۱۸ر۵۰
فیلم هالیوود و ستارگان	۱۹
زنگوله ها	۱۹ر۳۰
اختاپوس	۲۰
مشروح اخبار همراه با فیلم	۲۰ر۳۰
های خبری	۲۰ر۳۰
فیلم سینمایی یا سیمارون	۲۱

جمعه ۱۸ تیر ماه

اسلاید و موزیک	۱۷ر۳۰
سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۸
فوتبال	۱۸ر۰۲
وارثه	۱۹
فیلم دختر شاه پریان	۱۹ر۳۰
خانه قهر خانم	۲۰
مشروح اخبار همراه با فیلم	۲۰ر۳۰
های خبری	۲۱
وارثه های ایرانی یا شیهای تهران	۲۱

شنبه ۱۹ تیر ماه

سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۸
کارتون	۱۸ر۰۳
کودکان ( بازی بازی )	۱۸ر۱۵
اخبار محلی	۱۸ر۴۵
جادوی علم	۱۹
فیلم حقیقت	۱۹ر۳۰
چهره ایران	۲۰
مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری	۲۰ر۳۰
فیلم غرب وحشی	۲۱

یکشنبه ۲۰ تیر ماه

باگربانی	۱۸ر۱۵
اخبار محلی	۱۸ر۴۵
نوجوانان ( مسابقه چهره های درخشان )	۱۹
فیلم آنچه خواستاید	۱۹ر۳۰
هفت شهر عشق	۲۰
مشروح اخبار همراه با فیلم	۲۰ر۳۰
مشروح اخبار همراه با فیلم های خبری	۲۰ر۳۰
فیلم مدافعان	۲۱

دوشنبه ۲۱ تیر ماه

موسیقی کودکان و نوجوانان	۱۸ر۱۵
اخبار محلی	۱۸ر۴۵
فیلم جولیا	۱۹
سرکار استوار	۱۹ر۳۰
ایران زمین	۲۰
مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری	۲۰ر۳۰
فیلم بی‌قرار	۲۱

سه شنبه ۲۲ تیر ماه

نوجوانان ( ورزش )	۱۸ر۱۵
اخبار ( محلی )	۱۸ر۴۵
فیلم داستان سفر	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹ر۳۰
پیوند	۲۰
مشروح اخبار همراه با فیلم	۲۰ر۳۰
فیلم دکتر کیلندر	۲۱



ریچارد جیمز در نقش دکتر کیلندر

چهارشنبه ۲۳ تیر ماه

اسلاید و موزیک	۱۷ر۳۰
سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۸
کارتون	۱۸ر۰۳
کودکان ( زیر گنبد کیود - از گذشته های دور )	۱۸ر۱۵
اخبار محلی	۱۸ر۴۵
پهلوانان	۱۹
مسابقه تلاش	۲۰
مشروح اخبار همراه با فیلم های خبری	۲۰ر۳۰
فیلم روهاید	۲۱ر۱۵

مرکز شیراز

پنجشنبه ۱۷ تیر ماه

شروع برنامه	۱۸
کودکان ( محلی )	۱۸ر۰۴



خانم نکار قوامی مجری برنامه کودک شیراز  
۱۸ر۳۰ اخبار  
۱۸ر۴۱ کارتون باگربانی  
۱۹ر۰۸ شما و تلویزیون ( محلی )  
۱۹ر۳۴ راه آهن

جمعه ۱۸ تیر ماه

زمین و شگفتیهای زندگی	۱۳
کارگاه موسیقی و کارتون	۱۳ر۳۴
کیشگان	۱۴

آدم مصنوعی . دان ریچاردسون  
پروفیسور سمار موفق به ساختن نوعی آدم مصنوعی می‌شود که جهت هماهنگی آن با تمام حرکات و مواظف انسانی برای مسافران زمین دام خطرناکی می‌گسترند .

رویدادها	۱۴ر۵۰
فیلم سینمایی	۱۵ر۳۵
فوتبال	۱۷
ستارگان	۱۸ر۳۰
رتگارتنگ	۱۹
شما و تلویزیون	۱۹ر۳۰
موسیقی فرهنگ و هنر	۲۰

بیتا ، گلچین ، نادبارام ، عمادرام ، هنرمندان اداره کل فعالیت های هنری فرهنگ و هنر ترانه های بازی ژلف میخانه ، کیمیا ، شکسته صدا را می‌خوانند ، اشعار برنامه از جامی ، معنی کرمانشاهی .

شنبه ۱۹ تیر ماه

اخبار	۲۰ر۳۰
اخبار استان فارس	۲۱
اختاپوس	۲۱ر۳۰
چشم هنر	۲۱ر۵۵
بالاخر از خطر	۲۲ر۳۰

گاو صندوق . کارگردان ریچارد بننیک  
بازیرگان - پیتروگوز - مارتین لاندو - باربارابین - کرک مدیس - پیتروگوز .  
سرفت عظیمی ، گروه بالاخر از خطر را در انجام يك ماموریت تازه به شهر و دباری میکشاند که حوادث داستان گاو صندوق در آن روی میدهد .



مارتین لاندو - باربارابین ، دو چهره آشنا از مجموعه بالاخر از خطر .

شنبه ۱۹ تیر ماه

شروع برنامه	۱۸
کودکان	۱۸ر۰۴
اخبار	۱۸ر۳۰
سرزمینها	۱۸ر۴۲
روح کایتان کرک	۱۹ر۰۷
موسیقی محلی شیراز	۱۹ر۳۱



برنامه موسیقی محلی شیراز با لباسهای دوره زندیه

دنیای بکزن	۲۰
اخبار	۲۰ر۳۰
اخبار استان شیراز	۲۱
میلیاردر	۲۱ر۳۰
چهره ایران	۲۱ر۴۵
پیتون پلیس	۲۲ر۱۵



**یکشنبه ۲۰ تیر ماه**



- ۱۸ شروع برنامه
- ۱۸۰۴۰ کارتون
- ۱۸۳۰ اخبار
- ۱۸۳۸ آقاخبره
- ۱۹۳۰ ایران زمین



یکی از بزرگترین ایرانشناسان خارجی پروفیسور رستم علی اف دانشمند و محقق روسی است که بیشتر مطالعات او پیرامون فردوسی و سعدی دور میزند و بیش از چهار کتاب و ۱۴ مقاله در این باب نوشته است، در برنامه ایران زمین، این بار در ادامه گفتگوهای گذشته از تحقیقات این دانشمند در شاهنامه فردوسی و آثار سعدی بهره‌مند می‌شویم.

**دوشنبه ۲۱ تیر ماه**

- ۱۸ شروع برنامه
- ۱۸۰۴۰ کارتون

۱۸۳۰ اخبار  
۱۸۴۰ توسن  
عملیات دفاع غیر نظامی  
بازیگران: پیتروکیو - بابی دایاموند - ویلیام فاست  
عملیات شکست اعضای سازمان دفاع غیر نظامی در مواقع خطر و تعلیماتی که این گروه برای مواقع ضروری کسب می‌کنند.

۱۹۰۵ موسیقی شاد ایرانی  
۱۹۳۰ دانش  
۳۰ دوردنیا  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱ اخبار استان فارس  
۲۱۱۵ مسابقه مسائل روز (محلی)  
۲۱۴۰ واریته بزرگ

**سه‌شنبه ۲۲ تیر ماه**

۱۷۴۶ شروع برنامه  
۱۷۵۰ آموزش کودکان روستایی  
۱۸۳۰ اخبار  
۱۸۴۵ آموزش روستایی

**مرکز دشت**

۱۷۵۰ کودکان روستایی ( محلی )  
۱۸۴۵ آموزش روستایی ( محلی )  
۱۹۳۰ جادوی علم  
۳۰ علیسا  
۲۰۳۰ اخبار سراسری و گیلان  
۲۱ ترانه ایرانی  
۲۱۱۵ سرکار استوار  
۲۲۱۵ فیلم سینمایی

**چهارشنبه ۲۳ تیر ماه**

۱۸۱۵ آموزش زنان روستایی  
۱۸۴۵ آنچه شما خواسته‌اید  
۱۹ واریته  
۱۹۱۵ درباره کتکور  
۱۹۳۰ گزارش استرنج  
۲۰۳۰ اخبار سراسری و گیلان  
۲۱ ترانه ایرانی  
۲۱۱۵ مدرسه عالی تلویزیون  
۲۱۳۰ خانه قهر خانم

**دوشنبه ۲۱ تیر ماه**

۱۸۱۵ کارتون  
۱۸۳۰ توسن  
۱۹۳۰ دانش  
۲۰ دور دنیا  
۲۰۳۰ اخبار سراسری و گیلان  
۲۱ ترانه ایرانی  
۲۱۱۵ عشق روی پشت بام  
۲۱۴۵ هفت شهر عشق  
۲۲۱۵ سازمان اس

**سه‌شنبه ۲۲ تیر ماه**

۱۸۱۵ کارتون  
۱۸۳۰ توسن  
۱۹۳۰ دانش  
۲۰ دور دنیا  
۲۰۳۰ اخبار سراسری و گیلان  
۲۱ ترانه ایرانی  
۲۱۱۵ عشق روی پشت بام  
۲۱۴۵ هفت شهر عشق  
۲۲۱۵ سازمان اس

۱۷ فوتبال  
۱۸۳۰ واریته  
۱۸۴۵ آژیر  
۱۹ از دیدگاه شما ( محلی )  
۱۹۳۰ ستارگان  
۲۰ موسیقی فرهنگ و هنر  
۲۰۳۰ اخبار سراسری و گیلان  
۲۱۱۵ اختاپوس  
۲۲ جشن هنر  
۲۲۱۵ گرفتار

**شنبه ۱۹ تیر ماه**

۱۸۱۵ کارتون  
۱۸۳۰ سرزمینها  
۱۹ روح کاپیتان گرگ  
۱۹۳۰ مجله نگاه  
۲۰ دنیای یک زن  
۲۰۳۰ اخبار سراسری و گیلان  
۲۱ ترانه ایرانی  
۲۱۱۵ میلیارد  
۲۱۳۰ چهره‌ی ایران  
۲۲ بیتون پلیس

۱۸۱۵ کارتون  
۱۸۳۰ سرزمینها  
۱۹ روح کاپیتان گرگ  
۱۹۳۰ مجله نگاه  
۲۰ دنیای یک زن  
۲۰۳۰ اخبار سراسری و گیلان  
۲۱ ترانه ایرانی  
۲۱۱۵ میلیارد  
۲۱۳۰ چهره‌ی ایران  
۲۲ بیتون پلیس

۱۸۱۵ کارتون  
۱۸۳۰ سرزمینها  
۱۹ روح کاپیتان گرگ  
۱۹۳۰ مجله نگاه  
۲۰ دنیای یک زن  
۲۰۳۰ اخبار سراسری و گیلان  
۲۱ ترانه ایرانی  
۲۱۱۵ میلیارد  
۲۱۳۰ چهره‌ی ایران  
۲۲ بیتون پلیس

دوچهره محبوب از مجموعه بیتون پلیس  
۲۳ فرهنگ و هنر گیلان (محلی)

**پنجشنبه ۱۷ تیر ماه**



- ۱۸۱۵ بازی بازی



مجریان برنامه بازی بازی  
۱۸۴۵ باگربانی  
۱۹ زنگوله‌ها  
۱۹۳۰ راه آهن  
۲۰۳۰ اخبار سراسری و گیلان  
۲۱ قرعه‌کشی یا موسیقی ایرانی  
۲۲ فیلم سینمایی هفته

**جمعه ۱۸ تیر ماه**

۱۲۳۰ کودکان ( محلی )  
۱۳۳۰ کارگاه موسیقی کودک  
۱۴ کیهانشان  
۱۵ رویدادها  
۱۵۳۰ فیلم سینمایی



**مرکز رضائیه**

۲۰۳۵ اخبار رضائیه  
۲۰۴۰ موسیقی  
۲۱ مسابقه جایزه بزرگ  
۲۱۳۰ سال کورش بزرگ  
۲۲ داستانهای جاوید ادب پاریس  
۲۳ فانتوس خیال  
۲۳۳۰ اخبار

**یکشنبه ۲۰ تیر ماه**

۱۷ آموزشی ( محلی )  
۱۷۳۰ تدریس زبان آلمانی  
۱۸ اخبار  
۱۸۱۲ کودکان  
۱۸۳۵ واریته شش و هشت  
۱۹ ایران زمین  
۱۹۳۰ دور دنیا  
۲۰ اخبار  
۲۰۳۵ اخبار رضائیه  
۲۰۴۰ روکامبول  
۲۱ داش‌بالکی



مری آپیک و نودز آزادی در صحنه‌ی از برنامه اختاپوس  
۲۰ اخبار  
۲۰۳۵ اخبار رضائیه  
۲۰۴۰ موسیقی ایرانی  
۲۱ پهلوانان  
۲۲ فیلم  
۲۳ موسیقی ایرانی

**شنبه ۱۹ تیر ماه**

۱۷ آموزشی ( محلی )  
۱۷۳۰ تدریس انگلیسی  
۱۸ اخبار  
۱۸۱۲ کودکان  
۱۸۳۵ سرزمینها  
۱۹ مجله نگاه  
۱۹۳۰ آرزوهای از دست رفته  
۲۰ اخبار  
۲۰۳۵ اخبار رضائیه  
۲۰۴۰ موسیقی ایرانی  
۲۱ خانه قهر خانم  
۲۱۳۰ روزهای زندگی  
۲۲ واریته  
۲۲۳۰ چهره‌ی ایران  
۲۳ واریته  
۲۳۳۰ اخبار



صحنه‌ی از برنامه داش بالکی  
۲۲ اسرار شهر بزرگ  
۲۳ اخبار

**دوشنبه ۲۱ تیر ماه**

۱۷ آموزشی ( محلی )  
۱۷۳۰ تدریس انگلیسی  
۱۸ اخبار  
۱۸۱۲ کودکان  
۱۸۳۵ دانش  
۱۹ دکتر کیلدر  
۲۰ اخبار

**سه‌شنبه ۲۲ تیر ماه**

۱۶۳۰ آموزش روستایی  
۱۸ اخبار  
۱۸۱۲ واریته غربی  
۱۸۳۵ آقاخبره  
۱۹ آنچه شما خواسته‌اید  
۱۹۳۰ موسیقی فرهنگ و هنر  
۲۰ اخبار  
۲۰۳۵ اخبار رضائیه  
۲۰۴۰ سرکار استوار  
۲۱۳۰ فیلم سینمایی  
۲۳۳۰ اخبار

**چهارشنبه ۲۳ تیر ماه**

۱۷ آموزشی ( محلی )  
۱۷۳۰ تدریس زبان انگلیسی  
۱۸ اخبار  
۱۸۱۲ کودکان  
۱۸۳۵ باگربانی  
۱۹ مسابقه  
۲۰ اخبار  
۲۰۳۵ اخبار رضائیه  
۲۱ خارج از محدوده  
۲۱۳۰ روزهای زندگی  
۲۲۳۰ هفت شهر عشق  
۲۳ نگاهی بگذشته  
۲۳۱۵ کاوش  
۲۳۳۰ اخبار



**مرکز کرمانشاه**

**شنبه ۱۹ تیر ماه**

۱۷۳۰ موسیقی و کودک  
۱۸ آقاخبره  
۱۸۳۰ دانش  
۱۹ غرب وحشی  
۲۰ موسیقی محلی  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱ مجله بیتون  
۲۲ چهره ایران  
۲۳۳۰ فیلم انتخابی هفته

۱۷۳۰ رازبقا  
۱۸ آقای نواک  
۱۸۵۰ ترانه‌ها  
۱۹ دختر شاه پریان  
۱۹۳۰ رویدادهای هفته  
۲۰ موسیقی ایرانی  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱ جون آلیسون  
۲۱۳۰ ترانه‌ها  
۲۱۴۰ بولتن هفته ( محلی )  
۲۲ اختاپوس  
۲۳۳۰ فیلم جاد

**پنجشنبه ۱۷ تیر ماه**

۱۷۳۰ مضحک قلمی  
۱۷۴۵ سرزمین عجایب



کانوی بازیگر سرزمین عجایب

**جمعه ۱۸ تیر ماه**

۱۸۳۰ فیلم ماجرا  
۱۹ رانده شده  
۲۰ موسیقی ایرانی  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱ آنچه شما خواسته‌اید  
۲۱۳۰ هفت شهر عشق  
۲۲ فیلم سینمایی



یکشنبه ۳۰ تیرماه

- ۱۷ر۳۰ مضحك قلبي
- ۱۷ر۴۵ كهكشان
- ۱۸ر۳۰ روستاينان ( محلى )
- ۱۹ر۳۰ سركار استوار



- حسينى در نقش خواستگار فرنگى در برنامه سركار استوار
- ۲۰ روح كاپيتان كرك
- ۲۰ر۳۰ اخبار
- ۲۱ موسيقى ايرانى
- ۲۱ر۳۰ ادبيات جهان
- ۲۲ مسابقه چهره ها ( محلى )
- ۲۲ر۳۰ فيلم سينمائى

دوشنبه ۲۱ تیرماه

- ۱۷ر۳۰ كيما
- ۱۸ جادوى علم
- ۱۸ر۳۰ رنگارنگ
- ۱۹ گزارش استرنيج
- ۲۰ نغمه‌ها
- ۲۰ر۳۰ اخبار
- ۲۱ محله بيتون



- « لاناود » در مجموعه بيتون پليس
- ۲۲ تلويزيون و تماشاينان ( محلى )
- ۲۲ر۳۰ آخرين مهلت

سه‌شنبه ۲۲ تیرماه

- ۱۷ر۳۰ چكار كم
- ۱۸ مسابقه رنگ تفریح ( محلى )
- ۱۸ر۳۰ ستارگان
- ۱۹ روهايد
- ۲۰ موسيقى كلاسيك
- ۲۰ر۳۰ اخبار
- ۲۱ سركار استوار
- ۲۱ر۴۵ ترانه ها
- ۲۲ ايرانزمين
- ۲۲ر۳۰ دكتور بن كيى

چهارشنبه ۲۳ تیرماه

- ۱۷ر۳۰ توسن
- ۱۸ سرزمينها
- ۱۸ر۳۰ روستاينان ( محلى )
- ۱۹ر۳۰ جوليا
- ۲۰ موسيقى ايرانى
- ۲۰ر۳۰ اخبار
- ۲۱ محله بيتون
- ۲۲ پليس و مردم ( محلى )
- ۲۲ر۱۵ مسابقات ورزشى



گروه موسيقى ملي درحال تمرين برنامه

تلویزیون آموزشی

پنجشنبه

- ۱۰ر۲۰ مقاله فرانسه
- ۱۰ر۲۵ رياضى چهارم
- ۱۱ر۰۵ فيزيولوژى جانسورى
- ششم
- ۸ ترانه هاوچشم‌اندازها
- ۸ر۲۰ شروع برنامه
- ۸ر۲۵ مسابقه شيمي
- ۹ گرامر انگليسى
- ۹ر۱۵ طبيعى پنجم
- ۹ر۴۰ رنگ تفریح
- ۹ر۵۵ عربى ششم
- ۱۰ر۲۰ مقاله فرانسه
- ۱۰ر۲۵ مثلثات ششم طبيعى
- ۱۱ر۰۵ آئين تكارش
- ۱۱ر۲۰ رنگ تفریح
- ۱۱ر۴۰ جبر ششم طبيعى
- ۱۲ر۰۵ روش تدریس رياضى
- ۱۲ فيلم داستانى

سه‌شنبه

- ۸ ترانه ها وچشم‌اندازها
- ۸ر۲۰ شروع برنامه
- ۸ر۲۵ شيمي ششم
- ۹ انگليسى دوره دوم
- ۹ر۱۵ ادبيات فارسى
- ۹ر۴۰ رنگ تفریح
- ۹ر۵۵ مسابقه علم و تجربه
- ۱۰ر۲۰ مقاله فرانسه
- ۱۰ر۲۵ مسابقه رياضى
- ۱۱ر۰۵ فيزيولوژى جانسورى
- ششم
- ۱۱ر۲۰ رنگ تفریح
- ۱۱ر۴۵ هندسه ترمييمى و
- ۱۲ر۴۰ علوم و رياضى دبستانى
- ۱۲ فيلم داستانى

یکشنبه

- ۸ ترانه ها وچشم‌اندازها
- ۸ر۲۰ شروع برنامه
- ۸ر۲۵ بعدا اعلام مى‌شود
- ۸ر۴۵ برنامه کودک
- ۹ر۱۵ برنامه هنرى
- ۱۰ر۱۵ فيلم آموزشى
- ۱۰ر۲۰ مسابقه اطلاعات عمومى
- ۱۱ برنامه هنرى
- ۱۲ر۲۵ برنامه سينمائى
- ۱۲ر۰۵ پايان

چهارشنبه

- ۸ ترانه‌ها و چشم‌اندازها
- ۸ر۲۰ شروع برنامه
- ۸ر۲۵ شيمي پنجم
- ۹ گرامر انگليسى
- ۹ر۱۵ مسابقه طبيعى
- ۹ر۴۰ رنگ تفریح
- ۹ر۵۵ فيزيك پنجم
- ۱۰ر۲۰ مقاله آلمانى
- ۱۰ر۲۵ رياضى پنجم
- ۱۱ر۰۵ رسم فنى
- ۱۱ر۲۰ رنگ تفریح
- ۱۱ر۴۰ جبر ششم رياضى
- ۱۲ر۱۰ مكانيك ششم رياضى
- ۱۲ر۴۰ بخوانيم و بنويسيم
- ۱۲ فيلم داستانى

دوشنبه

- ۸ ترانه‌ها و چشم‌اندازها
- ۸ر۲۰ شروع برنامه
- ۸ر۲۵ شيمي ۲
- ۹ انگليسى دوره اول
- ۹ر۱۵ طبيعى ۲
- ۹ر۴۰ رنگ تفریح
- ۹ر۵۵ فيزيك ۲
- ۱۰ر۲۰ مقاله آلمانى
- ۱۰ر۲۵ رياضى سوم
- ۱۱ر۰۵ رنگ تفریح
- ۱۱ر۲۰ زمين شناسى ششم
- ۱۱ر۳۰ رنگ تفریح

تلویزیون آمریکا

پنجشنبه

- ۱۷ر۲۰ ورزش در هواى آزاد
- ۱۸ رويداد هاى هفته
- ۱۸ر۲۰ بيل آندرسن
- ۱۹ برنامه مخصوص
- ۲۱ كشف چناب
- ۲۲ فيلم سينمائى
- ۲۲ر۵۰ دومين نمايش فيلم
- ۲۰ برنامه ادساليوان
- ۲۱ يونانزا
- ۲۲ كارگاهان
- ۲۲ر۲۰ رودخانه وحشت

جمعه

- ۱۲ر۲۰ قلب مقدس
- ۱۲ر۴۵ كريستوفرها
- ۱۴ زندگى همين است

دوشنبه

- ۱۷ برنامه کودکان
- ۱۸ اخبار
- ۱۸ر۲۰ آظنور كه اتفاق افتاد
- ۱۹ دشت سرسبز
- ۱۹ر۲۰ برنامه فيليپ وپلس
- ۲۱ پرى ميسن
- ۲۲ نمايش لويديريچر
- ۲۲ر۲۰ مايك دولگلاس

یکشنبه

- ۱۷ برنامه کودکان
- ۱۸ اخبار
- ۱۸ر۲۰ آظنور كه اتفاق افتاد
- ۱۹ دشت سرسبز
- ۱۹ر۲۰ برنامه فيليپ وپلس
- ۲۱ پرى ميسن
- ۲۲ نمايش لويديريچر
- ۲۲ر۲۰ مايك دولگلاس

سه‌شنبه

- ۱۷ دشت سرسبز
- ۱۷ر۲۰ اطاق ۲۲۲
- ۱۸ اخبار
- ۱۸ر۱۵ بزرگترين مبارزه قرن
- ۱۸ر۲۰ برنامه كمدى
- ۱۹ راهبه پرنده
- ۱۹ر۲۰ هانى وست
- ۲۰ اندى وپليامز
- ۲۱ دودباروت
- ۲۲ فيلم سينمائى

چهارشنبه

- ۱۷ر۲۰ نمايش دورسردى
- ۱۸ اخبار
- ۱۸ر۲۰ اطلاعات مخصوص
- ۱۹ر۲۰ اطلاعات مخصوص
- ۲۰ جيم نابووز
- ۲۱ دانيل يون
- ۲۲ ريچاره دايموند
- ۲۲ر۲۵ دومين نمايش فيلم

فرستنده رادیوئی F. M.

پنجشنبه ۱۷ تیرماه

- ۱۹ر۳۰ موسيقى رقص
- ۲۰ر۳۰ ساز تنها
- ۲۱ ارکستر هاى بزرگ جهان
- ۲۱ر۳۰ کسرت خوانندگان خارجى
- ۲۲ مودى بلوز
- ۲۲ موسيقى ايرانى
- ۲۲ر۳۰ - ارکستر برنامه سوم : برنامه شماره (۱۱۷)
- آواز قوامى ( اوسطا )
- ۲۲ر۳۰ اپرا ( موسيقى آوازى )
- ماسکاتى
- گاوالريا وستيگانا

دوشنبه ۱۹ تیرماه

- ۲۱ ارکستر هاى بزرگ جهان
- ۲۱ر۳۰ فاستوپايش
- ۲۲ موسيقى جاز
- ۲۲ر۳۰ پيت فونتن
- ۲۲ موسيقى ايرانى
- ارکستر برنامه سوم : برنامه شماره (۱۵۶)
- آواز مرضيه - گلپايگانى (دشتى)
- ۲۲ر۳۰ موسيقى كلاسيك
- هورنر
- ستفونى شماره ۲
- سرسان
- کنتسرتوويان شماره ۱ دولامازور.
- کوداى
- واديساسيون روى موسيقى
- فولکلوريك مجارستان
- دوبوسى
- نکتورن ها -

جمعه ۱۸ تیرماه

- ۱۴ موسيقى سيك
- ۱۵ آثار برگزيده از آهنگسازان بزرگ
- ۱۷ر۳۰ آهنگهاى انتخابى
- موسيقى فولکلوريك
- آفريقا
- ۱۸ موسيقى جاز
- کينگ بلزر
- ۱۸ر۳۰ موسيقى فيلم
- شناسى
- ۱۹ ترانه هاى ايرانى
- آلارى از ( همايون خرم )

رنگی استمن کالر

چهارمین هفته  
نمایش فیلم موفق  
کلبه آنسوی  
رودخانه

نوشته منوچهر مطیعی

با شرکت ناصر ملک مطیعی - زری خوشکام و همایون بهادران

با موفقیت در سینمای ماژستیک  
ادامه دارد

خیابان شاه تلفن ۶۶۸۴۶۱

تعمیر گاه مجاز  
شاوب لورنس  
شماره ۱۱  
سرویس سیار فوری  
پهلوی  
SCHAUB-LORENZ

آنتن تلویزیون  
آموزشی  
بیشتر با نصب ۲۵ تومان تلفن  
۹۵۶۹۸۰  
سفارشات آنتن تمام کانال برای  
تهران و کلبه شهرستانها قبول میشود

قابل توجه تعمیرگاههای  
تلویزیون در شهرستانها :  
جهت دادن آگهی در مجله تماشا  
بنشانی - تهران : خیابان  
تلویزیون ساختمان تولید  
تلویزیون دفتر مجله تماشا مکاتبه  
نمائید .



# راديو تهران

از پنجشنبه ۱۷ تا چهارشنبه ۲۳ تير ماه

## يكشنبه ۲۰ تير ماه

۲۱ ارکستر های بزرگ جهان  
فرانک پورسل  
آهنگهای انتخابی  
۲۲ موسیقی ایرانی  
- ارکستر برنامه سوم :  
برنامه شماره ( ۱۰۱ )  
آواز ایرج ( شور )  
۲۳ موسیقی کلاسیک  
اورف  
- کارمیتابورانا  
- کاتولی کارمینا

## دوشنبه ۲۱ تير ماه

۲۱ ارکستر های بزرگ جهان  
ارکستر ۱۰۱ ساز زهی  
۲۱۳۰ موسیقی جاز  
زیوی روی مری ودر  
۲۲ موسیقی ایرانی  
- ارکستر برنامه سوم :  
برنامه شماره ( ۱۰۷ )  
آواز وفانی ( سه گاه و ضرب )  
۲۳ موسیقی کلاسیک  
لیست  
- سنفونی فاوست

## سه شنبه ۲۲ تير ماه

۲۱ ارکستر های بزرگ جهان  
گروه خوانندگان جانی من  
۲۱۳۰ آهنگهای انتخابی  
۲۲ موسیقی ایرانی  
- ارکستر برنامه سوم :  
برنامه شماره ( ۱۲۷ )  
آواز سیاوش ( گوشه مخالف سه گاه )  
۲۳ موسیقی کلاسیک  
روسل  
- جشن تنکبوت  
ویلیامز  
- سنفونی شماره ۹ در می مینور

## چهارشنبه ۲۳ تير ماه

۲۱ ارکستر های بزرگ جهان  
بل مورا  
۲۱۳۰ موسیقی جاز  
کیت جارت  
۲۲ موسیقی ایرانی  
- ارکستر برنامه سوم :  
برنامه شماره ( ۱۲۵ )  
آواز شهیدی ( اوسط )  
۲۳ موسیقی کلاسیک  
نظماني برای ترومپت

## پنجشنبه ۱۷ تير ماه

بخش اول  
۶ موسیقی سبک  
۸ر۳۰ برنامه انگلیسی  
۹ر۳۰ برنامه فرانسه  
۱۰ر۳۰ برنامه آلمانی  
۱۱ر۳۰ ترانه های درخواستی  
۱۲ر۳۰ تدریس زبان انگلیسی  
۱۳ر۴۰ ساز تنها  
۱۴ر۴۰ ساز تنها

## بخش اول

## شنبه ۱۹ تير ماه

بخش اول  
۶ موسیقی سبک  
۸ر۳۰ برنامه انگلیسی  
۹ر۳۰ برنامه فرانسه  
۱۰ر۳۰ برنامه آلمانی  
۱۱ر۳۰ ترانه های درخواستی  
۱۲ر۳۰ تدریس زبان انگلیسی  
۱۳ر۴۰ ساز تنها  
۱۴ر۴۰ ساز تنها

## بخش دوم

۱۷ ارکستر های بزرگ جهان  
۱۷ر۳۰ موسیقی فیلم  
۱۸ تدریس زبان فرانسه  
۱۸ر۱۵ ساز های غربی  
۱۸ر۳۰ موسیقی جاز  
۱۹ ایران در بستر زمان  
۲۰ بهترین آهنگهای روز  
۲۰ر۳۰ ادبیات جهان  
۲۱ موسیقی کلاسیک  
۲۲ تا ۲۳ آهنگهای متنوع غربی

## جمعه ۱۸ تير ماه

بخش اول  
۶ موسیقی سبک  
۸ برنامه گلها  
۸ر۳۰ ارکستر های بزرگ جهان  
۹ آهنگهای متنوع غربی  
۱۰ دفتر آدینه  
۱۲ آهنگهای انتخابی  
۱۳ موسیقی رقص در آمریکای لاتین  
۱۳ر۳۰ داستانهای کوتاه از نویسندگان بزرگ

## بخش اول

## يكشنبه ۲۰ تير ماه

بخش اول  
۶ موسیقی سبک  
۸ر۳۰ برنامه انگلیسی  
۹ر۳۰ برنامه فرانسه  
۱۰ر۳۰ برنامه آلمانی  
۱۱ر۳۰ ترانه های درخواستی  
۱۲ر۳۰ تدریس زبان انگلیسی  
۱۳ر۴۰ ساز تنها  
۱۴ر۴۰ ساز تنها

## بخش دوم

۱۷ ارکستر های بزرگ جهان  
۱۷ر۳۰ موسیقی فیلم  
۱۸ تدریس زبان فرانسه  
۱۸ر۱۵ ساز های غربی  
۱۸ر۳۰ موسیقی جاز  
۱۹ ایران در بستر زمان  
۲۰ بهترین آهنگهای روز  
۲۰ر۳۰ ترکه زرین  
۲۱ موسیقی کلاسیک  
۲۲ تا ۲۳ آهنگهای متنوع غربی

## بخش دوم

## دوشنبه ۲۱ تير ماه

بخش اول  
۶ موسیقی سبک  
۸ر۳۰ برنامه انگلیسی  
۹ر۳۰ برنامه فرانسه  
۱۰ر۳۰ برنامه آلمانی  
۱۱ر۳۰ ترانه های درخواستی  
۱۲ر۳۰ تدریس زبان انگلیسی  
۱۳ر۴۰ ساز تنها  
۱۴ر۴۰ ساز تنها

## بخش دوم

۱۷ ارکستر های بزرگ جهان  
۱۷ر۳۰ موسیقی فیلم  
۱۸ تدریس زبان فرانسه  
۱۸ر۱۵ ساز های غربی  
۱۸ر۳۰ موسیقی جاز  
۱۹ ایران در بستر زمان  
۲۰ بهترین آهنگهای روز  
۲۰ر۳۰ قرن بیستم و افکار نو  
۲۱ موسیقی کلاسیک  
۲۲ تا ۲۳ آهنگهای متنوع غربی

## سه شنبه ۲۲ تير ماه

بخش اول  
۶ موسیقی سبک  
۸ر۳۰ برنامه انگلیسی  
۹ر۳۰ برنامه فرانسه  
۱۰ر۳۰ برنامه آلمانی  
۱۱ر۳۰ ترانه های درخواستی  
۱۲ر۳۰ تدریس انگلیسی  
۱۳ر۴۰ ساز تنها  
۱۴ر۴۰ ساز تنها

## بخش دوم

۱۷ ارکستر های بزرگ جهان  
۱۷ر۳۰ موسیقی فیلم  
۱۸ تدریس زبان فرانسه  
۱۸ر۱۵ ساز های غربی  
۱۸ر۳۰ موسیقی جاز  
۱۹ ایران در بستر زمان  
۲۰ بهترین آهنگهای روز  
۲۰ر۳۰ جهان اندیشه  
۲۱ موسیقی کلاسیک  
۲۲ تا ۲۳ آهنگهای متنوع غربی

## بخش دوم

### تلویزیون ملی ایران

## با خرید اوراق ۱۵ مدرسه یادبود به نهضت بزرگ فرهنگی جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیان گذاری شاهنشاهی ایران پیوست



### مدرسه‌ای بنام تلویزیون

آقای منیب طیبی کارمند قسمت مالی تلویزیون ملی ایران اوراق یک مدرسه یادبود را خریداری کرد و آنرا بنام تلویزیون ملی ایران نامید. طیبی در توجیه این اقدام خود گفت: - ملحق شدن به این جنبش مقدس و انسانی تنها کاری است که می‌تواند مساعده را خدمتگزاران کوچک و گمنام جامعه را خشنود کند. و در مورد اینکه چرا این مدرسه را بنام تلویزیون ملی ایران خریده اظهار داشت: - چون در مدت چهار سال خدمت در تلویزیون، چیز های تازه‌ای از فرهنگ ایران و دنیا آموختم، حس کردم که تلویزیون برای من یک مدرسه بوده است و خواستم منم به جبران آنچه از تلویزیون اخذ کرده‌ام برای تلویزیون مدرسه‌ای بسازم... و خوشحالم که این خدمت کوچک من مورد قبول واقع شده است.

کارکنان تلویزیون ملی ایران با شور و هیجان فراوانی از نهضت فرهنگی جشن دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی استقبال کردند و با اختصاص دادن یکروز حقوق خود برای خرید اوراق مدارس یادبود علاقه و اشتیاق خود را به پیشرفت فرهنگ کشورشان بیان کردند. کارمندان تلویزیون ملی ایران که به اهمیت و ارزش کار اجتماعی واقفاند و با همین شیوه سازمان جوان خود را در مدتی کم به پیشرفتهای بزرگ - که نمونه آن گسترش روز افزون شبکه تلویزیون کشور است - توانا ساخته‌اند، در این نهضت عظیم فرهنگی نیز بطور ملی ایران نامیده میشود.

### بیاد یاران در گذشته



کارمندان تلویزیون ملی ایران برای جاودانه کردن نام سه یار فدakar خود که حین انجام وظیفه در آذربایجان شهادت رسیدند، سه مدرسه را بنام آنها: قنبری - قلاح و شیخ عبادی نامگذاری میکنند.



# برنامه رادیو هفتگی ایران

## برنامه ویژه روز جمعه

۶	بامداد سلام شاهنشاهی	۱۶:۰۵	بگویند و بشنویند
	اعلام خیر	۱۷	آئینه زندگی
۶:۰۸	تقویم تاریخ	۱۸	اخبار
۶:۱۵	شادی و امید	۱۸:۰۵	کاروانی از شعر و موسیقی
۷	مشروح اخبار	۱۸:۲۰	مسابقه رادیویی
۷:۱۰	برنامه کودک	۱۹	اخبار ورزشی
۷:۲۰	نسل آینده	۱۹:۰۵	موسیقی ایرانی
۸	اخبار	۲۰	اخبار و تفسیر
۸:۰۵	شما و رادیو	۲۰:۲۰	موسیقی ایرانی
۱۱:۲۰	کر و ارکستر رادیو ایران	۲۱	زیر آسمان کبود
۱۲	آذان ظهر	۲۱:۲۰	گلها
۱۲:۰۶	رنگها و بیرنگها	۲۲	اخبار - افسانه آذینه
۱۲:۲۰	سیر و سفر	۲۲:۲۰	ساز تنها
۱۳	نمایشنامه	۲۲:۴۵	موسیقی ایرانی
۱۳:۲۰	گلها	۲۳	اخبار
۱۴	مشروح اخبار و تفسیر	۲۳:۰۵	گلها
۱۴:۴۵	ساز تنها	۲۳:۲۵	موسیقی ایرانی
۱۵:۱۰	شاعران قصه میگویند	۲۴	برنامه مادی
	اخبار		

## از شنبه تا پنجشنبه

۶	بامداد سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه ها	۱۰:۲۰	ترانه های ایرانی
۶:۰۳	اخبار	۱۱	اخبار
۶:۰۸	تقویم تاریخ	۱۱:۱۰	موسیقی ملل
۶:۱۵	شادی و امید	۱۱:۲۰	موسیقی محلی
۶:۴۵	موسیقی نشاط انگیز	۱۱:۴۵	سخنرانی مذهبی
۷	اخبار	۱۲	آذان ظهر
۷:۱۵	کودک	۱۲:۰۶	ایران و اسلام
۷:۲۱	شکفتبهای جهان بدون اخبار	۱۲:۲۰	کارگران
۸	اخبار	۱۳	اخبار هنری
۸:۰۵	نگاهی ب طبیعت	۱۳:۰۵	برنامه جوانان
۸:۱۵	آهنگهای بیگلام	۱۴	اخبار
۸:۲۰	رنگین کمان	۱۴:۲۰	سیری در مسئله روز
۹	اخبار	۱۵	ساز تنها
۹:۰۵	زن و زندگی	۱۵:۱۵	عمران منطقه ای
۱۰	اخبار	۱۵:۲۰	کاروان شعر و موسیقی
۱۰:۰۵	زن و زندگی	۱۶	اخبار
		۱۶:۰۵	از چهار گوشه جهان

به پیشنهاد برخی از شنوندگان رادیو ، چون برنامه های روزانه رادیو ایران در ساعتهای مختلف غالباً یکسان است ، جدول کامل برنامه های يك روز رادیو ایران را همراه با تفاوتهای آن در روز های هفته درج می کنیم و امیدواریم این ترتیب بیشتر مورد استفاده خوانندگان قرار گیرد .

## تفاوت برنامه های رادیو ایران

ساعت	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه
۷/۳۲	شکفتبهای جهان بدون	سخنرانی	آشنائی با قانون	گفت و شنود هفته	دانشتوی ها	دانشتوی ها
۱۴/۳۰	سیری درمساله روز	سیری درمساله روز	سیری درمساله روز	در خدمت مردم	سیری درمساله روز	تفسیر قرآن
۱۵/۱۵	عمران منطقه ای	موسیقی	حمایت حیوانات	موسیقی ایرانی	سازمان ملل متحد	پاسداران جامعه
۱۵/۳۰	کاروان شعر و موسیقی	جلوه های زیبایی در زبان پارسی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی
۱۶/۰۵	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	نقش در آینه هفته
۱۸/-	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	هنر برای مردم
۱۹/-	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	»
۱۹/۰۵	موسیقی	سپاهیان انقلاب	سیری در ادبیات و هنر	سپاهیان انقلاب	بحث ایدئولوژیک	»
۱۹/۱۵	بحث ایدئولوژیک	»	»	»	»	»
۱۹/۳۰	»	موسیقی ایرانی	»	اسرار تندرستی	»	یک شاخه گل
۲۱/-	مشاعره	برنامه ادبی	نغمه ای در خاموشی	فرهنگ مردم	جانی دالر	سخنرانی راشد
۲۱/۳۰	»	برنامه گلها	برنامه گلها	»	موسیقی فرهنگ و هنر	»

## تهاشای جهان در يك هفته



بیانات شاهنشاه آریامهر

شاهنشاه در ادامه فرمودند: « يك مطلبی که حتی باید بان توجه داشته باشید اینستکه ترقی ایران بر اساس برده کنی و استثمار کارگر ارزان قیمت نمی تواند بنا شود . »

شاهنشاه آریامهر در اشاره به وضع مسکن فرمودند: « بسا دادن زمین و ساختمان خانه این وضع نا معقول گرایه خانه های بالا یا زمین های گرانقیمت خود بخود از بین میروند ، بخصوص که دولت هر جائیکه متوجه شود با مصالح بورس زمین ایجاد میشود ، با عرضه زمین هائی که در اختیار دارد یا تدابیر دیگری که اتخاذ خواهد کرد ، از بالا رفتن نامعقول قیمت های زمین که باعث هدر رفتن سرمایه و انرژی مردم ایران میشود ، جلوگیری خواهد کرد . »

شاهنشاه در دنباله فرمایشاتشان توسعه بورس را توصیه فرمودند و در پایان فرمودند: « قدرت اقتصادی و پشتوانه این مملکت اینقدر محکم و قوی است که هر چندر شما تند بروید ، هیچوقت باعث وحشت نخواهد شد و می خواهم اینکه تند بروید که ما به شما بگوئیم خوب حالا يك خرده بواشتر . »

## مصاحبه شهبانو



شاهنشاه در ادامه بیاناتشان فرمودند: « مقیاس کارخانه های شما باید بقیاس جهانی برسد . اگر به تهنائی قادر بان باشید باهم توأم بشوید و با مصالح فرنگیها « موج » بکنید تا واحد شما بتواند تولیداتش به سطح واحدین المللی برسد . از لحاظ مدیریت و قسمت فنی باید بدانید که اگر همپای رقبای بین المللی خودتان نباشید از میدان بدر خواهید رفت ، بعکس آن عده ای که فکر میکنند ما باید صنایع داخلی خودمان را بپهر قیمتی حمایت بکنیم ، یعنی روی آن ضرر بدهیم و جنس گران تولید بکنیم و جنس گرانتر بفروشیم آن هم بداخلی ( برای اینکه در خارجه که کسی از شما نخواهد خرید ) و فکر میکنند که مصرف کننده ایرانی باید دانما جنس بدتر و گرانتر بخرد ، بعقیده من این درست خلاف وطن پرستی است . پس در آئینه باید درست متوجه عکس آن باشید که حمایت دولت بهمان اندازه ای که صنایع شما سالم نیست و ضعیف است ، بهمان اندازه کم خواهد شد و چه با بهتر است . که صنایع ناسالم از بین برود . »

شهبانو در پاسخ به پرسشی در زمینه جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران فرمودند: « ما دوهزار و پانصدمین سال دوام موجودیت خود را بعنوان يك ملت واحد و یکپارچه جشن

میگیریم و من گمان نمیکنم چنین مداومتی با اینهمه سابقه طولانی و تاریخی ازعهده هر کشوری ساخته باشد . از جمله کارهائی که بنسبیت برگراری جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران انجام میشود ، ایجاد ۲۵۰۰ مدرسه یادبودست . ما برای تاسیس این مدارس تمام مردم کشور خود را بهمکاری و پایمردی دعوت کرده ایم و این ۲۵۰۰ مدرسه بهمت مردم ایران و با همکاری دولت ساخته خواهد شد . »

شهبانو اضافه فرمودند: « پاسخی که از طرف مردم کشور ما باین دعوت بزرگ ملی داده شده بقدری هیجان انگیزست که ما اکنون آمادگی یافته ایم بجای دوهزار و پانصد مدرسه ، چهار هزار مدرسه در روستا های اطراف و اکناف ایران ایجاد کنیم . اینهمه استقبال واقعا شگفت آورست و بنظر من در دنیا کمتر کشوری را میتوان یافت که مردم آن با اینهمه آمادگی بیک دعوت ملی پاسخ گویند . » شهبانو به اقدامات سازنده ای که در جریان آمادگی برای برگزاری جشن بنیانگذاری شاهنشاهی ایران انجام میشود ، اشاره فرمودند و تاکید کردند که آنچه انجام میشود در چهار چوب برنامه های آبادانی کشورست .

مصاحبه کننده تلویزیون فرانسه از شهبانو پرسید: « علیاحضرتا آشنائی عمیق تان با آثار فرهنگی و هنری انکار ناپذیرست . نظر تان بعنوان سازنده و آفریننده نهضت فرهنگی ایران چیست و درباره فرهنگ چه عقیده ای دارید ؟ »

شهبانو فرمودند: « از نظر من اهمیت فرهنگ برای يك کشور بسیار عظیم و انکار ناپذیرست . مخصوصا من عقیده ندارم يك کشور در حال رشد برای تبدیل يك کشور پیشرفته و صنعتی تمام ارزشها و سنت های فرهنگی خود را فدا کند و از ارزشهای معنوی و انسانی چشم ببوشد . »

در پاسخ این پرسش که: « نظر علیاحضرت درباره اعطای چهار بورس تحصیلی به چهار کودک از چهار ژئاد بنسبیت برگراری جشن بنیانگذاری شاهنشاهی ایران چیست ؟ » شهبانو فرمودند: « ما چهار بورس کورش کبیر را بیک کودک ایرانی بعنوان نماینده ژئاد سفید - يك کودک سرخ پوست کانادائی بعنوان نماینده ژئاد سرخ - يك کودک ژاپنی بعنوان نماینده ژئاد زرد و يك کودک اهل نیجریه بعنوان نماینده ژئاد سیاه خواهیم داد . »

شهبانو در این مصاحبه به پرسش های گوناگون نماینده تلویزیون فرانسه درباره عقایدشان و زندگیشان پاسخ فرمودند .

## ادامه سفر

آقای هویدا نخست وزیر که از هفته پیش سفر انتخاباتی خود را آغاز کرده است ، در این آخرین هفته مبارزه انتخاباتی با آهنگی سریعتر از شهری به شهر دیگر میروود تا اصول سیاست حزب ایران نوین و دولت حزبی خود را برای مردم روشن سازد . « ایران نوین » از آنجاکه در بیشتر حوزه های مهم بی رقیب است تلاش خود را متوجه بدست آوردن آراء بیشتر ساخته است ، تا بدینوسیله نفوذ خود را در میان قشرهای مختلف جامعه افزونتر سازد .

این تلاش در راه کسب آراء بیشتر در تهران که ۲۷ نامزد انتخاباتی آن همه عضو « ایران نوین » هستند چشمگیرترست .

مردم مشهد ، کرمان ، شیراز ، بندرعباس ، آبادان ، همدان ، کرمانشاه و ... تاکنون شاهد تعلق های پر حرارت نخست وزیر بوده اند .

آقای هویدا عصر جمعه در میتینگ انتخاباتی میدان « بوعلی » همدان در برابر هزاران تن از هواداران خویش که پیشتر کشاورزان بودند ، بیعت درباره آینده کشاورزی ایران پرداخت .

آقای هویدا گفت: « کشاورزی ایران راه خود را یافته است ، تکامل ناپذیرست و استحصال هرچه بیشتر در این زمینه ، همگام و همراه توسعه سریع صنعتی خواهد بود و این برنامه اساسی تحول اقتصادی کشور را مشخص می سازد . »



نخست وزیر افزود: « ایران يك کشور صنعتی میشود ، در عین حال که از همه امکان ها و ظرفیت تولید کشاورزی خود بهره میبرد . »

آقای هویدا ادامه داد که تحول کشاورزی ایران دو جهت دارد . یکی تحول روابط انسانی در روستاها که بسود تولید کنندگان اصلی یعنی دهقانانست



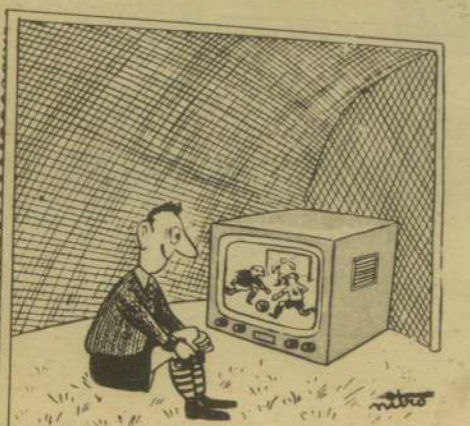
# میان پرده



— اون موقع کالگه بچه رو حاضر نبودی راه بری



— میگان از متخصصهای معروف تعمیر تلویزیونیه



آقای گلر با نگرانی جریان مسابقه را از تلویزیون تعقیب می کند!

— خوب، اول اون تابلو را که انداختی بردار بکوب به دیوار ...

— بی زحمت یه تمبر چارده زاری

— بفرمایین

— پولش چقد میشه؟

— جناب استاد به منزل رفیقش رفته بود. وقت خداحافظی صاحبخانه به او گفت:

— وقتی از پله ها میری پایین مواظب پله های ماقبل آخر باش.

— چرا ماقبل آخر؟

— چون بعد از اون یه پله دیگم هست.

— **پرده ی دوم — کودکان، بازی بازی**

● معلم — یه جمله باز که توش کلمه ی «قد» باشد.

● بچه — من امروز صبح جای خوردم.

● معلم — پس قندش کو؟

● شاگرد — انداختم توی چایی.

● معلم دستور زبان فعل رفتن را صرف می کرد:

— من نمی روم، تو نمی روی، او نمی رود.

— ما نمی رویم، شما نمی روید، ایشان نمی روند.

— حالا بگو ببینم بچه، از اینایی که گفتم چی فهمیدی؟

— والله آقا معلم فهمیدم که همه مون فعلا همینجا می مونیم.

● **پرده ی سوم — بهداشت کانون خانواده**

● دکتر جون، یه کاری بکن. موقع خواب دهنم باز مینمونه.

— هیچ کاری نمیشه کرد. پوست تن شما قدری کوتاهه و به این جهت وقتی بلك هارو می بندید، دهنتون خودبخود باز میشه.

● **دکتر از همکار قدیم و ندیمش پرسید:**

— بالآخره نگفتی چرا میمون این همه رسته، متخصص پوست شدی؟

— به سه دلیل: اول این که هیچ مریض پوستی نصف شب آدمو از خواب بیدار نمی کنه، دوم اینکه هیچ مریض پوستی از این مرض نمی میره، و مهمتر از همه این که هیچ مریض پوستی هم مرزش خوب نمی شه.

● **دکتر بعد از معاینه ی مفصل مریض به او گفت:**

— شما مرض عصبی گرفتین، باید استراحت و آرامش کامل داشته باشین. باید به شدت از سینما، تئاتر، تلویزیون، مشروب، سیگار، زن برهیز کنین.

ولی البته فراموش نکنین که باید تفریح کافی هم داشته باشین.

● **پرده ی چهارم — داستان سفر**

● **مستر اسمیت، از آن انگلیسی های خونسرد**

بعد از يك بگومگوی شدید بازنش، قهر کرد و موقع خروج از خانه در را چنان محکم به هم زد که يك تابلو از دیوار به زمین افتاد. بازنده سال بعد، بشیمان و دلتنگ به خانه برگشت. زنش در راهرو به او گفت:

— تاحالا کجا بودی؟

— بیرون بودم.

● **پرده ی اول: در محضر استادان ایرانی زمین**

● جناب استاد به باجه ی پشت رفت و گفت:

— بی زحمت یه تمبر چارده زاری

— بفرمایین

— پولش چقد میشه؟

● جناب استاد به منزل رفیقش رفته بود. وقت خداحافظی صاحبخانه به او گفت:

— وقتی از پله ها میری پایین مواظب پله های ماقبل آخر باش.

— چرا ماقبل آخر؟

— چون بعد از اون یه پله دیگم هست.

● **پرده ی دوم — کودکان، بازی بازی**

● معلم — یه جمله باز که توش کلمه ی «قد» باشد.

● بچه — من امروز صبح جای خوردم.

● معلم — پس قندش کو؟

● شاگرد — انداختم توی چایی.

● معلم دستور زبان فعل رفتن را صرف می کرد:

— من نمی روم، تو نمی روی، او نمی رود.

— ما نمی رویم، شما نمی روید، ایشان نمی روند.

— حالا بگو ببینم بچه، از اینایی که گفتم چی فهمیدی؟

— والله آقا معلم فهمیدم که همه مون فعلا همینجا می مونیم.

● **پرده ی سوم — بهداشت کانون خانواده**

● دکتر جون، یه کاری بکن. موقع خواب دهنم باز مینمونه.

— هیچ کاری نمیشه کرد. پوست تن شما قدری کوتاهه و به این جهت وقتی بلك هارو می بندید، دهنتون خودبخود باز میشه.

● **دکتر از همکار قدیم و ندیمش پرسید:**

— بالآخره نگفتی چرا میمون این همه رسته، متخصص پوست شدی؟

— به سه دلیل: اول این که هیچ مریض پوستی نصف شب آدمو از خواب بیدار نمی کنه، دوم اینکه هیچ مریض پوستی از این مرض نمی میره، و مهمتر از همه این که هیچ مریض پوستی هم مرزش خوب نمی شه.

● **دکتر بعد از معاینه ی مفصل مریض به او گفت:**

— شما مرض عصبی گرفتین، باید استراحت و آرامش کامل داشته باشین. باید به شدت از سینما، تئاتر، تلویزیون، مشروب، سیگار، زن برهیز کنین.

ولی البته فراموش نکنین که باید تفریح کافی هم داشته باشین.

● **پرده ی چهارم — داستان سفر**

● **مستر اسمیت، از آن انگلیسی های خونسرد**

بعد از يك بگومگوی شدید بازنش، قهر کرد و موقع خروج از خانه در را چنان محکم به هم زد که يك تابلو از دیوار به زمین افتاد. بازنده سال بعد، بشیمان و دلتنگ به خانه برگشت. زنش در راهرو به او گفت:

— تاحالا کجا بودی؟

— بیرون بودم.



«گنوری دوبروولسکی» «ولادیسلاولکف» «ویکتور پاتسایو»

۴ — تاثیر مرگبار بازگشت به حوزه جاذبه زمین بر اندام های بدن. فرضیه های اول و دوم اگر درست باشد، گرفتاری بزرگی بوجود نمی آورد. چون قدرت علمی شوروی چنانستکه به سادگی میتواند برای رفع این نقایص راه چاره بیابد.

مورد سوم دشواری بزرگتری در برابر دانشمندان شوروی قرار میدهد. اگر اقامت طولانی در بیوزنی چنین عوارض سختی در پی داشته باشد برنامه اقامت در ایستگاه های فضایی و در ستارگان باین زودبیا قابل اجرا نخواهد بود.

مورد چهارم دو حالت پیش می آورد: الف — سیستم تکنیکی ساختن سفاین فضایی شوروی هنوز آنچنان کامل نیست که فضاوردان را در درون سفینه از تاثیر همه عوامل ناساعد خارجی مصون نگاه دارد. ( این نقصی است که چارماش دشوار بنظر نمی آید).

ب — اقامت طولانی در شرایط بی سرنوشت این نیروها را روشن خواهد کرد.

۴ — مسئله وحدت دو نیمه ویتنام با شیوه های صلح آمیز مورد رسیدگی قرار میگیرد و در این امر دخالت خارجیان مورد قبول نخواهد بود.

۵ — ویتنام جنوبی سیاست خارجی خود را بر پایه صلح و بیطرفی استوار خواهد کرد و با همه کشورها بدون توجه به رژیم سیاسی شان روابط سیاسی برقرار خواهد ساخت. این برقراری « روابط سالم و عادی » شامل آمریکا هم خواهد بود.

۶ — آمریکا باید مسئولیت همه خرابیهای را که در دو نیمه ویتنام بوجود آورده است، بعهده گیرد.

۷ — طرفین منازعه در مورد نحوه تضمین بین المللی توافقی که بدست خواهد آمد، با یکدیگر تبادل نظر خواهند کرد تا راه حل مناسبی بدست آید.

کارشناسان سیاسی با توجه به نتیجه مقایسه پیشنهاد های جدید ویت کنگ و آنچه تاکنون از طرف هائوئی و سازمان مزبور عنوان شده است، عقیده دارند که طرح هفت ماده ای خانم « تی بین » هم راه را برای رسیدن به صلح در ویتنام هموار نخواهد کرد.

## يك فاجعه يك توقف

صبح چهارشنبه هفته گذشته يك حادثه فضائی — مرگ سه فضاورد شوروی « گنوری دوبروولسکی »، « ولادیسلاو ولکف » و « ویکتور پاتسایو » — پایانی دردناک برای يك پیروزی شوروی بود. روسها پس از کاویدن جو و حواشی آن و پس از آنکه موتورهای سفاین فضائی خود را و شیوه بازگشتن به زمین را با کنجکاوی آزمودند، حساب خود را در « مسابقه تسخیر فضا » از آمریکا جدا کردند. آمریکائی ها شجاعانه — و در عین حال در چهارچوب ذوق تبلیغاتی شان — برنامه آپولورا به راه انداختند، اولین انسان را در ماه فرود آوردند ( آپولو — ۱۱ ) و در میان هراسی شدید از کنار يك فاجعه گذشتند ( آپولو — ۱۳ ).

روسها سفاین بدون سرنشین خود را به ماه فرستادند — لوناها — و دست به ساختن هسته ایستگاه های فضائی شدند ( الحاق سالیوت با سایوز ) — مرگ سه فضاورد توقفی کوتاه در این حرکت پدید می آورد و دانشمندان فضائی را در برابر پرشهای گوناگون حیران میسازد. — مرگ ناگهانی سه فضاورد بچه دلیل بود؟

در برابر این پرسش هیچ پاسخی روشنی نیست. ولی چهار فرضیه وجود دارد:

۱ — خرابی سیستم تولید هوای تنفسی سفینه.

۲ — خرابی چتر حفاظتی سفینه که درون آنرا از عوارض حرارت شدید برخوردار با جو مصون نگاه میدارد.

۳ — تاثیر اقامت طولانی در بی وزنی روی اندام های بدن.

و دیگر تحول در شکل کشاورزی ایران و در این زمینه استفاده از شیوه های نوین کشاورزی مورد نظرست.

انبوه حضاران در میدان « بوعلی همدان » بارها سخن نخست وزیر را بریدند تا فریاد « جاوید شاه » برآوردند. « ایران نوین »، « اتحاد در راه پیشرفت و رسیدن به مرحله تمدن بزرگ » را در شمار هدفهای خویش قرار داده است.



حزب مردم که در دوره یست و سوم مجلس شورای ملی، حزب اقلیت خواهد بود، برنامه مبارزه انتخاباتی خود را در مقیاسی کوچکتر از « ایران نوین دنبال میکند.

دبیر کل این حزب در يك نطق انتخاباتی اصول کلی سیاست دولت حزب « ایران نوین » را بپاد انتقاد گرفت و اشاره کرد که « دولت حزب ایران نوین در زمینه انقلاب اداری شکست خورده است. »

حزب پان ایرانیست هم در اعتراض به اینکه از امکان تبلیغ برخوردار نیست، شرکت در انتخابات را تحریم کرده است.

## پیشنهاد تازه برای صلح

روز دهم تیر در صد و نوزدهمین جلسه کنفرانس پاریس خانم « گنورین تی بین » نماینده ویت کنگ يك پیشنهاد صلح هفت ماده ای تسلیم نمایندگان آمریکا و سایگون کرد. هفت ماده پیشنهاد جدید بدین قرار است:

۱ — دولت آمریکا باید تاریخ معینی برای خروج همه نیروهای آمریکائی و نیروهای کشورهای دیگر که در ویتنام جنوبی در کنار آمریکائی ها میجنگند، تعیین کند.

در فاصله میان اعلام این تاریخ و فرارسیدن آن در مورد نحوه بیرون بردن این نیروها گفتگوهای انجام خواهد شد.

۲ — بدنبال اعلام تاریخ خروج نیروهای آمریکا و متحدانش و فرارسیدن این تاریخ طرفین منازعه مقررات آتش بس را رعایت خواهند کرد. ویت کنگ عقیده دارد که باید حکومتی مستقل، دمکرات و بیطرف در سایگون بروی کار آید.

۳ — سرنوشت نیروهای مسلح ویتنامی که در ویتنام جنوبی مستقر هستند، میان خود ویتنامی ها مورد بحث قرار خواهد گرفت و يك توافق ملی

اوتانت دبیر کل سازمان ملل متحد و چیانگ کایچک رهبر چین ملی با این اقدام آمریکا مخالف بودند. چون بگمان آنها استفاده از سلاح اتمی در هندوچین جنگ ویتنام را در نظر آسیائی ها به یك نبرد تژیادی تبدیل میکرد.

« دین راسک » ۲۴ ساعت پیش از انتشار این مطالب در « سنت لوئی پست دیسپاچ » گفته بود که هیچگاه استفاده از سلاح اتمی در جنگ ویتنام را توصیه نکرده است.

راسک در پاسخ بکسانیکه دخالت آمریکا در جنگ ویتنام را يك اقدام پرخرج و بیحاصل میدانند، گفت: « آنچه ما در ویتنام از دست میدهم به احتراز از جنگ بین المللی سوم و حفظ حیثیت آمریکا نمی ارزید؟ »

در آستانه شروع مبارزه انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا، انتشار اسناد محرمانه جنگ ویتنام دمکراتها را سخت بدست و پا انداخته است، چون این اسناد حکومت دمکرات جانسون رامشول توسعه جنگ در هندوچین نشان میدهند.

همین جهت برخی کارشناسان انتشار آن را با يك مانور تبلیغاتی بی ارتباط نمی دانند.

## اسرار جدید

انتشار نکات يك گزارش محرمانه درباره جنگ ویتنام در مطبوعات آمریکا ادامه دارد. دادگاه فدرال آمریکا برعم تمایل اعلام شده نیکسون و بنتاگون انتشار این اسناد را آزاد ساخت و بدین ترتیب مطبوعات آمریکا در راه حفظ آزادی عمل خویش به پیروزی بزرگی دست یافتند.

روز شنبه روزنامه « سنت لوئیس پست دیسپاچ » نکته های تازه ای از این سند محرمانه را منتشر کرد. از جمله اینکه در ۱۹۶۴ « دین راسک » وزیر امور خارجه حکومت جانسون به حکومت سایگون اطلاع داده بود که اگر چین کمونیست به ویتنام نیرو نفرستد، آمریکا از سلاح اتمی استفاده خواهد کرد.



# نقد فیلم در سوک آزادی EASY RIDER



حسن تهرانی

**Easy Rider** فیلمی است که مارا

به خوبی با آنچه در اندیشه‌ی سازنده‌اش می‌گذرد آشنا می‌کند. این فیلمی است که حرفی برای گفتن دارد و راحت و مستقیم حرفش را با تماشاچی در میان می‌گذارد. **Easy Rider** نشانه‌ی این است که اگر

نیازی واقعی به بیان باشد، احتیاجی به پناه بردن به اشارات نامفهوم و مجرد نیست و نیز به پیله‌یی دور خود تنیدن برای توجیه دوری از مردم. این فیلم باسخی نیکوست به سرگردانی هنرمندان در گرایش راهی میان هنر مسئول و اجتماعی و هنر باصلاح خالص. این **Easy Rider** به عنوان یک ساخته‌ی هنری حاصل می‌شود و نیز در اثر انتقال بیش اجتماعی سازنده‌اش یافت.

**Easy Rider** گزارشگر زمان و مکان و احوال مشخصیست و سندیست ماندنی از ستیز آدمی بر علیه برده شدن و تحت سلطه‌ی نظامی نابود کننده قرار گرفتن.

این فیلم برای سینمای آمریکا و به خصوص سینمای جوان آمریکا انقلابی بود. اکنون این دگرگونی از جهت اقتصادی مورد بررسی قرار می‌گیرد، این که فیلمی ارزشان فروشی سرسام آور داشته، در حالی که باید دید چرا این دگرگونی اقتصادی به وجود آمده است. آیا صرفا فقیر بودن و ساده بودن عناصر سازنده این چنین موفقیتی را به بار آورده‌اند؟ یا این که چون قهرمانان فیلم دو جوان هستند؟ - حتی یک بررسی سطحی ما را از این تپله‌ی نظر دور می‌کند و به عامل اصلی موفقیت **Easy Rider** که همانا بیان مسئله‌ی است درباره‌ی آمریکای امروز رهنمون می‌شود:

نمایش بحرانی که شکاف میان نسل کنونی در آمریکا ایجاد کرده و شاید عامل اصلی آن جنگی باشد که بر اثر قطعه نظرهای سیاسی و توسعه طلبی نسل گذشته پدید آمده و بارآن بر دوش نسل امروز است.

نسل امروزی نه فقط به واسطه‌ی جنگیدن در محدودیت قرار گرفته بلکه آزادی‌ش محاصره شده تا نتواند خارج از هدف های کلی و سیاسی کشورش قدمی بردارد. این نسل گریزی بسوی نوعی «عرفان» کرده تا در پناه آن ناجی آزادی اش باشد.

**Easy Rider** به تجزیه و تحلیل این مسئله می‌پردازد و گرچه سازنده‌اش در قطعی از ماجرا قرار گرفته و بی طرف نمی‌نماید، موشکافانه جنبه های مختلف این مسئله را مورد بررسی قرار داده است.

**Easy Rider** پسرهایست کوتاه در آمریکا و دیدار از جماعات مختلف آمریکائی - در این دوره ما بخوبی با خفتانی که محیط را فرا گرفته آشنا می‌شویم. فیلم قصه‌ای بسیار ساده دارد - دو جوان با موتور هایشان برای رسیدن به کارناوالی راه می‌افتند، در طول راه

ما بدقت می‌شناسیمشان و با آنها بدیدار آدم های مختلف می‌رویم و شاهد مرگشان می‌شویم.

این مرگ بعنوان نقطه‌ی اوج در نظر گرفته نشده بلکه همانند نماهای گفتگوی آدم های فیلم و بلکه با اهمیتی کمتر برگزار شده - شاید همین نوع پرداخت صحنه‌ی آخر است که چون سر تیز سوزنی ما را متوجه آنچه فیلم به بیانش می‌پردازد می‌کند، و حاد بودن وضع را مشخص می‌کند.

اصولا فیلم هرگز به بیان خاص «درام» پناه نبرده و بیانی گزراش دهنده دارد و ساده - گوئی از زندگی عادی بدون جلب توجه آمده‌ها تصویر برداشته باشند. این نوع بیان با حرکات ساده‌ی دوربین که بجای تابع میزانشی پیش بینی شده بودن، تابع سوزهای اصلی هر صحنه است، ایجاد گردیده و نیز با طول صحنه‌ها که بجای بستگی با ریتم کلی فیلم بنا به اهمیت حرف‌ها و حرکات همان صحنه‌ها تعیین شده‌اند مرتبط است. که البته این پرداخت با تمهیداتی دیگر خود، ریتم خاصی برای فیلم ایجاد می‌کند - ریتمی مخصوص یک گزارش که بجای بستگی، بتوالی پیش بینی شده نماها و غیره... بیش از پیش بستگی دارد. بمیزان آشنائی ما با مسائل، با محیط که ریتمی بسیار درونیست - البته روش‌هایی تازه در تدوین بکار گرفته شده که به ایجاد این ریتم بخصوص کمک می‌نمایند.

مهمترین این روش‌ها اینست که در پایان هر فصل قبل از اتمام نمای آخر نخست سه یا چهار کادر از نمای آغاز فصل بعدی و بعد کادر هایی بیشتر و بعد کادر های بیشتر از بار پیش را میان این نمای آخر می‌بینیم، و سپس خود نمای آغاز فصل بعدی بطور کامل نمایش داده می‌شود. این روش تقطیع غیر از کمکی که به ایجاد ریتم در فیلم می‌نماید. در جهت گزارشی فیلم هم قرار دارد و همواره ما را از لحظاتی بعد آگاه می‌سازد و از روش خاص فیلم های قصه‌ای در مورد زمان دورمان می‌سازد. (اینکه زمان فیلمی منطبق با گذشت زمان بر کاراکتر ها باشد.)

در این میان استثنائی وجود دارد. در یکی از فصول نیمه دوم فیلم، جائیست که در آن یکی از دو جوان قهرمان فیلم «کاپیتان آمریکا» جمله‌ای را از روی یک دیوار درباره‌ی مرگ می‌خواند و درست در همان لحظه قسمتی از نمای آخر فیلم را که در آن شاهد مرگ خود او هستیم، می‌بینیم.

در طول فیلم با نظری خاص از جانب سازنده در مورد ملت آمریکا مواجه هستیم - سازنده معتقد است چون مردم آمریکا از «زمین» بعنوان بهره‌وریشان دور شدند و سیستم های خاص اقتصاد اجتماعی سرمایه داری را جانشین زندگی ساده کردند، روه زوایی لاقول روانی رفته‌اند. توجه کنید به فصل آغاز فیلم، تنها افرادی که با دو قهرمان هیبی فیلم

مهربان هستند و آنان را از خود نمیرانند، خانواده‌ی یک زارع هستند - در همین فصل تحسین «کاپیتان آمریکا» را شاهد هستیم از مرد خانواده‌ی زارع که نان خود را از زمین درمی‌آورد، و بعد در فصلی دیگر گروهی هیبی را می‌بینم که در زمینی شتراز با سرسختی بزراعت مشغولند، شباهت مرد زارع و آن گروه در بستگی شان است زمین که بوجود آورنده‌ی عشق واقعی بجائیست که در آن زندگی می‌کنند و نیز کامل کننده‌ی روحیه‌ای آزاد اندیش. حتی در ایمان این گروه شباهتی هست - هر دو قبل از صرف غذا دعا می‌خوانند.

این شباهت در تصویری که طنزی نیز به همراه دارد در آغاز همین فصل دیده می‌شود - وقتی موتور سیکلت کاپیتان آمریکا پنجر می‌شود، برای عوض کردن لاستیک پنجر شده سراغ مرد زارع می‌آیند و از او وسیله و جا می‌خواهند - مرد زارع با مهربانی با آنان اجازتی استفاده از جا و وسائش را می‌دهد، و بعد در نمائی ثابت شاهدیم که وقتی مرد زارع اسبش را نعل می‌کوبد، دو قهرمان لاستیک موتورشان را عوض می‌کنند. گرچه فاصله‌ی نسلی این دو و مرد زارع بسیار می‌نماید ولی همواره این حس وجود دارد که آنان کوشش بسیار دارند تا به او نزدیک شوند.

سازنده در نمایش قهرمان های فیلمش راه درستی را برگزیده و طی آن برای شناساندن آنان از روش های قرار دادی استفاده نمی‌کند و ماقصود رفتار ساده‌ی قهرمانان فیلم را در مدت گذشت فیلم می‌بینیم و همانگونه که در زندگی گاه بشماشای رفتار دیگران می‌ایستیم، با محک تجربه های شخصی مان سعی در شناخت آنان می‌کنیم - این است که غیر از خصوصیات مشخص در مورد هر یک از آنان، برای هر تماشاگری نیز صفاتی خاص را شامل می‌شوند.

حسن دیگر این پرداخت اینست که هرگز مسائل این آدمها خصوصی انگاشته نشده و آنگونه که میل سازنده است، تعمیم داده می‌شوند.

گفت و گذار «کاپیتان آمریکا» و «بیلی» در آمریکا با موتور هایشان جستجوی جائیست که برای ماندن بیابند آن‌ها نمی‌خواهند اینگونه در فشار بند ها باشند و زندگی خفیی را ادامه دهند اینست که حتی در میان گروه هیبی ها هم نمی‌مانند. در گفت و گذارشان هرچه بسوی شهر ها می‌روند، از طبیعت خالص و زیبا دور می‌شوند و نوعی مردگی میان مردم این شهر ها می‌رسند.

وقتی در شهری کوچک بزندان می‌افتند با یک وکیل دعاوی جوان و الکی آشنا می‌شوند - وکیل جوان نمونه آدمهایست که ابتدال محیط و مردم اطرافشان را حس می‌کنند و با اینکه از آسایش خاص طبقه‌ی متوسط برخوردارند نمی‌توانند از خود نگرینند. برخورد وکیل جوان با «بیلی»

«کاپیتان آمریکا» باعث می‌شود راه تازه‌ای پیدا کرده و با آن‌ها برآه بیافتند او شخصیتی کاملا متفاوت با «کاپیتان آمریکا» و مخصوصا «بیلی» دارد - برخلاف آن‌ها هنوز در اسارت مسائل کوچک خودش هست، و رنج بیشتری می‌کشد و می‌داند چون کسانی را در شهر دارد، گریزش به همراه آنان موقتیست. برخورد این سه در کافه‌ای محقر در شهری کوچک بخوبی روحیه محدود شده و مرتجع نسل گذشته‌ی آمریکا و نیز جوانانی را که برآه نسل گذشته‌ی خود می‌روند، نمایش می‌دهد. آنگونه که وکیل جوان می‌گوید تحقیری که این جماعت از اندیشه های تازه می‌کنند از جهت وحشتناک از آزادی خواهیست، که نسل جدید آمریکا میخواهد نمونه‌ی آن قرار گیرد.

و از سر تصادف عکس العمل خشن مردم شهر در مقابل آن‌ها بیشتر شامل وکیل جوان می‌شود و او در حمله‌ای شبانه قتل میرسد.

آنچه می‌تواند دلیل این حمله باشد، توجه دختر های جوان شهرست به این سنفتر، که خود نشانه‌ی تمایل آن‌هاست به گریز از زندگی ملال‌آور و نیز ستایش مردانی که به اسارت زندگی، برده واری در نیامده‌اند.

فصلی که «بیلی» و «کاپیتان آمریکا» در نیواورلئان بمصرف مخدر می‌پردازند و با زنان فاحشه می‌خواهند، گرچه بظاهر پرداختی غیر از پرداخت اصلی فیلم که بسیار ساده است دارد، ولی جدا از آن قرار نمی‌گیرد و (چون این لحظه‌ای خاص است و لحظه‌ی دور شدن از واقعیت، پس می‌باید پرداختی خاص داشته باشد تا جدا بودنش از لحظات دیگر مشخص باشد.)

در انتهای فیلم شاهد مرگ دو قهرمان هستیم که ماهرانه ساخته شده - فیلمساز بر تپه‌خوانی نمی‌پردازد و تاکیدی بر این صحنه نمی‌کند - درست در لحظه‌ای که گلوله بیوتور «کاپیتان آمریکا» می‌خورد، و آنرا منفجر می‌کند، دوربین از این صحنه دور شده و نام هنرپیشه‌ها روی تصویر می‌آید. و از این طریق تاثیر مرگ دو قهرمان فیلم در تماشاگر بیش از حدتکان دهنده است. چرا که این صحنه همچون فیلمی خیری از لحظه اول يك تصادف، از مقابل چشمان او گذشته و اینك اوست که در ذهنش با توجه به آنچه تا این لحظه دیده مقابل يك فاجعه قرار می‌گیرد.

در میان بازیگران **Easy Rider** کار «دنيس هاپر» بنقش «بیلی» و «پتر فوندا» بنقش «کاپیتان آمریکا» و خصوصا «جک نیکلسون» بنقش «وکیل دعاوی» عالیت. هنرپیشه‌ها: دنيس هاپر - پيتر فوندا - جک نیکلسون.

سناريو: دنيس هاپر - پيتر فوندا - تری ساتورن  
کارگردان: دنيس هاپر

## در جستجوی آمریکا

فیلم هفته در تلویزیون پنجشنبه ۱۷ تیر ماه

\* فیلم‌هایی که با عنوان «فیلم هفته» از تلویزیون پخش می‌شود، یا جز، فیلم‌های خوب قدیمی و یا جز، فیلم‌هاییست که اختصاصا برای تلویزیون تهیه شده است.

نظر به اهمیت بعضی از این فیلم‌ها، و همچنین آشنایی بیشتر تماشاگران با فیلم و داستان، از این پس، «تاما» حتی الامکان فیلمی را که در همان هفته در تلویزیون به نمایش درخواهد آمد، به تفسیر و نقد خواهد کشید.

فیلم این هفته «در جستجوی آمریکا» نام دارد، که با بازی‌های کارل نتر - ورامابلز - مایکل اندرسون (جونور) - هووارد داف - وسال مینو - و کارگردانی پل بوگارت تهیه شده است.

\* «پل بوگارت» در فیلم «در جستجوی آمریکا» قدم در راهی می‌گذارد که قبل از آن «دنيس هاپر» و «پيتر فاندا» در «ایزی رایدر» به آن راه رفته بودند. «در جستجوی آمریکا» نیز، تلاش در شناختن شخص و محیط است، اما به همان اندازه که ایزی رایدر بدبینانه است، در جستجوی آمریکاییان نرم و ملایمی دارد.

در «ایزی رایدر»، عدم موفقیت و ناکامی بدست می‌آید، اما «در جستجوی آمریکا» اشخاص خود را به موفقیت می‌رساند. وقتی پيتر فاندا در ایزی رایدر می‌گوید «ما موفق شدیم» جواب همان جستجو و کاوش است... اما در جستجوی آمریکا، هر چند که به جواب سؤال اصلی نرسد، در شناسایی اشخاص خود را موفق نشان میدهد.

«در جستجوی آمریکا» داستان پسر نوجوانی است، که یکروز تصمیم می‌گیرد دیگر به کالج نرود، و در عوض برای پیدا کردن جوانهایی که به دنبال آنست، گردش خود را در جاده‌ها شروع کند، تا در عین حال به یک فستیوال هیبی‌ها نیز برسد. پدر و مادر که از نسل دیگری هستند، با این تصمیم مخالفت سرسختانه دارند، اما مادر بزرگ، یعنی بازم یک نسل پیش‌تر، با جوان موافقت و تفاهم دارد و در نتیجه این سفر، در یک اتوبوس بزرگ آغاز میشود.

باین ترتیب می‌بینیم که يك مسئله موجود و قطعی دنیای امروز، آن اندازه جدی گرفته شده که در فیلمها بان توجه شود، هیبی‌ها يك مسئله و يك مشکل هستند، اما این مسئله، خود از مشکل دیگری آغاز میشود، که آن مسئله جوانان است.

در آغاز فیلم می‌بینیم که این مسئله نیز قبل از مسئله هیبی‌ها برای پدر خانواده مطرح میشود، هنگامیکه بر صحنه‌ی تلویزیون ناظر اعتصاب و تظاهرات دانشجویان است.

راهی که او برای مقابله با این دو مسئله انتخاب میکند، راهی منطقی است، او به مواجعه و رودرو قرار گرفتن با مشکلات می‌رود، و اینطور است که شیرازه از هم نمی‌پاشد.

پدر دختر بیماری که از مداوا می‌گذرد، و در نتیجه به مرگ پناه میرسد، در حقیقت از آنچه دختر او در فکر دارد، آگاه نیست، او از فرار و زندگی دخترش در جمع هیبی‌ها و شرکت در فستیوال آنها حیرت میکند. وقتی می‌گوید میخواهد هشیار باشد، و با زیر یک درخت بخوابد، او متوجه نیست که دختر دارد از چه چیز فرار میکند؛ از زنده بودن ماشینی، آنطور که همیشه به دستگاهها وصل باشد، تا زنده بماند.

و این حرف، که در لابلای فیلم پنهان است، نمودی از حرف اصلی این گروه است. اما آنچه کارگردان برای دخترک بر می‌گزیند، بازگشت و استعانت از ماشین است، آنچنانکه نوید زندگی بهتری را نیز در سر بیورارند.

زن و شوهر جوانی که معتقدند خودشان از عهدی به دنیا آوردن بچه برمی‌آیند، بناچار دست به دامن دیگری میشوند. اما این دیگری، بزرگ نیست، مادر بزرگ خانواده است... کسی که متعلق به دو نسل قبل است، و احتمالا شباهت‌های زندگی او، با اینان زیاد بوده، هنگامیکه مردان خانه بدونش بودند، فقط به خودشان اتکا داشتند، و نان خود را از زمین می‌گرفتند. نظیر «تسی» که در «ایزی رایدر» هم هست.

اما بازگشت به شهر و ماشین، و یا دوری از شهر و رسیدن به زمین، کدامیک راه حل است، و کدامیک پیشنهاد میشود، یقینا باسخی نیست که به آسانی، و به همین زودی بتوان یافت. و چون باسخ آینده را نمیدانیم، دنيس هاپر، صحرا و پل بوگارت شهر را انتخاب میکنند.

در آغاز فیلم هیچکس راه و مقصد را نمی‌شناخت، بجز پسر جوان که بسوی دوستان هیبی میرفت، اما در پایان، پسر هم نمیداند کجا باید رفت، و در نتیجه پیشنهاد میکند به خانه برگردد. تنها مأمنی که برای سرگشتگی‌ها موجود است.



## تعمیر گاههای مجهز و مجاز شاوب لورنس در تهران و شهرستانها

<p>تعمیر گاه مرکزی : <b>شاوب لورنس</b> خیابان آریه‌نور استگاه سینا کو بلاک ۵۵۸ تلفن : ۳۰ - ۹۶۳۰۱۶</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۸ <b>شاوب لورنس</b> خیابان نادری کوچه گوهر شاد بلاک ۱۵ تلفن : ۳۱۱۹۹۱</p>	<p>تعمیر گاه مجاز - اهواز <b>شاوب لورنس</b> خیابان شاه نختی پل احلاسیه تلفن ۴۹۳۹</p>
<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۲ <b>شاوب لورنس</b> خیابان سیمتری نارنگ بالاتر از میدان هفت حوض جنب بانک اسحاق تلفن : ۷۹۵۵۶۵</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۹ <b>شاوب لورنس</b> خیابان شهناز شماره ۴۶۸ تلفن : ۷۵۶۵۰۴</p>	<p>تعمیر گاه مجاز - گرگان <b>شاوب لورنس</b> خیابان شالی کوی مقابل سینما کابری تلفن ۲۲۳۹</p>
<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۳ <b>شاوب لورنس</b> میدان ۳۵ شهروید اول خیابان آذری بلاک ۸ تلفن : ۴۴۹۹۹۱ - ۸۳۳۵۶۰</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۱۰ <b>شاوب لورنس</b> خیابان فردوسی روبروی فروشگاه فردوسی اول کوچه سیرک تکسکال سروس تلفن : ۳۱۴۳۶۷</p>	<p>تعمیر گاه مجاز - ساری <b>شاوب لورنس</b> خیابان فردوسی بلاک ۷۰ تلفن ۴۳۴۸</p>
<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۵ <b>شاوب لورنس</b> خیابان آریامهر جنب بانک ملی بلاک ۳۳۴ - ۳۳۳ تلفن : ۶۳۳۷۳۰</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۱۱ <b>شاوب لورنس</b> خیابان پهلوی پانزدهم تر از امیر اکرم تلفن : ۶۶۷۱۷۱ - ۴۳۳۳</p>	<p>تعمیر گاه مجاز - بندر عباس <b>شاوب لورنس</b> فروشگاه عابدینی خیابان رضاشاه کبیر تلفن ۲۲۱۶</p>
<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۶ <b>شاوب لورنس</b> شیرازات ۳ راهی قلعهک تلفن : ۸۶۳۸۵۵ - ۸۶۶۷۸۱</p>	<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۱۵ <b>شاوب لورنس</b> عباس آباد سی متری نظامی بلاک ۱۷۹ تلفن : ۷۶۴۵۰۱</p>	<p>تعمیر گاه مجاز - دزفول <b>شاوب لورنس</b> خیابان سی متری جدید تلفن ۳۵۶۳</p>
<p>تعمیر گاه مجاز شماره ۷ <b>شاوب لورنس</b> خیابان شمیران قدیم و عباس آباد نیش چهار راه قصر تلفن : ۷۶۰۵۳۶</p>	<p>تعمیر گاه مجاز - همدان <b>شاوب لورنس</b> خیابان بوعلی بلاک ۱۷۳ تلفن ۴۱۹۶</p>	<p>تعمیر گاه مجاز - تبریز <b>شاوب لورنس</b> خیابان پهلوی مقابل کلاتر کوچه تلفن ۷۹۰۸</p>

## برنامه‌ای از پنجمین جشن هنر شیراز - تخت جمشید در تهران

### تاتر سایه (وایانگ کولیت)



از مالزی  
چهارشنبه ۲۳ و پنجشنبه ۲۴ تیرماه ۱۳۵۰ در تالار فردوسی - دانشکده ادبیات - دانشگاه تهران .  
محل فروش بلیط :

- روابط عمومی تلویزیون ملی ایران . خیابان تخت جمشید - بین فرصت و روزولت - شماره ۳۶۵
  - انجمن فیلامونیک تهران - خیابان ارفع
  - دانشکده ادبیات - دانشگاه تهران
  - دانشکده هنر های زیبا - دانشگاه تهران
  - بنگاه بنه‌وون - خیابان پهلوی - روبروی بزرگمهر
  - خانه کتاب - روبروی دانشگاه
- بهای بلیط : ۳۵۰ و ۲۰۰ و ۱۵۰ ریال - برای دانشجویان نصف قیمت.

## هفته‌ی نمایش نامه‌های ایرانی



صحنه از رقصندگان مملو است. ستاره‌ی میهمان، «نوریف» نیز در جمع رقصندگان است، بی آنکه خودی نشان دهد. نمیدانم تحسین گران او هم وی را شناخته‌اند یا نه.

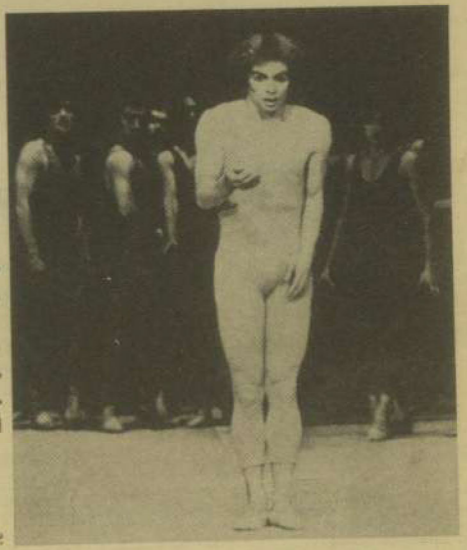
فکر اصلی Choreographic Offering ساده است: هدف، آشنا ساختن تماشاگران با رقصندگان گروه است. طراحی این آثار فقط از بزار نیست، بلکه از همه‌ی رقصندگان اوست. بعبارت دیگر، این قطعات، شبیه به کار بزار است. به زیبایی تنظیم شده، و این توقع را تماشاچی از يك کار گروهی ندارد. یادداشتی از بزار توضیح لازم را میدهد: «در هر اثر کرئوگرافیک، رقصنده مهمتر از خود مطرح است. این اوست که مانند خالق اثر جلوه میکند. طراح فقط سازمان بخش و تنظیم کننده‌ی آن اثر است.»

و بزار رقصندگان خوبی دارد.

بنظر می‌آید که اعضای گروه، بویژه مرد ها، بخاطر حضور میهمانشان - نوریف - تلاش و کوشش بیشتری دارند.

من بزار را اسرار آمیز یافتم. از کار او چندان لذت نبردم، اما بخاطر تلاش او در جلب تماشاگر بیشتر، تماشاگری که پیش از این، هرگز برای دیدن برنامه‌های باله نیامدم، او راستایش میکنم. همچنین راز پیروزی او را دریافتم. این راز همان است که در باله‌های روسی نیز نهان است، کار های روسی ها و بزار - با معیار های ما غربی ها - هیچ نشانی از طراحی ندارد. اما بزار بدیده ایست بر اهمیت که نباید نادیده اش پنداشت.

جان پرسوال



## شبی در اپرا با «بزار» و «نوریف»

از قطعه‌ی Choreographic Offering بیش از دیگر آثار «بزار» لذت بردم. آیا بخاطر فضا و محیط نمایش بود، یا واقعا این قطعه بهتر از کار های دیگر اوست، نمیدانم. برنامه‌ی بزار را در فورست نشنال در بروکسل دیدم. اما بیژ این قطعه، کار «بزار» در مجموع هیجان انگیز نبود.



بدنباله بحث‌های میز گردی که درباره سریالهای ایرانی تلویزیون ملی ایران داشتیم ، چون این گونه بحث ها مورد توجه و علاقه خوانندگان مجله بود و بعقیده ما ، برای مسئولین برنامه‌ها نیز مفید و سودمند میتواند باشد ، تصمیم گرفتیم این بحث را درباره برنامه های موسیقی تلویزیون ادامه بدهیم . بحث درباره موسیقی را - برای اخذ نتیجه بهتر - در چند جلسه ادامه خواهیم داد که در جلسه اول درباره موسیقی ایرانی و موسیقی اصیل گفتگو کردیم . در این بحث آقایان دکتر خوشنام و حسن مشحون بعنوان صاحب نظر در موسیقی ، خانم سمین بهبهانی شاعر معسوف بعنوان ترانه‌ساز و کسی که دست در کار این مهم است و آقای ابراهیم شفیعی ( کارمند فرهنگ ) بعنوان تماشاگر تلویزیون شرکت جستند. از قسمت موسیقی تلویزیون آقایان مرتضی حنانه و سیاوش زندگانی در جلسه حضور داشتند .

لازم بیادآوری است که بحث ما منحصرآ درباره موسیقی ایرانی تلویزیون نیست بلکه بحث جامعی است درباره وضع موسیقی ایرانی و ایرادهای که در این زمینه وجود دارد و راه حل‌هایی که برای مشکلات موجود می توان یافت و از خوانندگان خود نیز دعوت می کنیم با ارسال نظر هایشان در این بحث و رام - گشایی شرکت جویند .

چون بحث این جلسه طولانی شد ، آنرا در دو قسمت بنظر خوانندگان عزیز خواهیم رساند و اینک قسمت اول بحث درباره موسیقی ایرانی .

●

**خوشنام** - اگر اجازه بدهید اول بررسی مختصری میکنیم در این باره که موسیقی اصیل ایرانی در این محدوده زمانی که ما زندگی میکنیم چه وضعی دارد و آیا تلویزیون ملی ایران با ارائه برنامه‌های موسیقی خدمتی انجام میدهد یا نه ؟ و اگر خدمتی انجام میدهد چه بکند که در این خدمت موفق تر باشد ؟

موسیقی ایرانی میشود گفت که در این بیست سال اخیر به يك بن بست بحرانی خورده است . ریشه این بن بست در مسائل فرهنگی ، اجتماعی ، اقتصادی و غیره است. این وضع را میتوان اینطور توصیف کرد که روز بروز گرایش مردم بست اصالت های موسیقی کمتر میشود و سوی ابتذال بیشتر . . . و يك قوس نزولی در تمایل مردم بست موسیقی از نظر ارزش دیده میشود . بدون شك در برابر چنین وضعی تمام دستگاههای بخش کننده موسیقی از جمله تلویزیون ، وظیفه دارد که از این سیر نزولی جلوگیری کند یا دست کم حرکت آنرا کند کند تا بعد بینیم چه میتوان کرد . علت را بطور خلاصه در چند چیز میشود دید : کمبود آدم های صاحب صلاحیت که در راس دستگاهها هستند ( نگفتم فقدان ، گفتم کمبود ) .

از بین رفتن استاد های قدیمی که علش یا مرگ بوده یا کناره گیریشان از کار . . . کسانی هم که رو آمدند متاسفانه پرورش نوازنده

# در زمینه موسیقی باید سیاست و برنامه ریزی درستی داشت

اگر کلیه دستگاههای بخش کننده موسیقی ایرانی تابع ضابطه خاصی باشند میتوان به آینده موسیقی این کشور امیدوار بود .



- شرکت کنندگان در بحث
- محمود خوشنام ( موسیقی شناس )
- سمین بهبهانی ( شاعر و ترانه‌سرا )
- حسن مشحون ( موسیقی شناس )
- ابراهیم شفیعی ( تماشاگر و شنونده )
- مرتضی حنانه ( آهنگار - موسیقی شناس )
- سیاوش زندگانی ( آهنگار و نوازنده )

بحث در باره موسیقی

ایرانی در جله

میز گرد تماش

هنری درستی نداشتند و این بر میگرود به نابسامانی وضع آموزشی ، یعنی هنرستان های موسیقی ما آنطور که باید کار نمیکنند. بازده کارشان خیلی ضعیف است و حتی در دل خودشان بطور مخفی - بدون اینکه خود مسئولین بدانند - ابتذال را پرورش میدهند . با توجه باین مسائل است که من وقتی به برنامه های موسیقی ایرانی تلویزیون یا هر دستگاه بخش کننده نگاه میکنم در وهله اول کمبود آدم در گروه ها می بینم یعنی نوازنده خوب کم کم می بینم ، خواننده خوب کم می بینم و تنظیم کننده خوب هم کم می بینم . یکی از کمبودهای تلویزیون ( که در اینجا میتوانم کلمه فقدان را با صراحت بکار ببرم ) فقدان خواننده است . خواننده خوب نداریم . خواننده های قدیمی ، که بهمان دلایلی که گفتم از میدان بدر شده اند ، از لحاظ صدا ، حجم صدا و از نظر تکنیک ارزش بیشتری داشتند . اگر میکرفن را از جلو خواننده امروزی بردارید معلوم میشود که واقعا از نظر مایه بلکه صدای جامعی است درباره وضع موسیقی ایرانی و ایرادهای که در این زمینه وجود دارد و راه حل‌هایی که برای مشکلات موجود می توان یافت و از خوانندگان خود نیز دعوت می کنیم با ارسال نظر هایشان در این بحث و رام - گشایی شرکت جویند .

چون بحث این جلسه طولانی شد ، آنرا در دو قسمت بنظر خوانندگان عزیز خواهیم رساند و اینک قسمت اول بحث درباره موسیقی ایرانی .

●

**خوشنام** - اگر اجازه بدهید اول بررسی مختصری میکنیم در این باره که موسیقی اصیل ایرانی در این محدوده زمانی که ما زندگی میکنیم چه وضعی دارد و آیا تلویزیون ملی ایران با ارائه برنامه‌های موسیقی خدمتی انجام میدهد یا نه ؟ و اگر خدمتی انجام میدهد چه بکند که در این خدمت موفق تر باشد ؟

موسیقی ایرانی میشود گفت که در این بیست سال اخیر به يك بن بست بحرانی خورده است . ریشه این بن بست در مسائل فرهنگی ، اجتماعی ، اقتصادی و غیره است. این وضع را میتوان اینطور توصیف کرد که روز بروز گرایش مردم بست اصالت های موسیقی کمتر میشود و سوی ابتذال بیشتر . . . و يك قوس نزولی در تمایل مردم بست موسیقی از نظر ارزش دیده میشود . بدون شك در برابر چنین وضعی تمام دستگاههای بخش کننده موسیقی از جمله تلویزیون ، وظیفه دارد که از این سیر نزولی جلوگیری کند یا دست کم حرکت آنرا کند کند تا بعد بینیم چه میتوان کرد . علت را بطور خلاصه در چند چیز میشود دید : کمبود آدم های صاحب صلاحیت که در راس دستگاهها هستند ( نگفتم فقدان ، گفتم کمبود ) .

از بین رفتن استاد های قدیمی که علش یا مرگ بوده یا کناره گیریشان از کار . . . کسانی هم که رو آمدند متاسفانه پرورش نوازنده

نادرست بردم ارائه بدهیم همین توهم در مردم بوجود میآید بخصوص در برابر هجوم انواع دیگر موسیقی که این حالتها را ندارد . بهر حال ، آنچه بنظر من میرسد اینست : کسانی که در تلویزیون صاحب صلاحیت هستند و مسئولیت تنظیم برنامه های موسیقی را دارند باید در وهله اول آمار گیری دقیقی از تماشاگران تلویزیون بکنند . البته این آمار گیری صرفا نباید مورد اتکا باشد چون میدانیم که مردم ما بخاطر شرایطی که وجود داشته یک مقدار به مبتذلات عادت کرده اند و شاید از این آمار گیری ها این نتیجه بدست بیاید که ما باید بیشتر موسیقی مبتذل ارائه بدهیم . باید بینیم مجموعه گرایش تماشاگران ب کدام سمت است و بر اساس این آمار گیری بنشینیم و برنامه جدیدتری بریزیم . نمیدانم ، شاید اصلا لازم نباشد که ما برای اینکه نشان بدهیم موسیقی اصیل اجرا میکنیم حتما پیش در آمد اجرا کنیم . یعنی از ازا هر وقت پیش در آمد اجرا شد و بعد چهارمضرب و بعدش رسید به رنگ اصالت در کار نیست. اصالت چیز دیگری است . مثلا اگر يك چهارمضرب تنها ، برای رفع خستگی مردم اجرا شد و این چهار مضرب صحیح اجرا شد خودش يك کار اصیل است .

نکته دیگر ، درباره سازهای قدیمی ایرانی است که مدتی متروک بود و ما حالا از اینها استفاده میکنیم مثلا کمانچه . کمانچه ساز خیلی خوبی است ، از نظر « سونالیته » بدل می نشیند ، لطیف است و با آن روح فلسفی موسیقی ایرانی سازگار است . اما غالبا کمانچه کش ها تکنیک ویلن را روی کمانچه پیاده میکنند. نوازنده ایست که خیلی هم خوب مینوازد اما اگر چشمتان را ببندید خیال میکنید ویلنی نواخته میشود که یکی دو « آکاو » پائین تر کواک شده است و صدایش کم تر وخفته تر است در حالیکه من فکر میکنم - و تا آنجا که مطالعاتم اجازه میدهند میدانم - که کمانچه برای خودش يك تکنیک خاص نواختن داشته است .

گفته از این ، باید در انتخاب نوازنده ها مساله استاد بودن و يك زمان ریش سفید بودن را گذاشت کنار ، چون احترامی که ما بآدمها میکناریم عملا ما را در ملاحظاتی قرار میدهد که نمیتوانیم حرفهایمان را بزیم و نه میتوانیم کارمان را پیش ببریم . فلانکس استاد بوده ، اما حالا هشتاد سال دارد و وقتی تار میزند بنظر من چنین میآید که روی تخت میکوبد! تنها تکنیک مطرح نیست . من بیشتر تکیه را میکنارم روی آن احساس و حالی که در موسیقی ایرانی باید باشد . يك نوازنده جوان که هیچ ادعای آن استاد ، حسی تحسيلات و مطالعات او را ندارد ، خیلی دلنشین تر و باحالت تر و ترومیز تر يك قطعه مضرب را از کار در میآورد و این برای ما مهم است .

ابراهیم شفیعی - منم میخواستم راجع به رای گیری بگویم که کار بسیار خوبی است چون معلوم میکند که مردم درباره برنامه های تلویزیون چگونه فکر میکنند .



سمین بهبهانی : خواننده های تلویزیون را میتوان بهر آشنا بستند .

لذت ببرند و الا فرض کنید بنده به يك نمایشگاه نقاشی بروم که در آن از شاهکارهای « رامبراند » تا آثار يك نقاش مبتدی را نمایش گذاشته باشند ، وقتی از هنر نقاشی سر رشته نداشته باشم نمیتوانم تشخیص بدهم و قضاوت کنم . برای تشخیص هنر باید کار کرد و آنرا شناخت . در مورد موسیقی هم همینطور . مردم يك صداهایی میشوند ، هر کدام خوش آیند تر بود بیشتر لذت میبرند . نوازندگان هم آنقسمت از آهنگ را که خوش آیند تر است بیشتر مینوازند مثلا می بینیم یکماه تمام ، همه نوازندگان سه گاه میزنند اما مثلا همایون کمتر میزنند چون در آوردن آن مشکلتر است . در حالی که يك نوازنده و یا خواننده وقتی بکارش مسلط باشد هر دستگاهی را میتواند آن چنان خوب اجرا کند که بدل شنونده بنشیند .

تماشا - خوب ، آقای حنانه ، شما صحبتی نمیکنید ؟

حنانه - اجازه بدهید خانم بهبهانی هم نظرشان را بفرمایند ، بعد من صحبت میکنم .

سمین بهبهانی - آقای خوشنام اشاره بانحطاط موسیقی ایرانی کردند . این واقعیت تلخی است که باید قبول بکنیم . موسیقی ما نسبت به پانزده سال پیش اصالت و زیباییش را از دست داده است . آهنگهایی داریم از سابق که هنوز هم که هنوز است با قلب و احساس انسان بازی می کند مثل آهنگهایی که هنرمند فقید محجوبی ساخته ، بالفرض همان ترانه « من از روز اول دیوانه بوم » یا ترانه « تو ای آهوی وحشی » که در مایه دشتی ساخته است. همسطح آنها را امروز کم داریم . البته هستند آقایانی که آهنگ هایی میسازند اما بان پایه ومایه از زیبایی و اصالت نمیرسد . تلویزیون ملی با آنکه امکانات محدودی داشته قدمهای مثبتی برداشته است مثلا کلاسهایی که تلویزیون تشکیل داد در عرض مدت یکسال باش ماه ، پانزده - بیست خواننده تربیت کرد که اکنون در تلویزیون برنامه اجرا میکنند . البته اینها مسلما تسلط و قدرت و تجربه خواننده ای را که بیست - سی سال است میکرفن در اختیارش بوده ندارند . اینها بظری هستند که برای آینده ما افشانه شدند و امیدوارم بتوانند خودشان را حفظ کنند یعنی از کار تحصیل و کسب معلومات در زمینه هنرشان باز نمانند و از اینکه چند برنامه در تلویزیون اجرا کرده و شهرتی بهم زده اند مغرور و قانع نشوند . اینها احتیاج به مطالعه و فراگیری بیشتر دارند .

از طرف دیگر مردم هم باید هنر را بشناسند . سابقا آقای حنانه برنامه ای را در تلویزیون شروع کرده بودند که با آتکه کمی سنگین بود و برای عامه قابل استفاده نبود اما بهر حال قدم مثبتی بود . مردم باید موسیقی را بشناسند تا از آن

از طرف دیگر مردم هم باید هنر را بشناسند . سابقا آقای حنانه برنامه ای را در تلویزیون شروع کرده بودند که با آتکه کمی سنگین بود و برای عامه قابل استفاده نبود اما بهر حال قدم مثبتی بود . مردم باید موسیقی را بشناسند تا از آن



حسن مشحون : باید مردم را با آشنا کرد تا آنرا بفهمند و از آن استقبال کنند .







**میکل آنژ به همه اعصار و بیش از همه به عصر رومانتیکهای بزرگ تعلق داشت که ما وارث ورشکسته آنانیم .**

**نقاشی سقف نمازخانه سیستین ، شعری در مدح آفرینش است .**

**رافائل فرزند عصر خود بود . او نیز مانند همه هنرمندان بزرگ ، چیزهایی از دیگران به عاریت می گرفت .**

می بخشد ، اما بهرحال این احساس را ایجاد می کند و میکل آنژ آنها را با حرکتی آرام و خالصی خیر خواهانه همراه کرده است .

در صحنه بعد که آفرینش خورشید و ماه است ، خداوند با برکت دادن و نیل کردن این کار را نمی کند ، بلکه فرمان می دهد ، گویی در پرداخت این عناصر آتشین به همه قدرت و سرعت خود نیازمند است ، در طرف چپ این صحنه سیارات گویی با صدای وزش نسیم آفریده می شوند . سرانجام ما به جدا کردن روشنایی از تاریکی بر می گردیم . از همه تلاشهای انسان محفود برای تصویر کردن نیروی لایبناهی ، این تصویر به نظر من قانع کننده تر از دیگران می آید ، و حتی می توان گفت واقع بینانه تر است ، زیرا عکسهای که از تشکیل هسته ستارگان برداشته اند ، همین حرکت گرداب وار را نشان می دهند .

**جلوه بخش اندیشه های بزرگ**

بصیرت پیامبرانه میکل آنژ به ما این احساس را می دهد که او به همه اعصار و بیش از همه شاید به عصر رومانتیکهای بزرگ تعلق داشته که ما وارث ورشکسته آنانیم . همین خصیصه است که او را از رقیب درخشانش رافائل ، به شدت متمایز می کند . رافائل فرزند عصر خود بود . هرآنچه را بهترین نقول عصرش حس می کردند با می اندیشیدند جذب و ترکیب کرده است . او هماهنگ کننده ای عالیقدر بود . و به همین جهت است که امروز از نظر ها افتاده است . اما اگر برای توصیف تمدن اروپایی بکشیم ، رافائل در راس همه قرار می گیرد . اندیشه های را که وی در قصر پاپ بصورت مرئی و مشهود درآورده است ، برآیندی همه جانبه از خلاصه افکار عالمان الهی قرون وسطی است .

تصور می رود که رافائل توسط هنرش برامانته ، که ظاهرا روابط صمیمانه ای با پاپ جولیس دوم داشته ، به

خدمت پاپ درآمده است . نظری به یکی از طرحهای رافائل ، کافی بوده است که به پاپ نشان دهد خداوند نامهای دیگر را برای او فرستاده است . اما درعین حال پذیرفتن جوانی بیست و هفت ساله ، که فقط یکبار در نقاشی دیواری طبع آزمایی کرده بود ، و نشان نداده بود که می تواند اندیشه های بزرگ را جلوه بصری ببخشد اقدامی نهور آمیز بود . دادن سفارش تزئین اطافاتی که مرکز زندگی ، اخذ تصمیم و فکر پاپ بود به این جوان نیز شجاعت می خواست .

قرار بود استانتزا دلانسیاورا کتابخانه شخصی پاپ باشد . رافائل با کتابخانه اوربینو که در آن تصاویر نقاشی شده شاعران ، فیلسوفان و عالمان الهی بالای قفسه های آثارشان آویخته بود ، آشنائی داشت و تصمیم گرفت همان فکر را ، به مقیاسی وسیعتر در کتابخانه پاپ بکار بندد . او نه فقط تصویر کسانی را که آثارشان در قفسه ها بود نقاشی کرد ، بلکه آنها را با یکدیگر و با روال فکری که جزء آن بودند ربط داد .

ظاهرا از اندوز های مردان فرهیخته و دانشوری که ثلث ملتزمان پاپ را تشکیل می دادند بهره مند می شده است . هرچیزی در این نقشها با اندیشه کشیده شده است . دوچهره اصلی مکتب آن ( شکل ۸۹ ) را می توان مثل زد . افلاطون ایده آلیست را می بینیم که به آسمان ، سوی الهام الهی اشاره می کند . در طرف چپ او فیلسوفانی هستند که به شهود و اشراق و موافق عقیده داشتند . آنها به آپولو نزدیکترند و تاکنار دیوار پارتنوس Parnassus ادامه دارند . در طرف

راست ارسطو ، مظهر عقل سلیم قرار دارد که دست خود را با دعوت به اعتدال بالا نگه داشته است و درکنار او نمایندگان علوم عقلی ، منطق و صرف و نحو و هندسه جای دارند . شگفت این است که رافائل تصویر خود را نیز در میان این گروه در کنار تصویر لئوناردو داوینچی گذاشته است و در پایین دست آندو به گمان اقلیدس هندسه دان ( شکل رنگی ۲۰ )

شگفت این است که رافائل تصویر خود را نیز در میان این گروه در کنار تصویر لئوناردو داوینچی گذاشته است و در پایین دست آندو به گمان اقلیدس هندسه دان ( شکل رنگی ۲۰ )



شکل ۱۹ - رافائل : مردمان معجز آسای ماهیا

**قهرمان در سیمای هنرمند قسمت دوم**

وحدت تن ، ذهن و روح

**« تمدن » کنت کلارک**

ترجمه : دکتر حسن مرندی

- ۱۱ -

عالمان الهی بودند . اما میکل آنژ در نامه های خود می گوید که پاپ به او گفته است هرچه دلش می خواهد نقاشی کند ، به این جهت به گمان من موضوع نقاشیهای سقف سیستین بطور عمده اندیشه های خود او ، یا لائفل ترکیب موضوعها از منابع مذهبی توسط خود او بوده است . یکی از دلایل دشواری تعبیر و تفسیر این نقاشی همین است . هر یک از پژوهندگان آثار میکل آنژ تعبیر دیگری بر این نقاشیها نوشته اند و هیچکدام از آنها کاملا قانع کننده نیست .

اما یک چیز مسلم است : سقف سیستین وحدت تن ، ذهن و روح آدمی را عرضه می کند . می توان آنرا از نقطه نظر نمایش بدن انسان تحسین کرد ، گما اینکه ناقدان قرن نوزدهم که نخست به این اندامهای پهلوانی می نگریستند چنین می کردند . از نظر ذهن آدمی نیز ستودنی است و این هنگامی

برخی از مردم گاهی می پرسند چرا ایتالیاییان عهد رنسانس ، با وجود کنجکاو و هشیارانه خویش سهمی بزرگتر در تاریخ اندیشه بشری بجا نگذاشتند ، دلیل این آن است که زودترین اندیشه های آن عصر ، نه به زبان کلام بلکه با تصویر سازی بصری بیان می شد . دو نمونه برجسته این حقیقت در بک ساختمان ، به فاصله صد متر از یکدیگر ، دید می شوند ، هر دو دقیقا در یکسال آفریده شده اند : یکی سقف نمازخانه سیستین و دیگری نقاشیهای دیواری رافائل که بنام استانتزالا سنیاتورا Stanza della Segnatura معروف شده است . هر دو آنها را ما به پاپ جولیس ( بولیوس ) دوم مدبوئیم . نویسندگان شرح حال میکل آنژ قرنهای بر پاپ خرده گرفته اند که چرا میکل آنژ را از کار دلیند خویش در روی مزار پاپ بازداشت و با آنکه میکل آنژ می گفت از نقاشی بیزار است ، او را به نقاشی روی سقف سیستین واداشت . به نظر من این جرعه الهام بوده است . نقشه اصلی مزار شامل چهل پیکر بزرگتر از اندازه طبیعی بود ، میکل آنژ چگونه می توانست این کار را به پایان برد ؟ می دانیم که او مرمر را تند تر از هر حجاری می تراشید ، اما حتی با کارقهرمانی او تراشیدن مجسمه های مزار بیست سال طول می کشید و در این مدت ذهن او عوض می شد و رشد می یافت . و این نکته که میکل آنژ تصمیم گرفت بجای متمرکز شدن روی یک پیکره ، سقف را نقاشی کند ، او را آزادتر کرد تا اندیشه های خویش را دوباره روابط و سرنویشت بشری گسترش دهد . اما آیا این اندیشه ها برآستی مال او بودند ؟ در اکثر نقاشیهای بزرگ فلسفی عهد رنسانس ، اندیشه ها معمولا از آن شاعران و

است که به تجسم عظیم نیروی فکری در پیامبران و زبان فییکو Sibyls می نگریم . اما وقتی به توالی داستانهای سفر پیدایش می نگریم ، به گمان من حس می کنیم که دل مشغولی عمده میکل آنژ ، روح انسان بوده است . روایت این داستانه با آفرینش شروع می شود و با سرمستی نوح پایان می یابد . اما میکل آنژ ما را ناچار می کند که آنها را بترتیب معکوس بخوانیم . و در واقع هم بترتیب معکوس نقاشی شده اند . وقتی وارد می شویم بالای سرما تصویر نوح قرار دارد و بن او در جدیه و تسخیر کامل است . در انتهای دیگر ، در بالای محراب خداوند تاریکی را از روشنایی جدا می کند ( شکل ۸۸ ) و در آن تن به مظهر روح بدل شده است و حتی سر انسان ، باندامهای آشکار بشریش تمیز داده نمی شود . در میان این دو صحنه ، ماجرای اصلی یعنی آفرینش انسان ماریان است . این یکی از آثار کمپایسی است که حتی برای آنها که معمولا زیر تاثیر آثار هنری قرار نمی گیرند عظمتی فاخر دارد و درعین حال کاملا قابل فهم و در دسترس است . معنی آن از نظر اول روشن و گیراست ، و هرچه بیشتر به آن بنگریم اثرش عمیقتر می شود . انسان ، با بدنی که درخشش و علو بی همتا دارد ، روی زمین دراز کشیده و حالت خدایان شراب و رودخانه عهد باستان را دارد که به زمین تعلق داشتند و آرزوی ترک آنرا نمی کردند . انسان دست خود را چنان دراز کرده که تقریبا دست خداوند را لمس می کند و گویی آخرخشی میان سرانگشت آن دو می جهد . از روی این نمونه پر جلال جسمانی خداوند روح بشری را آفریده است . می توان تمام سقف سیستین را چون شعری در مدح آفرینش ، آن عطیه الهی که اندیشه انسان عهد رنسانس را سخت به خود مشغول داشته بود ، تفسیر کرد . پشت سر خداوند و در سایه ردای او پیکره خوار می بینیم که گویی در اندیشه خالق جای دارد و می تواند مایه دردرس نیز باشد . پس از آنکه خداوند به آدم زندگی می بخشد ( هنوز توالی حوادث معکوس است ) صحنه های نخستین آفرینش جهان می آید که در آنها باشتاب یافتن حوادث از صحنه ای به صحنه دیگر ، داستان به اوج خود می رسد . نخست خداوند آب را از خاک جدا می کند « و روح خدا بر سطح آب روان شد » . نمی دانم چرا این کلمات به انسان احساس آرامش



شکل ۸۸ - میکل آنژ : پدید آمدن روشنایی از تاریکی نمازخانه سیستین ، رم .



شکل ۸۸ - میکل آنژ : پدید آمدن روشنایی از تاریکی نمازخانه سیستین ، رم .



## لئوناردو داوینچی به هیچ عصری تعلق ندارد، هر چه بیشتر درباره اش بدانید، اسرار آمیز تر می شود.



است، اما ما می دانیم این تصویر از کجا آمده: از سقف نماز خانه سیستین. میکل آنژ وقتی در آنجا کار می کرد به هیچکس اجازه دخول نمی داد، اما برامانه کلید آنجا را داشت. و یک روز که میکل آنژ از آنجا دور بود، برامانه را فائل را با خود به آنجا برد. اما چه اهمیتی دارد. یک هنرمند بزرگ هر چه را خواست برمی دارد!

ریشه عقل بشری در زمین است، اما بردیوار کتابخانه، حکمت الهی بالای سر فیلسوفان و عالمان الهی و آباء کلیسا که کوشیده اند آنرا تفسیر کنند، در آسمان شناور است. در این دو گروه جویندگان حقیقت به همان ترتیبی نسبت به یکدیگر قرار گرفته اند که با هم و با طرح فلسفی تالار که در مکتب آن دیده می شده هماهنگ است. از آنجا که تمدن شامل درد و فراگیری خلق بهترین عناصر اندیشه های یک عصر است، این دو دیوار اوج تمدن را نشان می دهند. در روی دیوار سوم، نقاشی دیواری پارناسوس جنبه دیگر منش رافائل نشان داده می شود. میکل آنژ علاقه ای به جنس مخالف نشان نمی داد، لئوناردو درباره زنان به عنوان دستگاه بچه زائی می اندیشید، اما رافائل مانند هر ونیزی دیگر شیفته زنان بود و تصاویر موزهای Muses او (شکل ۹۰) رگه ای از احساس و شور شاعرانه را در آثار او می دواند، که بنوبه خویش، همچون تجربه های فکوریش متمدانه است.

### یادآور عصر شرک

هنوز نقاشی اطاقهای وانیکان ناتمام بود که پاپ جولیس دوم در ۱۵۱۲ درگذشت و جانشین او، لئوی دهم، بهیچ روی فرمان نمی نمود. میکل آنژ به فلورانس برگشت، رافائل در رم و قدرت اجرا و حتی قدرت ابداع خود را بیش از حد گسترش داد. طرح هایی می کشید و به دست گروهی از جوانان مستعد می داد تا آنها را به صورت نقاشی دیواری و تزئینات ساختمانی درآورند. بقیه کتابخانه پاپ، پنجره های منور فarnesina، Loggie، و بلاناداها، و حمامی به سبک عهد شرک برای کاردینال بیبنا Bibiena و تابلو «تجلی» که اثر پیشگویانه مکتب کلاسیک شد و باید خود رافائل روی آن کار کرده باشد همه و همه بپایان رسید. نیم قرن کار در عرض سه سال انجام شد.

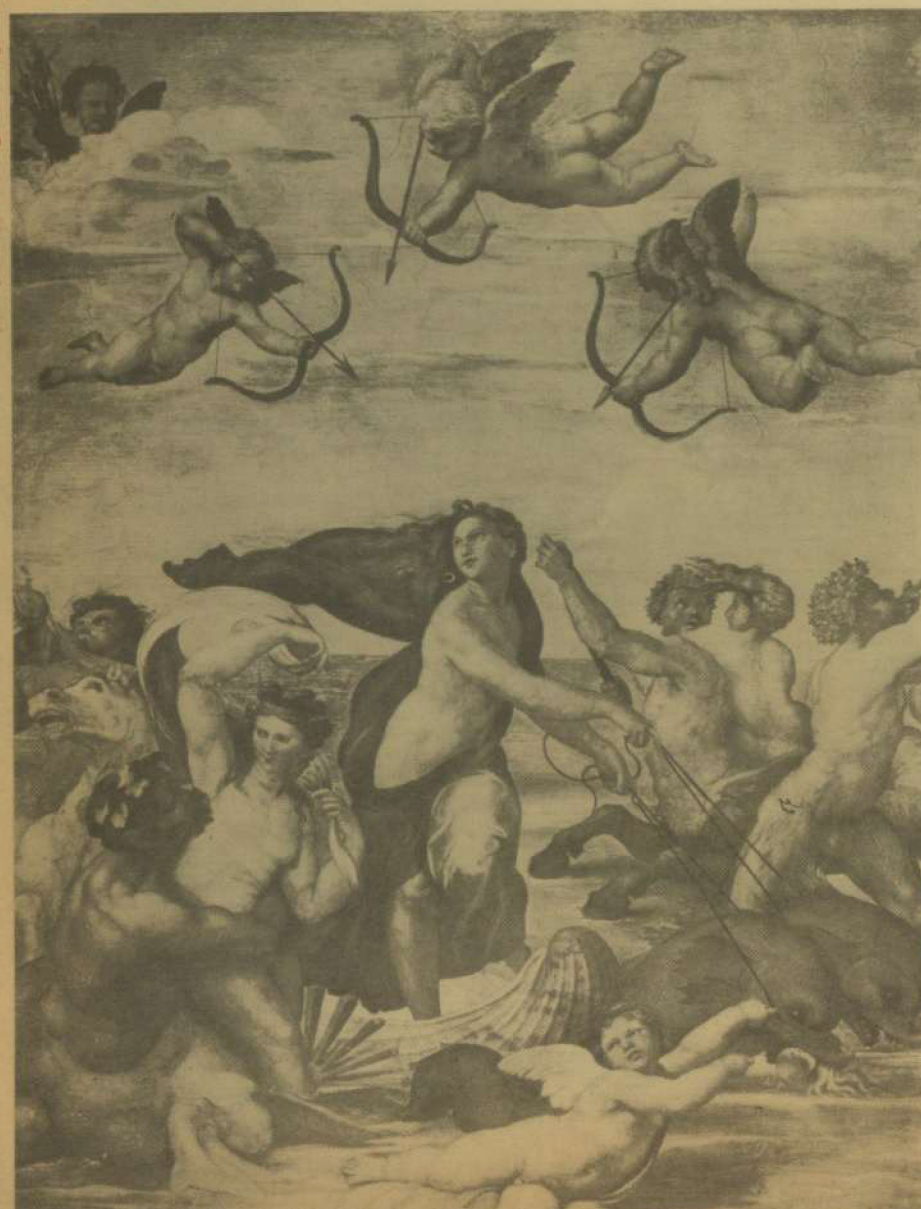
در میان این آثار شاهکار هاین وجود دارد که تخیل اروپایی را افزوده است که یکی از آنها بزرگترین یادآور عهد شرک در دوره رنسانس است و گالاتا Galatea (شکل ۹۱) نام دارد. پنجاه سال پیش از این موضوع های مشترکانه عهد باستان را هنوز ناشیانه، با احساس شرم و حیا و کج و کوله می کشیدند: اکنون دیگر تصاویر کاملاً مفهوم شده بودند. وقتی شعری رنسانس شروع به سرودن اشعار لائینی (و بسیار زیبا) کردند، سرمشقه های فراوان داشتند. اما رافائل بایستی تاجه مایه بصیرت و تخیل داشته باشد تا از تکه پاره های سنگ قبر ها صحنه ای را باز بیافریند که بسیار شبیه نقاشی های از دست رفته عهد باستان بوده است.

دستاوردهای دیگر رافائل در این سالها بیشتر قابل تردید است، اما اثر آنها بر ذهن اروپایی بوجهی قیاس ناپذیر بیشتر است. این تکه را در طرحهایی که او برای پرده های متغوش نمازخانه سیستین کشید (شکل رنگ ۱۹) به وضوح می توان دید. در این طرحها ماجراهای زندگی حواریون تصویر شده است. حواریون مردانی بی چیز و مستعنان آنها افرادی از طبقات معمولی بودند. رافائل همه آنها را خوش منظر و بزرگوارده کشیده است. شاید خبر ما در رها کردن رنج روزانه برای مدتی کوتاه و پیوستن به این مجمع عالی باشد، اما این رسم و فرار که حوادث بزرگ لاهولی یاناسونی بایستی بشکل پیکر عالی و خوش نما و پرورده کشیده شود، مدتها - تا نیمه قرن نوزدهم - ادامه یافت. فقط چند هنرمند - شاید فقط رابران و کاراواجیو Caravaggio در درجه اول - اقتدر استقلال رای داشتند که در برابر این رسم بایستند. به نظر من این رسم، که عنصری از آداب عالی شمرده می شد، از می مرکز آور بر ذهن اروپایی داشته است. این وضع احساس حقیقت بینی را، حتی حس مسئولیت اخلاقی را نابود کرده و چنانکه اکنون می بینیم واکنشی وحشتناک بوجود آورد. «ناتمام»

## میکل آنژ علاقه ای به زن نداشت، لئوناردو داوینچی زنان را دستگاه شیفته زنان بود.



شکل ۹۰ - رافائل: پارناسوس. وانیکان و اسکالیا



شکل ۹۱ - رافائل: تاجه مایه بصیرت و تخیل

کارت را خواند، بعد پشت آنرا خواند. بعد مکت کرد و فکر کرد و گفت: - بله، بله، بسیار خوب، مانعی ندارد، اشکالی ندارد، بله، من کارت را میبهم خدمتشان.

اینجا بود که دلم فرو ریخت، حس می کردم اگر او کارت را از من بگیرد و بین من و آن کارت توصیه جدائی بیفتد من همه چیز را از دست دادم. نه باید مبارزه می کردم گفتم: - خودم میخوام کارت را خدمت آقای رئیس بدهم.

رئیس دفتر نگاهش بمن کرد، نمیدانم بمن رحم کرد یا ترسید، خلاصه گفت: مانعی ندارد بفرمائید، تشریف داشته باشید تا شما را بپذیرند.

من کارت را گرفتم و آمدم روی یک صندلی نشستم. کارت توی دستم بود: کارتی از دوست آقای رئیس برای او. کارتی بخاطر من که چون دوست پسر این آقا بودم کاری پیدا کنم. کلماتی چون «ریاست محترم»، «تصدیق کردم»، «دوست ارجمند»، «مخلص»، «چاکر» بنظر من عجیب و مرموز و پر معنی میرسید. حتما یک کلکی توی اینکار هست. چیزیکه من عقلم فدنمیداد. انتظار شروع شد. مدتی اطاق، میل، و اثاث، عکسها، قالی، میز، آقای رئیس دفتر و خود او را خوب

خوبت و خوشبینی هر دو با «خ» شروع میشوند واز قضا اسم منم خسرو است. لباس تر و تمیزی پوشیدم و تصور می کردم تا کارت را بدهم دست رئیس میگوید پسر جان میزت حاضر است برو بنشین، ماهی ۵۰۰ تومان هم حقوق داری. (نوقتها ۵۰۰ تومان برای خود آدمی بود) ما رفتیم بوسه و با نظر خریداری از نگهبان دم در رئیس دفتر آقای رئیس را نگاه می کردیم. وارد اطاق رئیس دفتر شدم. آقای در عنوان پیری با عینک و کلاه نیمه طاس پشت میز چوب گردویی که رنگ چرکی داشت نشسته بود و دور تا دورش انواع و اقسام آدمها نشست بودند و انتظار میکشیدند. دیدم هوای است. با اینهمه انتظار اهالی محترم شهرستان که لاید نصف بیشترانهم مثل من جویای کار بودند اوضاع زیاد امید بخش بنظر نمی رسید. بهر حال رفتیم و خدمت رئیس دفتر سلام کردم. او زیر لفظی چیزی گفت، شاید جواب سلام مرا داده و شاید ورد میخواند و بعد سرش را بلند کرد مرا خوب نگاه کرد و گفت: بله آقا. گفتم میخواستم خدمت جناب رئیس برسم. چه کاری داشتید؟ - برای ایشان کارتی داشتم. - به بینم. من قدری با دو دلی و سوء ظن او را نگاه کرده. تمام سرمایه، قدرت و تمام امید های من آن کارت بود: یک کارت ویزیت که یک طرفش نام صاحب کارت را بخاطر تعلق نوشته بودند و شماره تلفن طرف را. طرف دیگر صاحب کارت نوشته بود: جناب آقای دال ریاست محترم سازمان، تصدیق کردم آقای خسرو حامل این کارت پسریکی از دوستان ارجمند مخلص است. از حضورت تقاضا دارم او را بکاری بگماری و بجاگرت منت بگذاری. اردتند.

بهر تقدیر دل بدریا زدم و کسارت را از لای کیف بپلیم در آوردم و دادم دست رئیس دفتر. اول نام و نشانی صاحب

مخصوص داشتم همیشه اتفاقی می افتاد و عده ای از ملاقات جناب رئیس محروم میشدند که از جمله من فلک زده بودم. وقتی آنجا توی آن اطاق نشسته و منتظر بودم آقای رئیس مرا بپذیرد حالت مسخ شده ای داشتم. حس می کردم تمام عمرم انتظار کشیده ام و تمام زندگی من توی این اطاق گذشته و مابقی ایام عمر هم باید روی این صندلی بنشینم و منتظر بمانم. اوائل از انتظار خسته میشدم اما بعد آنچنان به انتظار عادت کرده بودم که دلهره ای مسخره مرا مضطرب میکرد: نکند رئیس مرا بپذیرد و ایام انتظار تمام شود.

بالاخره یکروز که رئیس دفتر عذر همه را خواست مرا صدا زد و گفت: - فردا صبح اول وقت بشما وقت داده اند و شما را خواهند پذیرفت. انشاءالله کارتان درست میشود. آنتب خوابم نبرد. بالاخره کارم داشت درست میشد. منم سر و سامانی پیدا می کردم و اوضاع و احوال میزان میشد. بعد از آنهمه انتظار فردا با دست خودم کارت توصیه را میدادم دست جناب رئیس و رئیس اول کلماتی چون «تصدیق کردم»، «دوستان ارجمند»، «مخلص» و «چاکر» را مزه مزه می کرد و بعد دستور میداد دست مرا بکنجانی بند کنند. بعد با حقوقی که آخر برج

توی یک پاکت در بسته تقدیم حضورم میکردند، چه کیفی می کردم و برای خودم آدمی میشدم. نمیدانم آنتب خوابم برد یا نه، صبح زود بلند شدم و ریشم را خوب تراشیدم. حتی جوراب نسو پایم کردم و دستمال نو توی جیبم گذاشتم و خوب سر و وضع را مرتب کردم و اقتدر زود بان اداره رفتم که داشتند راهروها را آب و جارو میکردند.

رفتم توی اطاق رئیس دفتر نشستم. هیچکس آنجا نبود. اطاقی که همیشه آنقدر شلوغ بود، حالا ساکت و خالی بود و کوئی انتظار شلوغی هر روز را میکشید. دو سه نفر دیگر هم مثل من آمدند و آنجا نشدند. من با غرور خاصی آنها را نگاه می کردم: ارواح پدرتان، امروز دیگر نوبت من است، من اول از همه میروم خدمت آقای رئیس، کسارتم را، کارت توصیه را میگذارم توی دست او. حتما رئیس دستهای توپولی داشت. آدم اگر چاق بود و توپول نباشد کی رئیس نمیشود. بعد یک موقعی رئیس دفتر آمد. چشم هایش فرمز شده و پشت عینک ورقلمبیده بود: من بلند شدم، سلام کردم، رفتیم جلو و گفتم: قربان همانطوریکه فرمودید من آمدم. رئیس دفتر با چشمهای فرمز لحنهای مرا نگاه کرد و بعد پرسید: مگر خبر نداری؟ گفتم: خیر قربان. رئیس دفتر بجای آنکه جواب مرا بدهد زرد زیر گریه، حالا گریه نکن، کی گریه کن. من سخت جا خوردم، چند نفر یته مرا گرفتند که به جناب رئیس دفتر چه گفتمی، گریه اش انداختی. من حاج و واج مانده بودم. بعد رئیس دفتر خطاب بمن گفت: حیف، راستی که حیف، چه مرد نازنینی، یک فرشته، چه قدر دلنواز. پرسیدم: قربان کی را می فرمائید؟ جواب داد جناب رئیس را، دیشب سکه کرد. خدا بیامرز دیش. ما همه عزادار هستیم. او پدر همه ما بود. تا کارهای روی میز را رد نمیکرد بخانه نمی رفت و تا ارباب رجوع را راضی نمی کرد آب خوش از گلویش پائین نمی رفت. ... رئیس دفتر همانطوریکه میگفت اشک میریخت و من بی اختیار دستمال نوام را در آوردم باو دادم. او تشکر کرد و اشکهایش را پاک کرد. حتی توی آن دستمال نو و نوار من یک فین حسابی هم کرد و بعد دستمال را بمن پس داد. من دستمال را توی جیبم چپاندم و زدم بچاک.

توی خانه برای من یک دستمال نعلناک مانده بود و یک کارت توصیه. کارت را مدتی توی دستم گرفتم و نگاه کردم. آنرا که هزار بار خوانده بودم یکبار دیگر هم خواندم. عجیب شانس، اقتدر انتظار من کش آمد که جناب رئیس سکه کرد و مرد. حالا از کجا رئیس - ید یا این صاحب کارت دوست باشد. سام آرزوهای بر باد شده من، روی نامت کارت توصیه ای که توی دستم بود. قصدند، خودم هم نمیدانم چه باید کنم. قلم را برداشتم و جلوی عذر، کارت نوشتم: مرحوم!



### داستان کوتاه از: جهانگیر هدایت

نگاه کرده و بعد خسته شدم. یک نفر را رئیس دفتر می کرد توی اطاق رئیس و بعد خدا میدانست کی او می آمد بیرون تا نفر بعدی بیرون. ولی خارج از نوبت هم وارد اطاق رئیس میشدند. من در وادی انتظار کم شده بودم. هر کس می آمد، هر کس میرفت، قلب من فرو میریخت. یک ساعت، دو ساعت، بلکه سه ساعت گذشت و یکمرتبه رئیس دفتر از جایش پرید سرعت رفت توی اطاق. سروصدائی بلند شد و بعد آمد و گفت تشریف بردند. جلسه داشتند. خانها و آقایان فردا تشریف میاورند. صدائی از کسی در نیامد. همه مثل گوسفند بلند شدند و راه افتادند، منم یکی از آنها بودم.

فردا، پس فردا، روز بعد، یک هفته گذشت و من جزئی از اطاق رئیس شده بودم و حتی برای خودم یک صندلی



# بازار معاملات بر نامه‌های

## تلویزیونی

● از ۵۸ کشور دنیا نمایندگانی در این بازار شرکت کردند



آغاز تابستان هر چند فعالیتهای هنری‌هایی را تعطیل می‌کند، اما فعالیت های دیگری را توسعه می‌دهد که در میان آنها از تعدادی فستیوال های سینمایی و موسیقی و تئاتر و غیره در هوای آزاد، باید نام برد. معروفترین این فستیوال‌ها، فستیوال فیلم کان است. در آن شهر زیبای ساحل فرانسه ... اما امسال در کان، یک بازار بسیار جالب توجه و غیر عادی برپا بود که هر چند در نزد مردم به اندازه فستیوال سینمایی سرو صدای نداشت اما در حقیقت با سرنوشت ساعت های بسیاری از زندگی آنها سروکار داشت. این بازار به اسم « بازار بین المللی برنامه های تلویزیون » بود.

در آغاز کار گریگوری و دوستانش هریک هفته ای بیست و پنج دلار دستمزد داشتند، اما حالا دستمزد آنها به ۱۲۰ دلار رسیده است، و بالاتر هم خواهد رفت. گریگوری اکنون موفقیت خوبی بسیاری بهمن رساندن هدف های خود دارد، او حتی از زمانی که کار خود را بعنوان راهنمای نالار های نمایش، و بلیط فروشی آغاز کرده همواره کوشش داشت که هر لحظه نمایشی و بازیگر باهم تفاهم داشته باشند، و سهمی از خوشبختی خود را در همین میدانند.

خواهیم آورد، و حتی در اکثر نقاط دنیا اجرا خواهد شد. « ما هفت روز در هفته کار کردیم، و گاهی آنچنان صمیمی و مشتاق، که گویی در یک محفل دوستانه حضور داریم. حتی برای یک صحنه ای آن شانزده ساعت کار کردیم ... از نتیجه اثر بخواهید، خیلی حرف ها هست. مثلاً ریبن یک آسایشگاه در بوستون فکر کرد ما دیوانه شده ایم، اما ما به این گونه تفکرات اندیشه نمی‌کردیم.

« ما آنقدر صمیمی و نزدیک با هم کار می‌کردیم که نمیشد تشخیص داد مسئول واقعی چه کسی است. همه به کار خود عشق می‌ورزیدند ... آنقدر صحنه ها را تمرین می‌کردیم که پس از آن تقریباً فواید شنوایی مان را از دست داده بودیم. در حدود یازده ماه این وضع ادامه داشت، در حالیکه فکر می‌کردیم، این نمایشنامه را هرگز استراحت نخواهیم کرد. اما این واقعه بالاخره اتفاق افتاد. و

الیس در تاتر کوچکی در نیویورک بروی صحنه آمد. آن روزها نمایشی زیادی نداشتیم. و مردم نظر مساعدی نسبت به آن نداشتند. در دانشگاه سیراکوز دانشجویان شروع به تمسخر کردند، و این تمسخر هنگامی بالا گرفت که هزارهای دودکش را روی صحنه دیدند! « بالاخره در یک شب برقی تصمیم گرفتیم آن را در نیویورک بروی صحنه آوریم. قبل از آن من نظری درباره‌ی خریداران روشنفکر هنر نیویورک نداشتم. اما آنها الیس را دوست داشتند، و پسندیدند. در طول اجرا های این نمایش، ما آنها را کاملاً تراراسته تر کردیم، و حالا فکر میکنم کاملاً جا افتاده باشد. »

در آغاز کار گریگوری و دوستانش هریک هفته ای بیست و پنج دلار دستمزد داشتند، اما حالا دستمزد آنها به ۱۲۰ دلار رسیده است، و بالاتر هم خواهد رفت. گریگوری اکنون موفقیت خوبی بسیاری بهمن رساندن هدف های خود دارد، او حتی از زمانی که کار خود را بعنوان راهنمای نالار های نمایش، و بلیط فروشی آغاز کرده همواره کوشش داشت که هر لحظه نمایشی و بازیگر باهم تفاهم داشته باشند، و سهمی از خوشبختی خود را در همین میدانند.

وقتی گریگوری به لوس آنجلس رفت، در آن دیار بعنوان یک کارگردان برجسته ی هنری مشهور خاص و عام شد. با « تارتوف » مولیر، او هیجان و جنبشی در کار تاتر پدید آورد، گویی تاتر را از قرن هفدهم فرانسه با جهشی به قرن نوزدهم کالیفرنیا آورد. گریگوری در کار های خود موضوع های جالبی را ارائه میدهد. از جمله درگیری یک مرد سیاهپوست بود که طرف عشق و محبت یک زن سفید پوست فرار گرفته بود ... سیاه ها این کار را دوست نداشتند، کاتولیک ها آن را تحریم می‌کردند، و اولیای مدرسه در حدود بیست هزار نامه در مخالفت با این عشق ممنوع دریافت داشتند. عاشقتی گریگوری تصمیم گرفت برای تفهیم عاطفی موضوع، در مدرسه آتزا به نمایش بگذارند. گریگوری عقیده دارد جوانان تنها افرادی هستند که واقعا عاشق تاترند.



باین ترتیب در سال ۱۹۶۸ گریگوری با تجربه های طفلی به انافک کوچک خود قدم گذاشت. گریگوری در بروودی دستیار تهیه کننده بود. در « سیاهان » او بعنوان یک بازیگر، تجربه‌ی کافی بدست آورد، و علاوه در تاتر های گوناگون نیز مدتها تمرین و ممارست داشته است.

اما او در جستجوی چیز دیگری بود. گریگوری میگوید: « دانشجویان کلاس من، قادر به ایفای نقش‌هایی بودند که بازیگران بزرگ تاتر نیز، گاه در انجام آن موفقیت پیدا نمی‌کردند. آنها با گروهی کار کرده بودند، و از جان آردنن تعلیم گرفته بودند ... آنها گاه بودند. و ما تصمیم گرفتیم با هم بنامیم و کار های را که دلخواه خودمان است، به انجام برسانیم. این کار را « پروژه ماهانان » نامیدیم.

« نخست ما خیال داشتیم یک تاتر بگذاریم. یکنفر « الیس » را پیشنهاد کرد، و ما فوراً متوجه شدیم که این، لباس دوخته شده بر اندام ماست ما شروع کردیم، در حالیکه نمیدانستیم که آنرا از سال ۱۹۷۰ مرتباً بر روی صحنه



## الیس در دنیای « زیر زمینی »

جوانان دنیا کسانی هستند که واقعا عاشق تاترند ● تاتر بهترین تفهیم

عاطفی عشق یک زن سفید پوست و یک مرد سیاهپوست است



### یک برنامه از پنجمین جشن هنر

و نمیدانسم که آیا موفق از این اتاق بیرون خواهم آمد یا نه ؟» آن روز، او چنین گفتی نداشت، اما دیدیم که انفره و شش دستیارش بالاخره با موفقیت از آن اتاق خارج شدند. در این کار، او دو مرحله را گذرانده بود، نمایان ساختن یک زندگی عیب و صرف نیرو و کوشش برای بهبودی در محیطی خفگان اور - و بدیده ای نو بسا الهام از گروهی و فکر های یک تاتر کاملاً شرقی، که در بازیها نمایان میشد. گریگوری در آن ایام خوب دانست که چگونه باید صحنه ای تاتر را صحنه ای نمایش فکر و اندیشه ای خود کند. هر چند الیس در یک محل خاموش و کوچک بروی صحنه آمد، اما روشنی و شکفتی کار را در یک اتاق تنگ و باریک آغاز کردیم

زند، با حرکتی که بی شباهت به حرکات « یوگا » نیست، روی نیمکت خود جابجا میشد. نا پیرامون برنامه ای « الیس در سرزمین عجایب » این برنامه ی پرسروصدای خود توضیحاتی بدهد. میگوید: « البته هر کسی الیس است. زیرا هر کسی دوران کودکی را همان کیفیت الیس بستر سر گذاشته است ... اما برای من، الیس یک موجود استثنایی است، الیس سفری زیر زمینی را آغاز میکند، تا تصمیم بگیرد چه سرزمینی بهترین است، که زندگی در آن نظمه را انتخاب کند. و پس از گشت و گذار و دیدن دنیای های جهانی افسانه ای و جالب، اندوخته ای از دانش های نو و مکتوم، عابدش میشود ... از نظر من ساختن این اثر و تهیه آن نیز یک سفر زیر زمینی است ... من این کار را در یک اتاق تنگ و باریک آغاز کردم

ند، و متفقدان هنری مجلات را به تکان آورد. \*\*\* اتاق کوچکی که دو سال پیش، گریگوری در آن رفت، یکی از اتاقک های بازیگری در دانشکده ی هنر های دانشگاه نیویورک بود. یعنی جایی که حرفه اش ایجاد میکرد دانشجویان تاتر را در کار بازیگری، تدریس و همراهی کند. گریگوری پس از درخششی که در بروودی داشت، و بعد از موفقیت هایی که در کار تاتر فیلادلفیا و لوس آنجلس بدست آورده بود، به آنجا آمد. میگوید: « من مدت سه سال آنجا بودم، و آثار شهادت آمیزی همچون « اتاق خدمت » و « زمان زندگی تو » بروی صحنه آوردم. » \*\*\*



به بازار بین المللی عرضه شود، در بازار های داخلی فروش خوبی کرده و قیمت خود را مستهک کرده اند و به این جهت پاهای غیر قابل رقابت و نازکی به خریداران خارجی عرضه می‌شوند. فرانسویها امسال سعی کردند در برابر جاذبه برنامه های آمریکایی مقاومت به خرج دهند. با این حال، تلویزیون فرانسه قرار داد خرید یک سری سیزده تایی از برنامه « فیلمهای هفته » را از آمریکا امضا کرد. این برنامه ها با شرکت « پارپارا استونیوک »، « آنتونی پریکتز » و « رایان اونیل » ساخته شده است. از سوی دیگر تلویزیون فرانسه کوشید که در بازار اروپای شرقی نفوذ کند. کار جالب و بی سابقه دیگر، مقدمات تهیه برنامه های مشترک بین تلویزیونهای اروپایی بود. در این زمینه سری سوم « ماجرا های ویدئو » در چهار فیلم یک ساعت و نیمی و یک سری فیلم تاریخی درباره تشکیل کشور فرانسه در چهار چوب اروپایی و غیره پیش بینی شده است. این فیلمهای مشترک توسط فرانسه، ایتالیا، فنلاند، مجارستان، کانادا و حتی ژاپن تهیه خواهد شد. این تهیه شاید برای مقابله با محصولات ارزان و بازار پسند آمریکایی باشد. امسال در بازار بین المللی برنامه های تلویزیونی، برای اولین بار یک پدیده انقلابی هم خودنمایی می‌کند: « ویدئوکاست » و « ویدئودیسک ». ... دستگاههایی که مثل نوار ضبط صوت، برنامه دلخواهی را ضبط می‌کند و بعداً در هر موقع، به میل تماشاگر، به معرض نمایش در می‌آید. بنابراین اگر کسی در وقت تماشای برنامه دلخواهش حضور نداشته باشد، می‌تواند به طور اتوماتیک برنامه را ضبط کند و در اولین فرصت آن را ببیند. این بازار، در حقیقت جشن تولد ویدئوکاست و ویدئودیسک بود که آنها را عجولانه انقلاب دوم صحنه و بصری لقب داده اند و به اعتباری دیگر « تلویزیون آلاکارت » است. بین مدعوین این بازار « هریبرت فون کاراپان »، رهبر معروف ارکستر هم بود که نسبت به قضیه حق مولف و هنرمند فوق العاده توجه نشان داد.





# زیر باغ UNDER THE GARDEN

گراهام گرین  
منوچهر محجوبی

بمانم . باید به‌خاندان بروم .  
گفت :

از طرز حرف زدنش خوشم نمی آمد ، اما هرچه می گفت انجام می‌دادم . در آنجا گنجهای فیهوای رنگ بود و میزی دراز ، پرده‌ای وصله بین شده ، صندوقی چوبی که شاید ماریا از آن بجای صندوقی استفاده می‌کرد ، و صندوقی بزرگتر که کار میز را می‌کرد . یک چراغ خوراک‌پزی در آنجا بود و یک کتری روی آن بخار می‌کرد ، حتما صدای سوتی که در دالان می‌شنیدم از این کتری بود . در آنجا آثیری از ریختن ماریا نبود ، فقط تعدادی گونی سیب‌زمینی کنار دیوار بود که حتما از آن بعنوان بستر استفاده می‌کردند . متداری خرده نان روی زمین ریخته بود و چند استخوان در گوشه دیوار انتظار مدفون شدن را می‌کشیدند .

در شماره‌های پیشین خواندید :

ویلیام وایلدینگ که پس از پنجاه سال به‌زادگانش « وینتون‌هال » برمی‌گردد . روایتی را که در کودکی درباره گنج‌های مدفون در زیر باغ نوشته بوده است می‌خواند و چون آنرا مطابق با آنچه فعلا در ذهن دارد نمی‌بیند، دوباره شروع به‌نوشتن آن رویا می‌کند . وی شرح می‌دهد که از دالان واقع در زیر درخت بزرگی که میان جزیره باغشان است وارد غاری بزرگ می‌شود و با پیرمرد و پسر زنی که در سالن این غار زیرزمینی هستند آشنا می‌شود ...

خوب ، حالا نیروی جوانیت را نشان بده . می‌خواهم ببینم چطوری خرج خوراکت را درمی‌آوری .  
گفت :

من هیچ دلم نمی‌خواهد که اینجا

تازه داشتم متوجه می‌شدم که او دلش می‌خواهد مثل ناطقان و پیغمبران جمله قصار بگوید . بیشتر از آنکه به گفتگو علاقه داشته باشد به شنیدن گزارشها و مقالات علاقه داشت ، حتی احمقانه‌ترینشان را با اشتیاق گوش می‌داد ، حتی به‌غلط‌های جایی هم توجهی نمی‌کرد . می‌گفت :

گریه گریه باشد ، حتی اگر گریه مرده باشد . وقتی بو گرفت می‌شود شرش را کند ، اما خیر هیچوقت بو نمی‌گیرد ، حتی اگر سالها از مرگش

تازه روزنامه مال پنجاه سال پیش است . خبر تازه‌ای در آن نیست .  
خبر هر چقدر هم کهنه باشد باز خبر است .

خبر تازه‌ای در آنجا نیست که تو از این پس استراحت خواهی کرد . حالا اولین صفحه‌ای را که می‌بینی برایشم می‌خوان . می‌خواهم خبرهای تازه را بشنوم .  
گفتم :

اما این روزنامه مال پنجاه سال پیش است . خبر تازه‌ای در آن نیست .  
خبر هر چقدر هم کهنه باشد باز خبر است .

بگذرد . خبر می‌ماند . و با کمترین توجه به‌حرکت می‌آید . مثل رعد .  
صفحه‌ای از روزنامه را بطور تصادفی باز کردم و خواندم : « گاردن پارتی در گرنیج . یک گاردن پارتی در گرنیج ، لانگ ویلسون ، به نفع زنان فقیر توسط خانم ایزابل موتنگیری افتتاح شد . » لغات طولانی این جمله نسیم را بند آورد ، اما با هر زحمتی بودخواندم . روی توالش نشستم ، شرش را پائین انداخت و با دقت گوش داد . « معاون باشگاه فیل سفید این گاردن پارتی را اداره می‌کرد . »  
با خشنودی گفت :

منظورش فیل‌های سلطنتی است .  
گفتم :

فیلی در کار نیست ، این اسم یک باشگاه است .  
منظور از باشگاه اصطبل است ، اگر فیلی در کار نباشد اصطبل به‌چه دردی می‌خورد ؟ ادامه‌ده . می‌خواهم بدانم این سرنوشت برایش خوش بین بود یا نه .  
گفتم :

این را نمی‌شود از آن سرنوشت

بگذرد . خبر می‌ماند . و با کمترین توجه به‌حرکت می‌آید . مثل رعد .  
صفحه‌ای از روزنامه را بطور تصادفی باز کردم و خواندم : « گاردن پارتی در گرنیج . یک گاردن پارتی در گرنیج ، لانگ ویلسون ، به نفع زنان فقیر توسط خانم ایزابل موتنگیری افتتاح شد . » لغات طولانی این جمله نسیم را بند آورد ، اما با هر زحمتی بودخواندم . روی توالش نشستم ، شرش را پائین انداخت و با دقت گوش داد . « معاون باشگاه فیل سفید این گاردن پارتی را اداره می‌کرد . »  
با خشنودی گفت :

منظورش فیل‌های سلطنتی است .  
گفتم :

فیلی در کار نیست ، این اسم یک باشگاه است .  
منظور از باشگاه اصطبل است ، اگر فیلی در کار نباشد اصطبل به‌چه دردی می‌خورد ؟ ادامه‌ده . می‌خواهم بدانم این سرنوشت برایش خوش بین بود یا نه .  
گفتم :

این را نمی‌شود از آن سرنوشت

هائی که می‌گویند دانست .  
گفت :

سرنوشت سرنوشت است ، انواع که ندارد . سرنوشت تو اینست که روزنامه بخوانی . سرنوشت ماریا اینست که مثل قورباغه حرف بزند ، و سرنوشت من گوش دادن است چون چشم خوب نمی‌بیند . این سرنوشتی که ما از آن رنج می‌بریم سرنوشت زیرزمینی است - سرنوشت او هم روی زمین است ، اما سرنوشت نهائی همه ما یکی است .  
بحث کردن با او سودی نداشت ، ناچار به‌خواندن ادامه دادم : « متأسفانه رگبار سختی باعث شد که گاردن پارتی زودتر از موعد تعطیل شود . »  
ماریا غور غوری کرد که به‌زهر خند شبیه بود و پیرمرد که گوئی آنچه من خوانده‌ام در اثبات ادعای او بسوده است گفت :

دیدنی ؟ این آن سرنوشتی است که به‌تو گفتم .  
ادامه دادم : « رگبار باعث شد که کارهای بیرون به‌سالنها منتقل شود ، از آن جمله بود « رقص مسوریس » و « جستجوی گنج » .  
پیرمرد به‌سرعت پرسید :  
« جستجوی گنج ؟  
« این‌جور نوشته .  
گفت :

خیلی بی‌شرمی می‌خواهد ، خیلی ، ماریا ، شنیدی چه گفت ؟  
غور غور دیگری کرد که فکر می‌کنم از روی عصبانیت بود .  
میرمرد این جمله را چنان با دلتنگی گفت که گوئی می‌گوید :

در حالیکه می‌گویند او را آرام کنم گفتم :  
« این ماجرا مربوط به خیلی وقت پیش است .  
گفت :

وقت . تو می‌توانی بگوئی وقت . فکر می‌کنم این کلمه را طوری گفت که به‌منظرم ناآشنا آمد - نمی‌دانم چرا - اما وقتی به‌خانه برگشتم دیگر نمی‌توانستم این کلمه را با اطمینان تلفظ کنم . ماریا به‌پشت پرده رفته بود - آنجا می‌بایستی قفسه‌های دیگری می‌بود ، چون صدای باز و بسته شدن در و به‌هم‌خوردن ظرفها به گوشم می‌خورد .  
آهسته از او پرسیدم :  
« کلفت‌تان است ؟  
گفت :

خواهر ، زن ، مادر ، دختر ...  
چه فرقی می‌کند ؟ هر کدام را می‌خواهی حساب کن . زن است ، مگر نه ؟  
چنان بر روی توالش نشسته بود که سلطانی برایشکه . ادامه داد :

فقط دو جنس وجود دارد . یا این تعاریف نمی‌شود به‌وجود جنس دیگری معتقد شد .  
کلماتش چنان با سنگینی به مغز من می‌خورد و با حساب دو دوتا چهارتا مورد قبولم قرار می‌گرفت که سالها بعد وقتی اصل اقلینس را درباره اضلاع مثلث متساوی‌الساقین می‌خواندم هنوز بیاد این

حرفها می‌افتادم . سکوتی طولانی برقرار شد . در حالی که این پا و آن پا می‌کردم گفتم :  
« فکر می‌کنم بهتر باشد که بروم .  
ماریا وارد شد . یقیناً پس از آنگوشت داغ که روی آن کلمه « فیدو » چاپ شده بود در دست داشت . شوهرش ، برادرش ، یا هر کسی‌اش که بود ، پیش از آنکه آنگوشت را بخورد ، مدتی با آن ور رفت . گویا دوباره به‌فکر فسرو رفته بود ، و نمی‌خواستم ناراحتش کنم .  
بعد از چند لحظه دوباره گفتم :

توی خانه حتما دنبالم می‌گردند .  
« خانه ؟  
« بله .  
گفت :

خانهای بهتر از اینجا گیر نمی‌آوری . خواهی دید که پس از مدت کمی - یک یا دو سال - با اینجا اخت می‌شوی . کوشش داشتم که از حد ادب خارج نشوم :

« شك ندارم که اینجا جای قسنگی است ، اما ...  
« بی‌تایی سودی ندارد . من دنبال تو نفرستاده بودم ، اما فعلا اینجا می‌مانم . ماریا کلمه را خوب درست می‌کند . هیچ به‌تو بد نمی‌گذرد .  
اما من نمی‌توانم بمانم ، مادرم ...  
« پدر و مادرت را فراموش کن . اگر به‌چیزی احتیاج داشتی که آن بالا بود ، ماریا برایت می‌آورد .  
« من نمی‌توانم اینجا بمانم .  
« نمی‌توانم » کلمه‌ای نیست که بتوانی برای امتثال من مصرف کنی .  
« شما حق ندارید مرا نگهدارید .  
« مگر تو حق داشتی که مثل دزدها وارد اینجا بشوی و ماریا را که برای من آنگوشت می‌پخت تساراحت کنی ؟  
« نمی‌توانم اینجا پیش شما بمانم - هوائش بهداشتی نیست ... حتما می‌میرم ...  
هیچ نمیدانم چطور شد که کلمه سخت « بهداشتی » به‌زبانم آمد . جواب داد :

در اینجا احتیاجی نیست که از مرگ حرف بزنی . اینجا تاکنون هیچکس نمرده است ، و دلیلی ندارد که تو این خواست ابدی بشر را رد کنی . می‌بینی که ما نمرده‌ایم ، من و ماریا زمان بسیار بسیار زیادی را پشت سر گذاشته‌ایم . تو هیچ نمی‌دانی که چقدر خوشبختی . در اینجا گنجی هست که از همه گنجهای آسیا بالاتر است . اگر ماریا را اذیت نکنی ، یک روز نشانت می‌دهم . میدانی معنی میلیونر چیست ؟  
سرم را به‌علامت اثبات تکان دادم .  
« میلیونرها یک چهارم ثروت من و ماریا را هم ندارند . ضمناً آنها می‌میرند ، آنوقت گنجهایشان چه می‌شود ؟ را کافر مرده است ، فرد مرد است ، کسریست کلمب مرده است . من اینجا می‌نشینم خبرهای مربوط به مرگ را می‌خوانم - این کار برایش حکم تفریح را دارد ، فقط همین . در این روزنامه‌ها می‌توانی صداهای آنگهی مربوط به مجالس تحریم بخوانی .

آنگهی تحریم زنی باسم خانم کارولین وینتر باتوم ، من و ماریا را به‌خنده انداخت . ما اینجا در تمام طول سال ، جلو بخاری ، فقط « سمر باتوم » \* داریم .  
ماریا از آن عقب چنان غور غوری کرد که من از وحشت به‌گریه افتادم .  
خارق‌العاده است که من بعد از این همه سال هنوز قیافه آن پیرمرد و تمام حرفهایش را به‌روشنی در ذهن دارم . نیمه اعتدالی دارم به‌اینکه اگر حالا هم وسه جزیره ، زیر ریشه‌های آن درخت را حفاری کنند او را هنوز بر روی توالش نشسته خواهند دید ، و اگر وجود داشته باشد ، قاعدتاً مدتها پیش صد سالگی خود را پشت‌سر گذاشته . همچنانکه پیش از این گفتم ، هم شبیه به‌سلطین بود و هم به‌پیغمبران شباهت داشت . ضمناً بی‌شایهت به‌باغبان پیری هم که مادرم از او تفسر داشت نبود ، گاه‌نیز او را شبیه پالیسی تصور می‌کنم که در بیلاق مجاور است .  
تجسمی که از قیافه‌اش دارم دهاتی و خشن است ، اما حرفهایش به‌منظرم در سطحی عمیق‌تر از قیافه‌اش می‌آید ، مثل ریشه هائی که در زیر قشری از کود گسترده‌اند .  
ساعتها می‌توانستم در این اطاق بنشینم و چیزهایی را که او می‌گفت به‌خاطر بی‌باورم - هنوز هم بعضی از آنها را درک نکرده‌ام ، کلماتش چون علامت رمز در خاطره‌ام مانده است و حل آنها احتیاج به‌کلیدی یا الهامی دارد .  
با زیرکی به‌من می‌گفت :

ما اینجا به‌نمک احتیاجی نداریم . نمک بیش از اندازه در اینجا هست . هر جای زمین را که بچشی می‌بینی نمک است .  
مادر نمک زندگی می‌کنیم . حتی ممکن است بگوئی که ما نمک‌سود شده‌ایم . به دستهای ماریا نگاه کن . ترک‌های آنرا بر از نمک می‌بینی .  
گریه‌ام قطع شد و نگاه کردم ( آن وقتها به‌اطلاعات بی‌مصرف علاقه زیادی داشتم ) واقعا هم رگه‌های سفیدی بین بندهای انگشتانش می‌دیدم .  
با لحنی امیدبخش گفت :

تو هم مدت کمی که بمانی نمکی می‌شوی .  
و آنگوشتش را با صدای زیاد هورت کشید .  
گفت :

اما من واقعا باید بروم ، آقای ...  
گفت :

می‌توانی مرا جاویت صدا کنی . اما این اسم حقیقی من نیست ، حتما توقع نداری که اسم اصلیم را به‌تو بگویم ، نه ؟ اسم ماریا هم ماریا نیست . این فقط صوتی است که او به آن جواب می‌دهد ، مثل ژوپیتر . می‌فهمی ؟  
نه .  
« اگر سگی داشتی که اسمش ژوپیتر بود ، حتما باور نمی‌کردی که او واقعا ژوپیتر است ، مگر نه ؟  
« من سگی به‌اسم « جو » دارم .  
گفت :

« آهم همین‌طور است .  
و آنگوشتش را هورت کشید .

بعضی وقتها به‌این فکر می‌افتم که از آن به‌بعد در هیچ گفتگویی جملاتی به‌سیر مغزی و تازنی جملاتی که او در آن چند روز ( نمی‌دانم چند روز ) در زیر باغ برایش نفت ، هیچ جای دیگری نشینده‌ام . البته اینرا هم بگویم که روز اول آنجا را ترک نکردم ، یعنی جاویت نمی‌گذاشت آنجا را ترک کنم .  
وی کوشش داشت که با گفتگوسرم را گرم کند ، ضمناً می‌دانستم که اکثر سرسختی نشان دم بدون شك ماریا تمام راههای فرار مرا خواهد بست ، بدین جهت تصور هیچ‌گونه کوششی را برای گریختن از آنجا نمی‌توانستم کرد . در آنجا روزها تعادل عجیبی برای من برقرار بود : نیمی از وقت را چنان وحش‌ترده بودم که گوئی اسیر کابوسم ، و نیم‌دیگر وقت را دلم می‌خواست از شنیدن حرف های عجیب و افکار جالبش بخرم و شادی کنم . در آن ساعتها و روزها ، گوئی تنها دو چیز مهم برای من وجود داشت : خنده و ترس ( شاید این خوف و رجا را هنگامی که شروع به‌شناختن زن کردم نیز در خود داشتم ) . خنده بسیاری از مردم نشانه برتری آنانست ، اما جاویت به‌من آموخت که خنده غالباً نشانه برابری است ، البته در لذت نه در تنفر . روی توالش نشستم و گفتم :

لا بد فکر می‌کنی من هر روز مواد مرده را دفع می‌کنم . چه اشتباه بزرگی . ( نزدیک بود خنده‌ام بگیرد ، چون این جمله را زشت می‌دانستم و پیش از این از کسی نشنیده بودم . ) باید بدانم که آنچه از من دفع می‌شود زنده است . باسیلها ، میکربها و سایر اجزایش آنطرف‌تر در هم می‌لولند ، در زمین فرو می‌روند ، زمین برای آنها چون رحم است ، و بعد جای دیگری سر برمی‌آورد ، درست مثل دخترم - راستی یادم رفته بود درباره خود چیزی بگویم .  
در حالیکه به‌برده نگاه می‌کردم و منتظر ورود زن هیولائی دیگری بسوم گفتم :

« اینجاست ؟  
« نه ، مدتها پیش به‌طبقه بالا رفت .  
با زرنگی گفتم :

« ممکن است بتوانم پیغام شما را به‌او برسانم .  
نگاه تحقیرآمیزی به‌من کرد و پرسید :

« آدمی مثل تو چه پیغامی می‌تواند به‌آدمی مثل او برساند ؟  
گویا متوجه منظور من شده بود ، چون بار دیگر به‌زندانی بودن اشاره کرد و گفت :

« من آدم بی‌عقلی نیستم . هیچ نمی‌خواهم هنگام برچیدن خرمن ، طوفان ایجاد کنم . اگر تو به‌طبقه بالا بروی درباره من و ماریا و گنجی که دارم با همه‌کس صحبت خواهی کرد ، و مردم خاك اینجا را به‌توبره خواهند کشید .  
نامم

« Winter به‌معنای زمستان و Summer به‌معنای تابستان است .  
تاملنا ۵۹



# شبح ماریسی

ژان کوکتو  
برای ادیت پیاف  
برگردان از: ایرج زهری

آقای مستنطق این قضیه برا من درس عبرت بود. حالا که شما می‌خواهید ماجرا رو بدویند منم از اول تا آخرش براتون تعریف می‌کنم. بهلاوه بنزیون خودتون هم تعریف می‌کنم نه به زیون‌ها. چون اگه به زیون خودمون تعریف کنم شما حتی يك كلمه‌شو هم نمی‌فهمین، در صورتیکه من دلم می‌خواد شما از همه‌چیز سردیاری و حقیقت واقعه دستگیرتون بشه، فقط فقط حقیقت. چون، خودتون می‌دونید که این قضیه خیلی سوزناک بود، بعدش می‌خوام خودمو دار زینم. هر بلائی که می‌خواد سرم بیاد بذار بیاد، برا من علی‌السویه است. این ماجرا اولش خیلی مشکوک نظر میاد آقای مستنطق ولی نه مشکوک، نه میهمه، برعکس صاف و ساده و روراسته عیناً خود ماکسیم، فقط سوزناکه، گریه آورده... چسرا حاشیه‌برم؟ بذارین براتون تعریف کنم. اول از همه باید بگم «ماکسیم» زیبا بود، چنان زیبا بود که با عقل جور نمی‌اومد، که شما نمی‌تونید حتی تصورشو هم بکنید. آنقدر زیبا بود که من در مقابل او خجالت می‌کشیدم. من خودمو پیش ماکسیم زشت و بدتر کبب می‌دونستم. آنقدر زشت که نمی‌تونستم باور کنم همین ماکسیم، ماکسیم زیبا عاشق من شده باشد. من هم عاشق ماکسیم بودم، مثل دیوانه‌ها دوستش داشتم. دیوانه‌وار آقای مستنطق و همیشه بخودم میگفتم: «امکان نداره دختر. اون قدری زیباست که با تو جور درنیامد، تو نمی‌تونی اونو نیگر داری، اونو از دست می‌دی...» و آخرش هم از دست رفت... از دستش دادم ولی نه اونجوری که خیال می‌کردم. اینو می‌کن سرنوشت آقای قاضی، تو ورق فالگیرها نوشته، رو کف دست هم نوشته. نمیشه با این چرخ و فلک بی‌بیر درافتاد. او آنقدر زیبا بود، آنقدر زیبا بود که همه زنها به موهاش حسادت می‌کردند، به‌مره‌هاش، به‌اندامش، به‌پوستش. و بعد از اون ماجرای سرقت... خوب شما که خودتون می‌دونید کدوم می‌گم... بعد از اون ماجرای سرقت خیابون «سن کریستف» رفیقش «الفرد» به ما گفت: «لطفاً دیگه دور ما یکی رو خطابکنین.» ماکسیم می‌بایست لباس زنونه می‌پوشید. آقای قاضی، تمام پلاها و بدبختیها از همین‌جا شروع شد. همین عیش بود که سیاه بختش کرد. چه فکر احماقانه‌ای بود! پلیس دنبالش می‌گشت. من توخونه



الین به دوست داشتم به اسم راشل، به‌دفعه به‌سرمون زد که لباس زنونه راشل رو تن ماکسیم کنیم و همین کارو هم کردیم. خیلی ملوس شده بود، کلی خندیدیم. ما چه میدونستیم که دستی دستی داریم سرزنده، خل وضع! اگه بدویند چه‌شوق و ذوقی به پوشیدن لباس زنونه نشون می‌داد. هرچه بهش می‌گفتم پسر این کار خطرناکيه، به خرجش نمی‌رفت که نمی‌رفت. اصلاً گوش بدعکار این حرفها نبود. یه شب - بنظرم یکشنبه بود - ماکسیم رفت بیرون. من هنوز جلوی چشمه: سر نش خیابون زیر تیر چراغ برق که رسید، پیچید دست راست. ولی راستش من جوونهای زیادی رو میشناسم که هم‌سن‌وسال اونند ولی رفتارشون به جوریه، انگار از شما هم بیرتر باشن - وای عذر می‌خوام! ولی رفتار ماکسیم با سنش جور بود. جسون، شاداب، سرزنده، خل وضع! اگه بدویند چه‌شوق و ذوقی به پوشیدن لباس زنونه نشون می‌داد. هرچه بهش می‌گفتم پسر این کار خطرناکيه، به خرجش نمی‌رفت که نمی‌رفت. اصلاً گوش بدعکار این حرفها نبود. یه شب - بنظرم یکشنبه بود - ماکسیم رفت بیرون. من هنوز جلوی چشمه: سر نش خیابون زیر تیر چراغ برق که رسید، پیچید دست راست. ولی

ماکسیم رو از روزمین ور می‌دارن، می‌دارن توماشین وچی میشه؟ ماشین به‌طرف فاجعه راه می‌افته. دیگه بقیه‌شو می‌تونید خودتون حدس بزنید... ولی نه، باز نه آقای قاضی. به مریم مقنس قسم که ماکسیم اهل این حرفها نبود. این سرنوشته، این سیاه‌بختیه. هر بلائی که سر ماکسیم اومد رواصل همین نکون‌بختیش بود. علتش این بود که می‌ترسید. چون جرأت نکرد حقیقتو بگه. چون گفته بود به‌دختر یتیم بدبخت و بی‌سرمایه و بی‌بخت و پناه‌ست و بهمین جهت هم از قصد خودشو انداخته بوده زیر ماشین که هلاک بشه و از این‌جور حرفها... حضرت آقای والمورل خیلی دلشون سوخته بوده. فکرشو بکنید: آقای والمورل به زن و چندتا دختر داشت ولی بدبخت بود، زن و دخترش رفته بودند «ویشی» حیونی آقای والمورل به خونه گرفته بود و دریند دنبال به‌دختر مهربون می‌گشته که بهش جا و غذا بده. کور از خدا چی می‌خواد؟ حالا به ماکسیم جا و غذا داد. ماکسیم ترس‌پرش داشته بود که می‌باید پتیش رو آب بیفته، نمی‌خواست که آقای والمورل بهش دست بزنه. هرچی اون انکار می‌کرد. اصرار آقای والمورل بیشتر می‌شد و آتش اشتیاقش روز بروز بیشتر شعله می‌کشید به حدی که دیگه برآش حتم شده بود که از ماکسیم نجیب‌تر و ساده‌تر دختر وجود نداره.

شما دارید می‌خندید آقای مستنطق... ولی ملاحظه کنید، هیچ علت‌وسببی برای خندیدن وجود نداره. منم می‌تونستم بخندم ولی اگه می‌خندیدم کار احماقانه‌ای کرده بودم. باری والمورل خونه رو درست می‌زاره در اختیار ماکسیم و می‌گه که بالاخره به روز به وصالش می‌رسه و از این‌جور حرفها. از اونجا که اونها برای اداره خونه به يك کلفت احتیاج داشتند، ماکسیم می‌گه من بیام. نه آقای قاضی، نه، نه، ما به هیچوجه فکر های بدتو کله مون نیود. ماکسیم منو دوست داشت می‌خواست تفریح کنه، بخنده، خوش باشه، همین. همین و بس. پس از چهارده روز که از این قضیه گذشت. به روز آقای والمورل تصمیم می‌گیره رفتار شو انگشت به دهن حیرون کنه یعنی پاشاه صیدش بره بیرون. می‌خواست ماکسیمو بیره به يك کاباره. اگه بدویند چقدر به ماکسیم التماس کردم رو صورتش توری چیزی بندازه. ولی ماکسیم کفری شده بود، آخرش بهم گفت که خرم. تنها چیزی که تونستم به کرسی بشونم - اونهم چون ماکسیم حلقه دستش بود... آخ یادم رفت بهتر بگم که آقای والمورل به حلقه واشش خریدم بود... به حلقه طلا... می‌گفت: تنها چیزی که تونستم به کرسی بشونم این بود که قبول کرده‌مون شب آقای والمورلو با هفت تیر بترسونیم. ماکسیم یه هفت‌تیر خریده بود و من اونو تو جیب می‌بندیدم قائم کرده بودم. بالاخره باید اسرارمونو فاش می‌کردیم دیگه، مگه نه... بعدش خوب معلومه دیگه می‌زدیم به‌جاک. باید ماکسیمو تو اون لباس شیک و پیک می‌دیدید. آقای والمورل گفت: «دختر خانومو تماشا کن! يك پارچه

خانوم شده، يك پارچه خانوم.» نه هیچ میل به خندیدن نداشتم. از شدت دهنره خنده رو فراموش کرده بودم. اصل ماجرا در همون داباره مجلل شروع شد. ماکسیم پیش از اندازه شامیانی نوش جان کرده بود بطوریکه بعضی‌ها چهار چشمی نگاه می‌کردند که ببینند این دختر طنناز و خوش ادا از کدوم بهشت اومده و از این حرفها. خلاصه کلام اونها با هم راه افتادن که از کاباره برن بیرون که چشم ماکسیم پائین پله های مرمری می‌افته تو چشم پسر. پسر کیه؟ الفرد، رفیقش رفیق اون ماجرای سرقت معروف. ماکسیمو می‌گی: آقای والمورلوو پیرهن زنونه‌شو فراموش می‌کنه، انگشتاشو می‌زاره زیر زبونش سوت می‌کنه. بعدش هم می‌شینه رو زرده‌ها به سر خوردن! سر می‌خوره پائین... و (سکوت می‌کنه) اینجوری خودشو کشت آقای قاضی. اون تعادل خودشو از دست داد. با سرافتاده بود رو سنگفرش پیاده رو. آخ! سیاه بختی رو می‌بینید... الفرد جریان سقوطشو برام گفت. آقای مستنطق مصمم کنيد: یه بچه، یه موجود ظریف و شکننده، پاهای و بازو هاش هر کدوم به‌طور افتاده، صورت قشنگش خوابیده، لباس هاش جر خورده و تیکه‌تیکه شده... آقای مستنطق اینو دیگه می‌تونید بفهمید که اون يك مرده مرد بود نه مرده زن. یه عالمه آدم فضول از زن و مرد و پلیس اونجا جمع شده بودند. آقای والمورل مثل یه مجسمه خشک شده بود. همینجوری واساده بود و ماکسیمو نگاه می‌کرد - آدم هائی که تخیلشون کثیف بود داشتند پوزخند می‌زدند. الفرد و آقای والمورل اونو چپوندن تو ماشین آقای والمورل و من، من توخونه منتظر ماکسیم بودم. زنگ زدند رفت و درو باز کردم حالا هفت‌تیر تو جیبمه. آقای والمورل واقعا شبیه یه مرده شده بود. آدم دلش برآش می‌سوخت. الفرد سرم داد زد که: «ماکسیم مرده! پیری همه چیزو می‌دونه! پیری همه چیزو می‌دونه! به هم‌چی یعنی چی؟ مرده؟ ماکسیم؟ به الفرد نگاه کردم به والمورل نگاه کردم، دیوانه شدم. دیدم پیرمرده داره گریه می‌کنه. ماکسیم مرده بود... الفرد شرح و بسط می‌داد ولی من حالیم نبود. من فقط اشک های آقای والمورلو می‌دیدم که رو صورتش می‌غلطید. خدامنو می‌بخشه آقای مستنطق من ایمان دارم که خدا منو می‌بخشه. من ایمان داشتم، من صد درصد معتقد بودم که بهم خیانت شده که ماکسیمو پیر مرده با هم دست به یکی کردن، به همین جهت تیر اندازی کردم. این بود همه داستان. دیگه حرفی ندارم که بزنم آقای قاضی. من دیگه تو این دنیا چیزی ندارم. حتی اگه ماکسیم نمرده بود، من هیچوقت جرات نمی‌کردم تو چشمش نگاه کنم.

ولی در مورد آقای والمورل به هیچوجه متأسف نیستم آقای قاضی. من اونو از یه کابوس آزاد کردم. اگه من آقای والمورلو نکشته بودم اون نمسی تونست به زندگی ادامه بده، عینا خودم. او - آقای مستنطق عاشق بود - دوست داشت. عاشق بود. او عاشق يك شبح بود.

اوراسوای دیگران می‌باید. سوای آنها که بودند و رفتند یا آنها که آمدند و هستند. و او اگر چه هنوز چندان نام‌آور نیست اما بی‌شک روزی نام‌آور خواهد شد. آنچنان که همیشه انتظار آوای گرمش را داشته باشید. نرگس نوح ژاد خواننده جدید تلویزیون را می‌گویم. چهره جدیدی که سخت گوش و پرتوان می‌آید و صادق. صداقت او را از نگاهش می‌خوانید و از حرف زدش. می‌پرسم: چه انگیزه‌یسی برای خواندن دارید؟ و اوصاف‌قانه جواب می‌دهد: خواندن! می‌گویم: یعنی خواندن برای جواب می‌دهد: هر پدیده خارج از عادت نوعی گریز است، گریز به فضایی که ایده‌آل است اما دور از دسترس، و بهتر بگویم گریز از خود است و رفتن به فضای ایده‌آل زندگی. چند سال است که می‌خوانید؟ می‌گویم: بهتر نیست بپرسید چند سال است که درک می‌کنم؟ آخر از وقتی

خواندگی تلویزیون می‌پيوندند

که به‌نوعی شناخت‌رسیدم خواندن را حتی زمره واری عصیانی علیه نظم موجود زندگیم یافتم. شاید شناختم در آغاز کودکانه بود اما با نظم‌زندگی کودکانه‌ام سر سبز داشت و من به خاطر رفتن... رفتن تا آنجا که دور از ذهن می‌نمود می‌خوانم. می‌گویم: چرا برای خواندن تلویزیون را انتخاب کردید؟ می‌گویم: من همیشه فکر می‌کردم باید بتوانم با وسیله‌ی ارتباط را با دنیای بیرون از خودم گسترش دهم. و خواندن وسیله‌ی بود برای ایجاد چنین رابطه‌ی. اما این که چرا تلویزیون را انتخاب کردم؟ شاید به خاطر این بود که فکر کردم وقتی کسی پای تلویزیون می‌-

نشیند چشم و گوشش توأمأ به پذیرش تصویر و صدا تن می‌دهد. و چه بهتر که رابطه من و دنیای خارجم رابطه‌ی اشناز باشد. رابطه‌ی که هم می‌بیند و هم می‌شنود. البته سوء تفاهم نشود، منظورم نمایش دادن خودم نیست. اما فکر می‌کنم وقتی کسی صدای خواننده‌ی را می‌شنود، اگر تصویر او را هم ببیند اشیایی و نزدیکی بیشتری با آن صدا احساس میکند. و من از آمدن به تلویزیون همین را می‌خواستم. می‌گویم: شما يك پرستار هستید و پرستار پرورده محیطی خاموش است، پیش از آن که بتواند خودش باشد، باید سنگ صبور دیگران باشد. آیا این مسئله با خوانندگی تناقض ندارد؟ می‌گویم: يك انسان همیشه به رابطه‌اش با دیگران فکر می‌کند. من هم مثل همه انسانها هستم. چه فرق می‌کند؟ من محتاج ایجاد يك رابطه میان خودم و دیگران هستم، ارتباطی صمیمانه و آشنا. و حالا این دیگران یا آنها می‌باشند که صدای مرا از تلویزیون می‌شنوند و یا بیمارانی که من پرستارشان هستم. به‌رحال مسئله ایجاد نوعی رابطه است و من این رابطه را با بیمارانه هم



دارم. می‌گویم: آیا فکر نمی‌کنید گذران عمر در محیطی مثل بیمارستان مشکل باشد؟ می‌گویم: من نمی‌دانم مشکل از نظر شما چگونه تمیز می‌شود. اما این را می‌دانم که زیستن در محیطی مثل بیمارستان نه تنها مشکل نیست بلکه رابطه‌ام با زندگی دوام بیشتری می‌دهد. من فکر می‌کنم يك بیمار همیشه در آخرین حد صداقت خود زندگی می‌کند. چرا که تنها به يك چیز می‌اندیشد و آن هم سلامت دوباره‌است. و من سعی می‌کنم با تمام قدرتم او را در باورایی سلامتش کمک کنم. وقتی می‌بینم يك بیمار به‌مدد من سلامت را بازیافته است حس می‌کنم زندگی تازه‌ی یافته‌ام.







موسیقی ویژه بدون کلام. اگر ما بتوانیم موسیقی را بصورت ویژه مطرح کنیم و مردم را با ارزش های موسیقی خالص آشنا کنیم فکر میکنم کمک زیادی به پیشرفت این هنر کردیم.

مساله دیگری که من باید در اینجا مطرح کنم اینست که تلویزیون يك برنامه موسیقی اصیل ایرانی اجرا میکند و در جوار آن گاه یکی از مبتذلترین برنامه های موسیقی کاباره ای را پخش میکند. این برنامه دوم، اگرچه اسمش موسیقی اصیل نیست، اما از لحاظ پرورش ذوق مردم مبتذلترین چیز هاست. وقتی ما در گوشه ای از برنامه هایمان آغاسی ها و سوسن ها را بخورد مردمان نباید انتظار داشته باشیم که يك برنامه موسیقی جنی را مردم با علاقه گوش کنند. این نظر من حقیقتی است. اگر تمام دستگاه های پخش کننده موسیقی در کشور متحد باشند و يك سیاست و برنامه ریزی هنری صحیحی داشته باشند ما میتوانیم مردم را از این عادت ها جدا کنیم و يك عادت درست بآنها بدهم. مساله موسیقی، قبل از هر چیز عادت است. فرض کنیم رادیو، تلویزیون و فرهنگ و هنر و همه دستگاه ها تصمیم بگیرند که يك سیاست با صلاحیتی ارزش برنامه های موسیقی را تعیین کند و اعلام بکنند که اگر از نظر این هیات ارزش هنری برنامه ای از حد معین پائین تر بود در هیچ دستگاهی پخش نخواهد شد. چهار روز، ده روز، يك هفته، يكماه، يكسال، دو سال، این مدت درعمر يك ملت زیاد نیست. فرض کنیم این مدت مردم رادیو را می بندند، تلویزیون را خاموش میکنند و برنامه موسیقی را گوش نمیدهند، اما آخر سر چون مغزی نیست ناچار این برنامه ها را می بینند و میشوند و کم کم عادت میکنند و آن مساله آموزش حل میشود. در حالیکه الان فرض کنیم تلویزیون يك برنامه موسیقی اصیل پخش میکند، تماشاگر فوری میرود روی کانال دیگر که مثلا در تلویزیون آموزشی فلان کسی دارد فلان ترانه مزخرف را بخواند. یعنی يك سیاست برنامه ریزی واحد و صحیح برای همه وسایل ارتباط جمعی متأسفانه وجود ندارد و بالطبع کار همدیگر را خنثی میکنند. اگر چنین برنامه ریزی صحیحی وجود داشت، میشد هدفی معین کرد و همه نیرو ها را در احراز این هدف بکار گرفت که مسلما به يك نتیجه ای میرسید. بهر حال پخش موسیقی های مبتذل - ولو اینکه در چهار جویه ای جدا از برنامه موسیقی خود تلویزیون باشد - بدون شك به موسیقی ایرانی لطمه میزند.

\*\*\*

حرفها و نظرات آقای مرتضی خاننده و دنیا به بحث درباره موسیقی ایرانی تلویزیون در شماره آینده.

مردی در غربت

بقیه از صفحه ۵

تومان حقوق و مزایای خارج از مرکز ویدی آب و هوا. گفتم: « کمی پول که جمع کردم بر می گردم، ول می کنم، کنار می گذارم. بعد، ماندم، ماندم، ماندم. چطور ماندم آقا؟ خوب معلوم است دیگر. همیشه « امکان »، کمی جلوتر از من بود. باید به امکان می رسیدم - که ترسیدم. زن گسرفتم، بچه دار شدم: یکی، دو تا، سه تا. که چه؟ حالا من چی هستم آقا؟ من کجا هستم؟ و امکان. بچه های من به نام بی پروی تباه شده می شنوم. من کم شدم آقا. کم شدم. بچه های من به نام کدام پدر تکیه می کنند؟ پدری که بچه و هیچکس تاثیر نکرد؟ پدری که چون چارپا، هر روز، هر روز، هر روز... رفت و برگشت، رفت و برگشت، رفت و برگشت: با پاکتی پر از میوه یا با دستهای خالی. چه فرق می کند آقا؟ من بی دلتی زندگی کردم، هیچ چیز نفرت انگیزتر از بی دلتی بودن نیست... هه! تازه کدام نقش آقا؟ اصلا چه خاصیت دارد که آدمیزاد چیزی باشد؟ دنیای فاسد ما هرگز از جنگ فساد بیرون نخواهد آمد. من مطمئنم. گفتم خودت را از آب بیرون بکش! این، درست است. خودت را نجات بده! این، درست است. زنت را، بچه های را... دریاب. تو به دنیا چکار داری؟ تو به تحول چکار داری؟ مردک، تو کی هستی که می خواهی تاثیر داشته باشی؟ می خواهی رفتی داشته باشی و راحت را علامت گذاری کنی؟ این حرفها به تو چه مربوط است، مردک؟ تو همیشه که کار مردم را زودتر راه بیندازی و آزارشان کنی و آنها را ممنون کنی و چیزی هم به جیب بزنی، ده درصدی بگیر و حصار می دور خودت بسازی، هتلی، حمامی، ادکلنی، کافه ای، گیلاسی، موزیکی، عتقی... و بعد، يك روز مثل خر بگیری و بگندی کافه است. کافی نیست؟ شما که خوب می دانید کافه است آقا: اما من قبول نمی کنم. نتوانستم قبول کنم. این بود که فکر کردم باید خودکشی کنم. وقتی که دانستی به تمامی تباه شدی، وقتی که دانستی انسانی بی گذشته و بی آینده ای، وقتی دانستی که از هر حرکتی می ترسی و از سکون هم می ترسی، مرگ نعمتی است آقا. من باید خودم را بکشم. باید، باید. گسست کم، نیست تا مجبور شوم دائما مثل يك انسان خودآزار، خودم را شکجه بدهم! اما خودم را بکشم که چه؟ این چه شد راه حل؟ اگر من بپریم چه چیز تغییر می کند؟ من از اینکه به مطبوعات ملکنکم باج خودکشی بدهم متشرفم. من که باج نگرفتم، چرا بدهم آقا؟ خودکشی، آن هم خودکشی يك کارمند جزئه، کارمندی که اختلال حواس دارد و برت و پلا هم می گوید، به کجای این ده در صد بگیرها بر می خورد... خدای من! مگر ياك ماندن و گندیدن در تضاد با هم نیستند؟ چطور شد که وجود من جمع اشداد شد؟ مگر سالم ماندن و کپک زدن،

مانند يك و منهای يك در دو نقطه ای متقابل هم قرار ندارند؟ پس چطور شد که من يك و منهای يك شدم؟ من كپك زده ام آقا. خوب معلوم است که كپك زده ام. همه می فهمند. هیچوقت برایتان پیش آمده که سفری بروید و روز حرکت یادتان برود که توی طرف نان را نگاه کنید؟ يك تکه نان در ته ظرف مانده است. می روید و بر می گردید و در ظرف را بر می دارید و می بینید که نان، يك پارچه كپك است. مضمی از فساد زوی نان را پوشانده. چرا باید اینطور باشد آقا؟ مگر نان برکت خداوند نیست؟ مگر خداوند از اینکه برکتش بگنجد رنج نمی کشد؟ مگر انسان هم مانند نان، برکت خداوند نیست؟ مگر انسان، از نان که خوراك انسان است کمتر است؟ مگر خدا از هر فسادی بیزار نیست؟ اما مرا باش! کدام خدا؟ آیا خدایی وجود دارد که ناظر بر تباهی انسان باشد و همچنان نگاه کند و اعتراضی نکند؟ پس چه خاصیت دارد که ما فکر کنیم نیروی از ما، نیرویی فراتر از ما، نیرویی بیرون از ما، نیرویی فراتر از ما، کارش شهادت دادن در محضر فساد است و نه داوری کردن و تغییر دادن و اجرا کردن داوری؟ اما این نیرو وجود دارد آقا. معلوم است که وجود دارد. این نیرو متعلق به آنها نیست که ده در صد باج می گیرند و ادامه می دهند و ادامه می دهند. نه وطن دارند و نه شرف. چرا نمی میرند؟ چرا متروک و مطسود و مرود نمی شوند؟ چرا سر به نیست نمی شوند؟ چرا در نمی مانند؟ چرا رسوا نمی شوند؟ چرا زمین نمی خورند؟ چرا من باید در برابرشان خیردار و مودب بایستم و گزارش کارهایم را بدهم؟ و بعد بروم منزل و های های گریه کنم؟ چرا من باید گریه کنم آقا؟ من، مردی سی و شش ساله، مردی با سلامت نفس، مردی مانند تمام مردان خوب روی زمین. چرا باید گریه کنم؟ شما دلتان نمی سوزد؟ اگر نمی سوزد، آدم نیستید. خوب معلوم است که آدم نیستید. چطور می توان انسان بود و گریه ای يك مرد را - که به خاطر انهدام نفس خوبی گریه می کند - تحمل کرد؟ وقتی جوان بودم هزار فکر تند ختمالود در سرم بود. اما حالا... حالا فقط فکر می کنم چرا باید قصه را جایی تمام کنم که هنوز می تواند دنباله داشته باشد؟ چرا بچه هایم را یتیم بگذارم؟ شما می گوید بپر، بعد از من، برود فلان کاره بشود؟ چرا بشود آقا؟ چرا بشود؟ من می خواهم بالای سر بچه هایم باشم. می خواهم کاری کنم که آنها به خاکشان، به همپهشان، به مردمان و به فضای گرداگردشان خدمت کنند. چشمه ای باشند نه تشنه ای، روزگاری فکر می کردم - آدم چه فکرها می کند - که بروم توی سیاست. من، به سحر نمی زرم. شما می فهمید که من به حرف نمی زرم. می توانستم وکیل بشوم. نمی توانستم؟ اما مرا باش! وکیل که نباید حرف بزند. توفیق هم همین را می گوید. هزار بار خوانده ام. این هم يك شوخی است. برای من در درس درست نکشید. خدای من خدای من! چرا اینطور شد؟ چرا همه

پایان

ماجرای بازی ژاکلین اوناسیس در فیلم

چیز خلاف آن شده که می خواستم؟ ضعیف بودم؟ کم جرئت بودم؟ مریض بودم؟ خوب... گیرم که بودم! اما چرا دنیا علیه کسانیست که ضعیفند و مریض، اما نادرست نیستند؟ ولی من خوب می دانم که دنیا علیه هیچکس و هیچ چیز نیست. این نوعی از انسان است که علیه نوع دیگری از انسان است. این اشکال مختلفی از يك ماده است که در درون خود، خود را نابود می کند. لازم و ملزومند؟ چرا باید اینطور باشد آقا؟ من، خیال می کنید، پشت میز کارم چطور آدمی هستم؟ عصبی؟ بد دهن؟ تلخ؟ نه آقا... نه... من آنجا آرام آرامم. صدایم در نمی آید. فحش می شوم و جواب نمی دهم. نه اعتراضی دارم، نه حرفی، نه شکایتی؛ اما چیزی هست که در درون من می سوزد. من از درون مشتعلم نه از بیرون. چرا نمی خواهید بفهمید؟ حتما زخمی هست، که دردی هست. من که سیاستمدار نیستم. من که معلم نیستم. من که دیگر جوان نیستم؛ اما بچه های من... بچه های من... من هر انهدامی را قبول می کنم مشروط بر آنکه بدانم بچه های من منهدم نخواهند شد، و کم در پیش ده درسی ها خواهند کرد. من انسان کوچک قانمی هستم. من درمانده تر از آنم که آغاز کننده باشم. من هنوز در جتون هم به عظمت نرسیده ام. انسان حقیری چون من جنون حقیری دارد. من فقط گاهی حرف می زرم، حرف می زرم، حرف می زرم. من توی گوش هیچکس نمی زرم. باور کنید! از نگاه من ترسیده بودید. نه؟ هه! آخر چرا؟ در این نگاه چه دیده بودید که می ترسیدید؟ من دانم... خیلی چیزها... اما مطمئن باشید. به هیچکس صدمه نمی زنند. کسی که حرف می زند، فقط حرف می زند. هیچ چیزی در من پنهان نیست. من فقط حرف می زرم؛ آن هم گاهی، برای رهگذری، مسافری، غریبه ای، بیگانه ای، که اگر ترنم چه کنم؟ بهمن می گویند این کار را نکن! به ضررت تمام می شود. اینها که تو برایشان حرف می زنی، گزارش بد می دهند؛ اما همیشه که اینطور نیست. خوب، معلوم است که همیشه اینطور غریبه بد است... مثلا خود شما آقا... حتما گزارش بد نمی دهید. حال و روز مرا که می فهمید. نمی فهمید؟ چرا باید خلاف واقع گزارش بدهید؟ حقیقت را می گوید، نه؟ بهمن كپك می کشید، نه؟ به نوع من كپك می کشید. نه؟ گرچه دیر است اما دیر دیر نیست. شاید این فساد فساد روح من نباشد. شاید، سطح نان را كپك پوشانده باشد. بعید نیست. شما حتما آدم بدی نیستید آقا... اکبر... اکبر... پول میز آقا را من می دهم. بگذار بصاحبم...



اگه گفتین چه فرقی داره يك زن سكسی! بايك بخچال آزمایش؟



يك زن سكسی گرم، گرم، گرم. اما بخچال آزمایش سرد - سرد - سرد

و فرق بخچال های معمولی با بخچال آزمایش؟  
۱- از هر بخچال دیگر قدرت سرد کنندگی بیشتری دارد. ۲- چون به تعداد فوق العاده زیاد ساخته میشود قیمت آن عادلانه است  
۳- بکتهای دیگر زیر صاف میشود. ۴- جدار داخلی آن تمام لعاب است و بر خلاف بخچالهای معمولی ترق نمیکنند و بویسیربرد  
۵- از بخچال های معمولی و مشاه جادراتر است. خیلی خیلی جادراتر است

محصولات آزمایش باقیمت های بین المللی عرضه میشود



اسکوریو ملك شخصی اوناسیس رفت، و در آنجا ژاکلین را در گرفتن يك « تست » راهنمایی کرد. وقتی نتیجهی آزمایش روشن شد، مایك گفت که « ژاکلین بی نظیر است، اصلا هنریشه متولد شده » و باین ترتیب مقدمات تهیهی يك فیلم آماده میگشت. صحبت بانجا رسید که داستان فیلم، يك داستان کمدی رمانتیک باشد، بدون صحنه های عاشقانه، و نقش مقابل ژاکلین را نیز، راک هادسن ایفاء کند... این مقدمات قضیه است، و احتمال دارد که بهمین زودی فیلمبرداری از صحنه های این فیلم آغاز گردد، اما باز هم سؤال وجود دارد که چرا ژاکلین حاضر به بازی در فیلم شده است. شایعات درباره جواب گوناگون است، و مثلا اینکه شاید اوناسیس نیز مثل کارلوپوتتی بی میل نباشد که باتفاق همسر خود يك کمپانی تهیهی فیلم بوجود آورد... کسی چه میداند؟

مردی با اسلحه می آید! ...

پنجاهمین فیلم « برت لنکستر » که نهمین فیلم وسترن اوست، هم اکنون در اروپا بروی پرده آمده است. این فیلم « والترز می آید » نام دارد، و در ردیف فیلم های وسترن این هنریشه، کار تازه ای بشمار می رود. در این فیلم لنکستر نقش يك مکزیکي موسوم به روبرتو والترز را دارد که گذران زندگی را از طریق همراهی مسلحانه ای کالسهایی که نکهبان لازم دارند، و امثال آن انجام میدهد. اما در سال ۱۸۹۰ زمانه عوض شده، زندگی برای والترز کم کم سخت میشود، بدون آنکه او با اصول خود پشت کند. ماجرای اصلی از يك اشتباه در قضاوت و قتل يك بیگناه آغاز میشود، و با تحرك بسیار پیش می رود.



لنکستر در علت انتخاب این نقش توضیح میدهد که: نصت برای اینکه این داستان را دوست داشتم، دوم، چون نقشی متفاوت با سایر نقش های فیلم های وسترن بود، و سوم باین علت که سن قهرمان داستان با سن من مطابقت داشت. در این فیلم که جزء وسترن های خوب سال های اخیر قلمداد شده، سوزان کلارك ( که او را در فیلم « ویلی بوی » دیدیم ) نقش مقابل لنکستر را ایفاء میکند. کارگردانی را ادوین شرین برای کمپانی مستقل لنکستر انجام داده که در این عرصه، نام ناشناخته ایست.



## آرایش گیسو



« ژوزفا » که یکی از آرایشگران بنام فرانسوی است، طی یک نمایش آرایش گیسو، انواع مدل های مختلفی را که بتازگی خاص زنان سیاهپوست آفریقای طرح کرده است، برای نمایندگان مطبوعات، و عده ای از علاقمندان به نمایش گذاشت.

## اتم در خدمت پزشکی



اگر انرژی هسته ای در نزد بیمارهای دانشمندان وسیله ای است در خدمت انهدام بشر، پاره ای دیگر، بشر دوستانه از آن بهره های علمی می گیرند. دکتر لوران رییس قسمت تحقیقی یک انستیتوی معتبر پزشکی فرانسه، چند روز پیش، در مرکز انرژی اتمی « فوتونه - او - روز » دستگاه کوچکی را معرفی کرد که با انرژی هسته ای کار می کند و وظیفه اش به کار انداختن قلب از کار افتاده است. این « محرک » فقط وقتی به کار می افتد که عمل ضربان قلب متوقف شده باشد.

## زنی نویسنده



خانم « کلر اجرلی »، نویسنده ای است که با نخستین رمانش به نام « الیز » درخشید و اینک دومین اثرش « درباره کلمانس » نظر محافل ادبی فرانسه را جدا به خود جلب کرده است. به طوری که خانم «سیمون دوپوآر» نویسنده برجسته، درباره این کتاب نقدی ستایش آمیز در هفته نامه نوول اسپرواتور نوشته است. به نقل قسته های از این نقد می پردازیم:

« وقتی اولین کتاب یک نویسنده خوش آیتندمان واقع شد، انتشار دومین کتابش تکرارمان می کند که میباید به تکرار خود پرداخته باشد.

من « درباره کلمانس » را کشودم و خیلی زود مطمئن شدم که در مورد او چنین نیست. کلر اجرلی چون تولد و کودکش او را به خوبی در جامعه مدغم ساخته، احساس برادرانه ای نسبت به مشابهان خود دارد او در « الیز » از کارگران الجزایری سخن می گفت و این بار، در « کلمانس » زندگی پررنج و یاس آمیز مهاجران اسپانیایی را مطرح می کند. محله فقیر نشین آنها، « لاکامیا » را در کنار پاریس تزیین می کند، جایی که زمین کل لودی دارد، هر زمستان دستخوش آتش سوزی می شود و بولدورزها، مرتبا ساکنان فقیر آن را به عقب می رانند. در اینجا مهاجرانی زندگی می کنند که به تازگی برای جستجوی کار آمده اند و تبعیدی هایی که بعد از جنگ داخلی از کشورشان گریخته اند. این دو نسل، یکدیگر را درک نمی کنند، قدیمی ها نبرد سیاسی تلخی را که هر سال بیهوده تر به نظر می رسد دنبال می کنند، شاخه ها و انشعابات متعددی دارند که تاکنیک ها و ایدئولوژیهایشان مخالف یکدیگر است. هر کس خود را تنها و جانفشانده حس می کند. من عمق نوشته را دقت و سرعت نویسنده را تحسین می کنم.»

## فستیوال جدید

از هشتم تا ۱۴ تیر، فستیوال نوظهوری در استراسبورگ برپا شد. این فستیوال به نام « حقوق بشر » بود و اختصاص به فیلم های ضد تبعیض نژادی داشت. برگزار کنندگان فستیوال حقوق بشر، که در نوع خود بی نظیر است، تصمیم دارند آن را هر ساله برپا کنند. تم فستیوال های آینده درباره آزادی عبور و مرور، دفاع، حقوق کار و نظایر آن خواهد بود.

## مخالفان

جنگ اول جهانی، هنوز بین فیلمسازها زنده است. اگر جنگ دوم بیشتر مایه فیلمهای حادثه ای و مشغول کننده قرار گرفت، جنگ اول، غالبا موضوع طرح مسایل عمقی بوده است. بعد از ترومبو و لوزی، اینک، « فرانچسکو روزی » - کارگردان متعهد ایتالیایی

فیلم تازه خود را به نام مخالفان، درباره جنگ اول و اصولا جنگ، روی پرده آورده است. « روزی » در این فیلم، به نفس پدیده جنگ، ملاحظات تاریخی وسیع، عکس العملها و وحشتی که جنگ در افراد و در گروهها ایجاد می کند، اشکال مختلف خشونت جسمی و روانی و مکانیسم اساسی که موجب می شود مردم وحشت و مرگ را به پذیرند می پردازد. ظاهرا محرکه اصلی این مکانیسم، انضباط است. فرد نظامی وقتی انضباط را پذیرفت، همه چیز را پذیرفته است. اما « روزی » در فیلم خود به این نظر جواب منفی می دهد، می گوید همه اینطور نیستند، مخالفانی هم پیدا می شوند. « روزی » در اینجا به هیچوجه در صدد ساختن فیلم تاریخی، نظیر آنچه که روسها می سازند و دیگران ساخته اند نیست. اگر هم برای فیلم خود یک چهارچوب زمانی و مکانی معین به وجود آورده (سال ۱۹۱۶، نبردایتالیا و اتریش بر سر ناحیه استراتژیک موتته فیور) برای آن است که زمان و مکان، به ریشه دار شدن واقعیت محسوس کمک کنند. مساله « قدرت » در اتریش، و نتیجه در جنگ، و طرد آن، اگر در خلاء مطرح شود، ممکن است مساله ای انتزاعی تلقی شود ناگزیر بایده آن چهارچوب واقعی بخشد. « روزی » مساله عسبان و طرد قدرت را نه تنها در نزدیک فریدلکه به صورت حرکت دسته جمعی مطرح می کند، چه به وسیله یک سرباز و چه به وسیله یک گروهان. تلقی های مختلف از جنگ، درسیمای چند افسر نمونه. با عقاید مختلف، تمدن زیادی سرباز، و دهقانان مشاهده میشود و جابهجا، موضوع وحشت، تصمیم های آبی، قهرمانی گری، طغیان و اطاعت و انضباط با اقتضای و تهای مختلف به چشم می خورد.

در این فیلم، آن کسی، جان ماریا وولسوئنه، و مارک فرشت، با هنرمندی فوق العاده بازی می کنند.



## دست بر قضا

چند هفته پیش در همین صفحه عکس و خبری را ملاحظه فرمودید درباره یکی از « سکس شاپ » های شهر لیون که به علت اعتراض اخلاقیون و جمعیت های زنان طرفدار عفت و عصمت مجبور شده بود بهترین های خود را با کاغذ های بزرگ بپوشاند. این سکس شاپ، هفته پیش، دست بر قضا، نیمه شب آتش گرفت و به سورتی که ملاحظه می فرمایید درآمد. مقامات عفت و عصمتی معتقدند که آتش ختم الهی چنین بلایی را به سر سکس شاپ در آورد اما صاحبان آن به نامه های تهدید آمیزی که دریافت کرده بودند اشتاد می کنند و آتش سوزی را کار بندگان خدا می دانند نه خود خدا.

## موج کتاب دزدی

« فراوا ماسیرو » ۳۹ ساله، صاحب یکی از بزرگترین موسسات نشر کتاب پاریس است. کتابخانه ماسیرو و انتشارات فراوان او، نزد جوانان همه دنیا بخصوص دانشجویان معروف است زیرا کتاب ماسیرو همیشه تازه است، موضوع روز است، بیشتر سیاسی و ایدئولوژیک است. کتابخانه ماسیرو در قلب کارتیبه لائو، محله دانشجویی و دانشگاهی پاریس، در بولوار سن میشل قرار دارد در تمام تظاهرات دانشجویان محفوظ نگاه داشته می شود. اما جوانها، این حرمت را از جنبه ای دیگر محترم نمی شمارند زیرا گاه در روز نزدیک هزار کتاب از این کتابخانه به سرقت می رود. کتاب دزدی از ماسیرو، مد روز پاریس شده است، و جالب آنکه ماسیرو کارگانش در هیچ مورد، وقتی سرقت را کشف می کنند به پلیس مراجعه نمی کنند. جوانانی که از ماسیرو کتاب می نزنند همه اظهار داشته اند که فقط به علت عشق به مطالعه و در حدود احتیاج خود می نزنند زیرا وسیله خرید آن را ندارند و ضمنا نمی توانند خود را از این تشریفات تازه و آموزنده محروم کنند.

# روغن ایرانول

از فرمولوگی انوشیل شما جلو گیری میکند.

**ایرانول**  
روغن موتور  
شرکت ملی نفت ایران





هواپیمایی ملی ایران - هما

## فاره اروپا در زیر شاهبال بلند پرواز «هما»

در سال ۱۳۴۹:

صدها هزار نفر از مسافران اقصی نقاط جهان  
«هما»ی فرخنده بال را برای مسافرت‌های خوش یمن خویش به شهرهای  
پروسی اروپا انتخاب کردند زیرا:  
هما را در طول نه سال خدمت و فعالیت  
فرخنده طابری سریع، راحت و مطمئن یافتند

**در سال ۱۳۵۰ هم**

یقیناً «هما» افتخار خدمت و پذیرائی از مسافران بیشتری  
را خواهد داشت

